

تاریخ فلسفه

دکتر محمود مہومن

پہا نشہ محترم ضابطہ
کارپوریشن ہا پرنٹنگ
وزیر تعلیم و ثقافت
کتاب دوم
دقراول
انجمن آکادمی تالیف و ترویج

ہمہ جہوں ارآن نو سندنہ اسب

۲۱/۱۱/۱۳۱۱

اسفندبار عربم بکروز دو گفتم حسه و افسرده ام و ازانسه
بوانم و طبعه خود را انجام دهم، بومندم
گفمی، حق بداری بومند ناسی و ارس رید گانی، سسه بهمین
انجام و طبعه اسب
گفتم، سکسب حورده ام و بانوانم
گفمی اگر ارسکسب، سکسبه سوی، نمونه ای بد برای دیگران
خواهی سد
سه دم و بحان و دل فرما سردم وار نو ساسگرام که مرا بدار
کردی و در راه راسی راهمای من سدی «آفرین بر تو که ساسبه صد
بحسنی»

دوست نو- محمود هومن

این کتاب را بدوستان ارجمند و دانشمندان
دکتر اسفندیار نگاهنگی تقدیم میکنم،
باشد که خون نسانهای ارزشمندی،
بدر فیه آید

نماد خداوند جان و حرد

دوران سوم تاریخ فلسفه

مستقیم

ناسرین میگوید «فلسفیدن یعنی درراه بودن» و از ادرو، فلسفه
سر همیسه «درراه است» اما این راه سرار نیست بلکه سر بالا است،
یعنی فلسفه، چون نمود تکامل یافته اندیشه، یعنی دانائی انسان،
همچگاه احتیاط نمیند، و فقط بوجه انسان به فلسفه است که در همه
دورانها در همه جا یک اندازه نیست و گاهی بس و گاهی کم است،
و از اینجاست که سخته این بوجه که همانا نظر فیلسوفان درباره فلسفه
است، گاهی بالا میرود و اوج میگردد و بعکس بر دناک مسود، و زمانی
نابین میآید و دستخوش حررها و کارهای زمانی مکانی میگردد بسری
یا کمبری بوجه ساسائی که یکی از حالتهای رند گانی انسان است،
و اینسه مبران سوروسو و خواهد گی، و یا میل و آرزو و هوس است
و اینها آنگاه که این بوجه، بصورت عس ساسائی بر کر ناند، آنگاه
فلسفه، همان دانائی و کمال اندیشه است، و آنگاه که انسان «بحسین
اندیشه خود را درست برین اندیشه نداند» و به سسائی و ب آبرا
رواح دهد و دیگریان ببولاند، آنگاه فلسفه ای ساحه مسود که فلسفه
نست، بلکه همانست که مردم، بحق، فلسفه نافی مینامند
از اینها که گفته سد روس مسود که حرا بس از مرگ بودا،
سرافط، و افلاطون، دیگران بر آن سسند که کار آنها را دنبال کنند

دساحه

اگر مفسد که همه فلسفه دوران سوم، یعنی ارتحسین آکادمی با
دکار، نکجا بوسه سود، کتاب دوم این اریح فلسفه سرنک مصلد مفسد،
ولی نظر بوسعت موضوع، ادکار سندی است و ناگر بر ناستی که اب دوم
در دو وساندسه جلد نجان برسد، یعنی که اب حاضر فقط در اول که اب
دوم باریح فلسفه وسامل شرح این اریح است « ارتحسین آکادمی
بابلونسوس»

مراد از « بابلونسوس » همانا « نارمان بولونسوس » نسبت ، بلکه
شرح فلسفه های دوره اول دوران سوم است در عهد و بونان ، و دوره دوم
ایندوران بابلونسوس شروع خواهد شد

فلسفه ارسطو اوح فلسفه دوره اول دوران سوم است و فلسفه اسکور
وروافیان قدیم بر نا آنکه نسبت بفلسفه ارسطو، احتیاطی هسد ، ولی
حون اصالت دارند حرء همین دوره سمرده سده اند و اساره به بورون و
روس سگ سرن، برای بیان دادن است که اندوسنسیم حر می یعنی فلسفه
اسکور و روافیان حتی اندسندگان هم زمان خود آنم را بر راصی
نمکرده است

« فلسفه های دیگر یعنی فلسفه آکادمی سوم و روافیان منابه و
حدیدوارسطوئیان و فاعور بیان حدیدوارسطوئیان که همه ارفلسفه های
المنسی رومی هسد ، حون زمسه فلسفه بولونسوس، در دفتر دوم کتاب
دوم آورده خواهد شد

روس بررسی و سگ بوسن این دور ، همانست که در کتاب اول این
باریح فلسفه ، آورده سده است

بهران - خرداد ما ۱۳۴۱

گفتار اول

رمیة فلسفه دوران سوم

بک - در یونان

سقراط ، دوسان و ساگردان بنیاد داس و لی - انکه حیحرو
میویسد « از بحهای گوناگون که در گه از های سقراط آورده سده
بود ، دنگران حیرهای دنگری معممندند(۱)» ، یعنی « هر کسی کر
طن خود » نارسقراط سده بود ، برار اندسه اوی سرد و سها افلاطون
بود که نواسف فلسفه اسناد خود را بفهمد و آنرا بروس او ادامه دهد و
بکمال بر دنگر کند

سحصب سقراط درسه - به که مکمل نکند بنگراند نمایان سده
اسب بحسب آنکه سقراط مردی ساده و بی آلاس بود و به سها ناسد
حوسی نبود ، بلکه برای ریس خود بر بکمربن حیر فباعث مسکرد
و هحگا « رنابی بمنطلسد » دوم آنکه سقراط ، بحای بحب دربار
حاسگاه حهان و اصل طبع و علب هسی و رند گابی ، بسحس حالان
اسان و سحصب نوانائهای او بوحه داس سوم آنکه کوسس سقراط
برای ساحب حقیف ، همراه ناسحس اخلافی کردار و گفتار خود
و دنگران بود و به بر سب اسان بوحه داس و منحواسف که مردم را
بم ر یعنی فصلب اخلافی راهمائی کند

در ساسف که سوفسها بر بحب دربار
اصل طبع و هسی را

و بررسی که آنها بنسبها کرده بودند بساحت و ساسادن حبر هائی که آنها بساحت بودند، بر دارند

حس بوده و هیوز بر حس است که فایده و حسادت و جسم و حیره سری، از یکسو و نه سایشگی و نه آمادگی، از سوی دیگر، نمکندانند که ما گفته‌اند دیگران را بفهمیم؛ و میل بخود نمائی که همسه ناسپون حاه و مال و مقام همدست بوده و هر وزیر همدست است، ما را نادعای بحامیکساند و برای قبولادن این ادعا هاست که « فلسفه » هائی بر ساحه مسعود علم ناسن علت در سرف همسگی است که بسخته‌های بحربی آن یعنی صعب، در سنی اصول وزیر بهادهای آنرا آسکار میکند و اسان، هر حد خود ما و نه ساسنه و نه آماده که ناسد، نمسواند سرف علم را ناردارد، بر اوقتی بعمل نسان داده‌سد که سمان، رود بر از ساروح منگبر دوسعت بر از آسب، دیگر کسی در ناره ساروح کردن و مپره ردن حوص و آن اسار، کتاب نمی نوسد و هسحکس نمسواند ساروح را ناعبار ایسکه « نادگار ساکان » هاست، نه سمان که ساحت فرنگان است بر بری دهد

اما فلسفه از این کمک صعب و بحر نه بر حور دار سب و فقط در بعضی حوره های بحربی است که علم نمسواند ما را بحصعب ولسفه راهنمائی کند، ولی در حوره های بیرون از آرماس علمی، فقط بحر نه درویی، یعنی رید گانی هماهنگ با فلسفه است که در سنی آنرا آسکار مسارد بر رگان فلسفه منداسه ناند که ناکسی بمقام سس حصعب برسد، نمسواند حصعب نك گفته را تصدیق کند، و از ابرو، همه آنها، « تلفظ اندك و معنی سسار » سخن گفته و گفته اند « در بناد حال بحنه، هسح حام سس سخن کوناه ناید و السلام »

فلسفی هسنده

ار مئان کتابهای تاریخ که کسوفون بنوسه است ، یکی «آناناسیس (۱)» است که داستان نارگست ده هزار سرباز یونانی است که کوروس سوم سر داریوس دوم ، درحنگ نادرده خود اردسردوم هخامنسی، احمر کرد بود کتاب دنگر کسوفون، «تاریخ یونان» است که دنباله تاریخ و کودید (۲) است ناسال ۳۶۲ سنن ارهسح کسوفون، کتابهای نام «دولت لاکدمونیا (۳)» و «دولت آتسها» سر بنوسه است ولی معروفترین کتاب او ، همانا داستان تاریخی «کورونانیدیا (۴)» یعنی «رورس کوروس» است و کسوفون در این کتاب ، ضمن شرح رندگانی کوروس دررگ و آس کسور داری او ، بنظره خود درناره ناساه کاهل و روس رورس اورا شرح داده است کسوفون دعوت دلنسیگی رناری که نه سارن و ناساهان آنجا داس، درحنگ مئان سارن و فب (۵) که مفعول آن بود ، سرک کردوبهن علل اورا از آن بعد کردند و کسوفون نه المپ، بر دیک

(۱) Anabasis یعنی بالاروس یعنی ارکنار در نانداحل نك کسورس روس اما ار آنجا که فقط جس کوچکی ار این کتاب درنار لسگر کسی کوروس کوچل ندادل ایران است و سسرکات درنار نارگست سربازان مردور یونانی است اینست که عنوان این کتاب «نارگست» رحمه سد

(۲) Thoukudides که فرانسوان بنوسند لفظ مکنند بنوسند حکمهای معروف نه لموونر است و در ۴۵۵ راند سد و در ۳۹۶ رد است (۳) Lakedomia نام یونانی سرزمینی است که بعدها سارن آمدند سد است

Kuroupaideia (۴)

Boëtia (۵) ار سهرهای

بی فایده میسر شدند و باستان بوجه داسند ولی آنها، در اسکار، ریاده روی
 میگردید و با « اسان را معناس همه حرها » می داسند و گنه همه
 کس را برای خود او حنعی میسر دند (۱)؛ و با حنعف را بساحبی و بان
 نا کردنی می داسند (۲) و در سجه ، گرونا س سب و ناسک میسند
 اما سقراط ، نا بروی از روس دیالک نك ، نكسف حنعف حرها
 و کارها بوجه داس و در حائی که این بوجه و کوسس به سجه میسر سند،
 بحای آنکه ندرسی روس کار خود سک کند ، نادانی خود افرامیگرد
 ساگردان سقراط را میوان سه دسه بنسیم کرد آ- دوسان
 سقراط ب- سقراطان ب- افلاطون وساگردان آکادمی او

آ- دوسان سقراط

معروفترین دوسان سقراط ، یعنی کسانی که او را بزرگ
 می داسند وس از مرگ او سراساد خود دفاع کرده اند ولی دوسانی
 فلسفی نداسند ، کسوفون (۳) اس

کسوفون در سال ۴۳ و ناگفته بعضی از نویسندگان تاریخ
 فلسفه در سال ۴۲۷ در آس رائنده سد و بان حساب دوم، همسال افلاطون
 بوده اس مردی بوده و در سکار و سکار دوست که حنه احلافی سقراط
 را کم یا بس ، فهمنده ولی نا فلسفه حندان آسائی نداسند اس از
 کسوفون حد بوسه نا فمانده که بسس آنها تاریخ اس و فقط سه
 کتاب « نادگار سقراط (۴) »، « دفاع سقراط » و « مهمانی » ، کم یا بس ،

(۱) پروناگوراس (۲) گرگاس - در بار این دو سوسب نگا کند
 بکتاب اول همس تاریخ فلسفه صفحه ۱۳۵ تا ۱۴
 (۳) Xenophôn (۴) وار Apomnênemoneumata که در ریان
 لاسی Memorabiliaه رحمه کرد اند بمعنای گفتار نا حیر نا حیر سسردنی
 یعنی ساسه سد در تاریخ اس نادگار فارسی سس بهمس معنا اس

همان است و بنا آنکه نامهای سسار، یعنی حدا، دانائی، حرد، وناهوس
نامیده مسود ولی بدل ناندبراس

روس بحث او کلیدس، سسر روس ربون الثانی، یعنی انسان
نامسقم سینه است با دبالك نك سعراطی و از همسحاس که
ساگردان او سربه تکمیل حدل یعنی دبالك نك ربون بردا حه اند
معروفترین این ساگردان، اوئولمدس (۱) از مردم شهر میلئوس (۲)
است که چند معلطه مسهور از او ناممانده است دروعگو، حرمن،
ساحدار وماند ایها ایك صورت بان هر نك ار این معلطهها
دروعگو کسی که مگوید «من دروعگو هسم»، اگر راس
مگوید، دروعگو است و اگر دروع مگوید، راسگو است، یعنی هم
دروعگو است وهم راسگو

حرمن نك دانه گندم حرمن سسب و اگر نکی دیگر نان
سافرائم، نار هم حرمن نمسود و اگر بهمین نحو، دانه دانه نان
گندم اولی سافرائم، هسحگاه حرمن بخواهدسد، گوایسکه ایکارا
با بی بهاب ادامه دهیم، وهمچین برعکس اگر از نك حرمن، یکدانه
گندم برداریم نار هم حرمن است و اگر بهمین نحو، دانه دانه از آن
برداریم با یکدانه گندم برسد، هنوز هم حرمن است، یعنی یکدانه
گندم حرمن است و نك میلئوس دانه گندم، حرمن سسب
ساحدار کسی که خسررا گم بکرده است، آبرا دارد، او ساح
گم بکرده، سس ساح دارد

یکی دیگر از ساگردان او کلیدس مگاری، آلتکسموس (۳)،

سهر المس (۱) روف ودر آنجا درملك خود گوشه گری کرد و کتابهای خود را بر در همین محل نوسو و در سال ۳۵۴ در همینجا مرد

ب- سقراطیان

آندسه ارساگردان سقراط که در یکی ارسه حینه سحصب او ریاده روی کرده اند و دسانی فلسفی ساد گرا رده اند ، نام سقراطیان نامنده مسوند معروفین آنها عبارنداز **اوکلندس مگاری، فدون، آنتی سس و آریستیدوس** از آنجا که تعلیمات آنها نا تعلیمات دسانسان بهم آمیخته است ایست که سحصب آنها ضمن شرح دسانی که نام آنها است ساسانده خواهد سد

۱- اوکلندس و دسانان مگاریان

سناد گرا ر دسانان مگاریان، اوکلندس، سالمندترین ساگردان سقراط است از ریدگانی او حیدان حیری نمندانم گفته سده که در سال ۴۵ در سهر **مگارا** (۲) راننده سده و در ۳۸ در همین سهر مرده است نگهه افلاطون، در روز مرگ سقراط، در ریدان حاضر بوده است و سس از مرگ او ناحدس از ساگردان سقراط به مگار برگسه و در آنجا دسانی بر ما کرده است از اوکلندس ، نوسه ای باقی مانده و سس کنایی که **دیورن لائرنی** (۳) به او نسبت مدهد، از اوکلندس نسسد اوکلندس ، اصل احلافی سقراط و نظریه الثانیها را نا هم نگانه میگرد و میگفت که «یک» نارمید، همان «سك» سقراط است و آنچه صد «سك» است، «به ناسده» است، زیرا «سك» بر مانند «یک»، همسه

(۱) Elis از سهرهای شمالی سار

(۲) Megara از سهرهای نزدیک آس

(۳) Diogenes Laertius

گرگاس سوفیست ساگردی رو ۸ و اراو سح وری آموحه اسب نس
 ار آسانی با سمراط ، نه نرابه سر ، فلسفه گرائند و ساگردان حود
 سفاس کرد که همراه او ساگردی سمراط بنامد نس از مرگ سمراط
 دوباره بنعلم برداحت وساند نعلت اسکه آنی کامل بوده ، یعنی ندر
 او آنی و مادر او از مردم نرا کنه بوده اسب ، حق نداسه در سهر آبن
 ندریس کند و از اسرو ، درورسگاهی نرون سهر که نام کو بوسارگس (۱)
 یعنی آسایسگاه سگان ، معروف بوده دسنایی نر نا کرده که
 نهمس دلیل ، بعدها ، نام دسسان سگواران ، مسهورسده اسب بعضی
 ارمورجان فلسفه نرا نند که علت سهر ناس نام ، همانا ولگردی و
 بی فیدی آنی سن و ساگردان او بوده اسب

آنی سن کتابهایی نوسنه بوده اسب ولی ارا بن کتابها فقط قطعانی
 ناهمانده که موسسل (۲) گرد آورده و نحاب رسانده اسب بعضی ار
 این کتابها که نگفته دیورن لائرنی (۳) شامل ده نحبس و هر نحبس آن
 شامل حدس کتاب مسده ، درباره احلاق ، درباره آئس کسورداری ، درباره
 روس سحوری ، درباره شعر و موسمی ، و بعضی دیگر درباره سخصنهای
 نررگ ناریجی مانند هراکلس (۴) و کوروس بوده اسب

هراکلس نا ارا کلس که نریان لاسی هر کول نامنده مسود
 ار بنمه حدایان داسانهای نوبان ناسانی اسب و در این داسانها ، دواده
 کار نررگ ناو سست داده سده که کم یانس ناهم نخوان رسنم در ساهنامه

(۱) *Kunosarges* که بعضی آبرا سگ سفد نرحمه کرد اند و در سب

نطر نماند

(۲) *R Muntzel* « قطعانی ار آنی سن » حاب ۱۸۸۵ *Rh Mus*

(۳) *VI//۱۵/۱۹* (۲)

(۴) *Heraklēs*

خود را « مرد سسره دوسب (۱) » می‌نامیده و هر گونه نظریه فلسفی را
جدل می‌گرفته است

کم کم در دوره بعد، روس‌جدل مگاریان نکار مخالف با نظریه
اندها و فلسفه افلاطون گرفته شد و مگاریان هم‌زمان ارسطو، از جمله
سپلئون (۲) که در سال ۳۲ در آس درس می‌داد، از مخالفان نظریه
اندها بودند

۴- فدوون و دسنان انیس

فدوون همان‌کسی است که افلاطون یکی از کتابهای خود را نام
او کرده است. هنگام سحر سهرانیس که زادگاه او بود به بردگی
تأسی برده شد و او را نکاری نس نامید مجبور کردند یکی اردوسان
سراط او را خرید و آزاد کرد و فدوون بحرگه ساگردان سراط
سوسب نس از مرگ اسناد، فدوون به انیس برگشت و در آنجا دسنانی
سناد نهاد از نظریه‌های فلسفی او خبری نمی‌دانم گفته شده که روس
دیالکتیک را نکار منسوده و گاهی نس، مانند مگاریان، جدل بردیک
منسوده است کتابهایی باو سبب داده شده که نگفته دیورن لائرنی (۳)
فقط دنیای آنها از او هستند

۴ - آنیستی و دسنان سگواران

اریدگانی آنیستی (۴) سادگزار دسنان سگواران (۵)
همین‌دندانم که در سال ۴۴۴ در آس رانده شده است و بحسب برد

(۱) Anêr philoneikotatos (۲) Stilpon

(۳) II/۹/۱ ۵ (۴) Antisthenes (۵) Kunikoi

ار وار Kunôn یعنی سگ مانند و برحمته آن سگوار است

آس، است هسند» (۱) آسی سن منگب «هردوی که سکمردان را از دمردان بر برداند، از همان روی است» (۲)

در اخلاق، آسی سن، کم یانس، نروسراط بودوی در سادگی وی آلاسی که یکی از سه حمة شخصیت سراط بوده ریاده روی میکرد و بجای حوسس داری که یکی از هرهای چهار گانه سراطی است، اوبار کنا (۳) یعنی خود فرمانی را بعلم مبداد و همین روال بود که کم کم خود آبی سن و سرواس رانه سمدی و لانالی گری کساند و چنانکه گفته شد، نام سگوار که تا بها داده شده از همین سمدی در ریدگانی اجماعی است

آسی سن منگب برای اسانی که دارای توانائی (۴) سراطی است، رسیدن به سکجی، بوسله «خود فرمانی» ممکن است و هر کس که توانائی سراط در دیر فسن ریح را دارا باشد نه بی نیازی میرسد و بی نیازی همانا سکجی است و از اسرو ریح، نیک و حوسی، بدست آبی سن درباره سانس و دین، ناسراط هم معنده بود سراط برای احرام ناموس سپهر از بدترین قانونها سراطعت میکرد و برای همین سروی از قانون بود که فرار از زندان را بدیروپ، ولی آبی سن منگب، اسان ناندنمرو قانونهای اخلاقی ناسد و نه قانونهای اجماعی عهده آبی سن درباره نرسب اخلاقی و هر، با نظریه سراط یکی نرسب نظریه سراط این است که عیب و هر اسان سبجه دوحه اوسب نه بدیانبک، و آنگاه که اسان، بد را نرسد بی هر است و

(۱) دیورن لائرنی VI/۸ (۲) همون دیورن VI/۵
 (۳) Autarkeia (۴) ischus بی روی نانداری یعنی
 نایاب یعنی طافب یعنی فو ونسه

فردوسی معانسه سدیی است در کاف هراکلس، آئیی سن، نمونه
کامل اسان ریح طلب راسرح مدهد وهمه کارهای بزرگ هر کول را
سناه ریح (۱) طلئی اومسورد

در کتاب «کوروس نا دربارۀ ناساهی»، آئیی سن، نمونه
کامل ناساه وفرمانده، در معای سفر اظی آنها را، سرح مدهد

آئیی سن، عقیده یونانیان را، دربارۀ حدانیان، نمند بر و
وسب دادن صفات انسانی را بحدانیان، درست نمیدانست، ولی نوسه های
همروس و همسودوس را بی نداد نمسورد بلکه آنها را بعسر
منکرد و منگفت گفته های ادا ن بوضعی است از اسان های بزرگ و هر
اسان با سنی کوسس کندها مانند آنان بسود و این کردن سرهای همرو
هریود، برای بی بردن بمعای بپهان آنها است

آدی سن با هر گونه سب مخالف بود و یونانی بودن راسرط
افکار نمیدانست و سرف اسان را نمیدانست و نه باصل و سب، و
آنان که باصل و سب خود میساریدند منگفت «موروملجهای آن بر
پس اندر سب آئیی هسند» (۲) دربارۀ سارمان های سپر، آئیی سن منگفت
انجاح مردم دلیل سانسگی فرماندهان بسب و سرط فرماندهی، همانا
هر است و «هر بر از گوهر» است برای رسجد آئیی ها و
«داد گاه مردم» و «مجلس داوران»، آدی سن منگفت «ا کیون که آسها
طبق رای مجلس ملی، بی فهم برین مردم را برای فرماندهی انجاح
منکند، حوسب بصود امه ای از این مجلس نگردد که همه «الاعهای

(۱) Ponos یعنی ریح یعنی کار ریح

(۲) دیورن لاری VI/1

کمانی بنام «دربارۀ رورس یادربارۀ نامها» (۱) نوشته بوده که در فهرست
 دیورن لائرنی (VI/۱۷) ذکر شده است. نمایل آنسی سن بروس
 سوفیستها از آنجا بداند که آنسی سن بر عهده داسه که «نقص يك
 گفته، ناممکن است» (۲) و برای اثبات این عهده حسن استدلال نمکرده
 است «اگر اربك و همان خبر گفته‌ای آورده شود، از آنجا که هر خبر،
 فقط يك «سجن خاص» (۳) دارد، پس بناقصی درکار نیست، و اگر از خبر
 دیگری سخن گفته شود، باز هم بناقصی درکار نیست» (۴) بحس اول این
 استدلال همانست که افلاطون (۵)، بی آنکه از آنسی سن نام برد، و
 ارسطو، (۶) از گفته آنسی سن، آورده اند. مراد آنسی سن اینست که
 فساون، فقط بر بناد «اصل همایی» (۷)، ممکن است یعنی فقط منبوان
 گف انسان، انسان است و بئك، بئك است؛ ولی نمبوانگف، انسان،
 بئك است، در انسان، همان بئك نیست.

بحس دوم این استدلال، همان گفبار گر گناس است که «هج
 خبر را نمبوان بدیگران اطلاع داد، دربار و سئلۀ اطلاع دادن، واره
 است و واره، همان خود خبر نیست» (۸)
 آنسی سن، به بروی سوفیستها، میگفت که خطا گفین ناممکن است،

(۱) Peri Paideias ê onomatôn (۲) ارسطو از عهده

در کتاب وئکا ۲ b ۱۱/۱ A Thêsis، آنسی سن و در کتاب مناصر بئك

۳۴ b ۲۹/۱ D دکترین آنسی سن نام د است

(۳) Oikeios logos (۴) ار Praechter I/۱۶۲

(۵) در کتاب سوفیست b ۲۵۱

(۶) در کتاب مناصر بئك ۳۲ b ۲۹/۱ D

(۷) Principe d identite

(۸) بگا کند بئکات اول صفحۀ ۱۳۹

آنگاه که به نیک گرانید، ناهیر خواهد بود اما آبی سس منگفت «هر،
 آموحسی است (۱)» و کسی که نیکار آنرا آموحه است همسه آنرا
 داراست کسوفون منوسد «ساند بعضی فلسفندگان (۲) بگویند که
 دادگر، هنجگاه ندادگر، و دانا هنجگاه نادان خواهد شد؛ ولی من در این
 موضوع حسن بنمایدیسم بنظر من، همچنانکه اگر کسی بن خود را ورس
 بدهد، بنسواند کارهای جسمانی دسوار انجام دهد، همچنین کسانی که روان
 خود را ورس بدهد بنسواند آنرا نیکار آورند؛ و از همنحاسب که ندران،
 فر بردان خود را، هر چند حردمند که ناسند، از مردم بد دور نگاه میدارند،
 زیرا معاسرت با مردمان ناهیر، ورسی است برای هیر، و معاسرت با ندان
 همانا ناهی هیر است و حنانکه ساعر (۳) مگوید از ناهیران، هیر
 خواهی آموح و بردندان، هیر خود را گم خواهی کرد (۴)» کسوفون
 در رساله این گفته منوسد «مرد گاهی بد ولی دوباره ناهیر منسود و
 همچنین برعکس حنانکه مینا کرسناس و آلکسناس با زمانی که
 معاسر سراط بودند، منسوانسند به مانیلاب رسب خود علیه کسد ولی
 و فی از او جدا شدند، هر دو به ندی گرائندید

در نظریهٔ سانسائی آبی سس سسر، تعلیمات سراط و روس
 سوسسپها، بهم آمیخته اند دبالک نیک او، از این نظر نا دبالک نیک سراط
 سسه است که آبی سس، با نیروی از سراط، حسجوی سجن، یعنی
 تعریف مفهوما را گام اول آمورس و پرورس میداند و در این زمینه،

(۱) دوزن لائری VI/۱ (۲) اسار تا بی سس است
 (۳) این سطرار Theogms مگاری از ساعران فرن سسم است
 (۴) کسوفون نادگار سراط ۲/۱۹ I

بودن می‌دیدند و کارها، بندهای حرها، و هر آنچه را که دیده‌نم‌سود
 دارندهٔ دان‌نم‌نداد « بر سر منو‌سند، گفتمهٔ آبی‌سین که « روان سر
 جسمانی است و شکل هر روان ، همانا شکل بی‌است که آن روان در
 آنست» گوا بر آنست که مراد افلاطون از اد‌گونه مردم که در بالا
 نآنها اشاره شد و در کتاب سوفیست، « فریدان رمن » نامیده‌سده‌اند،
 همانا آبی‌سین است (۱)

افلاطون در همین کتاب نآب، ضمن آوردن حد تعریف برای
 داس ، حسن منو‌سند

نآب سخن مردی بنام آمد که منگف، « در اد‌جمععی همراه
 نادلل (۲)»، همان داس است و آنچه بدون تعریف (۲) است از هر گونه
 داس بیرون است و بندهای، حرهایی که سخن (۲) ندارد، موضوع
 داس نیستند

سراط من بر اد‌عصی مردم س‌نده‌ام که آنچه ع‌صراولی (۳)
 نامیده‌نم‌سود و ما و همۀ حرها از آن ساحه‌سده‌انم، سخن بردار نیست
 (۴) این عنصرها را فقط منسوان بخود آنها نام برد و بنساران‌نم‌وان
 دربارهٔ آنها گفت و حقی‌نم‌وانگفت که منلا‌هسند با ن‌سند در اد‌را در
 اینصورت، بودن یا نبودن، نآنها افزوده‌نم‌سود ناممکن است که یکی
 از این عنصرها، سخن (۴) بردار سود همهٔ دار و ن‌دار آنها، فقط نام

(۱) آورد سد از Praechter I/۱۶۲

(۲) doxa alêthês meta logou - وار logos هم بمعنای دلیل

و هم بمعنای تعریف و هم بمعنای سخن یعنی حد تک مفهوم است

(۳) Prôta stoiceia وار Stoiceia همانست که صورت

سوفس عربی‌سد و در نوشته‌های فیلسوفان سرف تکرار شده است

(۴) logon ouk echi یعنی منسوان حد آنها را معین کرد یعنی

منسوان آنها را تعریف کرد

و افلاطون در کتاب **اوتودیموس** (۱)، که همه آن برای سنان دادن روس معطعه سوفیس بها است بمعصل در این ناره بحث کرده و نادرسی این گفته را سنان داده است

آنی سن، حتی آوردن فرد را ریر قسم، و قسم را ریر نوع، و نوع را ریر جنس، درست نمیدانست، و نروس دبالک نیک افلاطون و نظریه آندها بر محال بود؛ و این همان عمده است که افلاطون نادرسی آن را در کتاب سوفیست (۲) سنان داده است و سنان در وان ار واره **Opsimathês** که افلاطون در ارجا نکار برده و معنای آن در آمو، در رسیده، و بو رسیده است، بی برد که مراد او از نکار بردن این واره، اساره نآنی سن باشد که نه برانه سر نآمو جنس فلسفه بردا حه و حنانکه گه ه سد بعد از چهل سالگی سنا گردی سراط رفته است

سینامکیموس (۳) آورد است که آنی سن برای رد نظریه ایده‌ها، با افلاطون گفته است «افلاطون! من است را می بینم ولی استی (۴) زانی سنم» و افلاطون در پاسخ گفته «بر ا دیده ننداری» عمده دیگر آنی سن که آن بر معادل عمده افلاطون است، همانست که افلاطون در کتاب **ثئاسیموس** و کتاب سوفیست (۲۴۶a) آن را سنجیده است در کتاب **ثئاسیموس**، ۱۵۵e، افلاطون میگوید «انها مردمی هستند که فقط درباره حیرتهائی که بتوان با دست گرفت،

(۱) نگا کند کتاب اول صفحه ۲۵۳ تا ۲۵۵ و همچنین کتاب او و دیموس

افلاطون c ۲۸۳ و d ۲۸۵ بعد

(۲) b ۲۵۱ بعد - نگا کند کتاب اول صفحه ۲۸ تا ۲۸۱

(۳) **Simplikius** در کتاب **کاتگوریهای ارسطو** - آورد سنان

I/۱۶۲ Praechter از

(۴) **hippotêta** یعنی اند است یعنی استی

در اسح گفنه اسب ار حلوی من دورسو که مانع آفتاب سوی نظر
 میآند که داسان
 دی نا حراع ، سح همی گسب گرد سپر

کر دبو و دد ملولم و اسانسم آروس
 که در عربان سمس بربری، حلال الدین مولوی آمد، اساره بدیورن ناسد
 گفنه سده که دیورن ، نه سپا ریح را منسود و آنرا منسدرف،
 بلکه آنرا حسحو منکردوساند ار همه حاسب که دیورن لائربی سست
 ریاصت ناومندهد

دیورن ، هر گونه کسور داری وساسب را نادرست منسداسب و
 خود را سعه جهان منسمرده سعه نك كسور م لا یونان دیگر از علمان
 او « اربو حراسندن (۱) » یعنی « عوض کردن نفس سکه » اسب که، کم
 با نس ، همانسب که بی حه ، بعدها ، « بر گرداندن ارسپا » خواهد
 نامند دیورن منگف ، اموس (۲) و طنبع (۳) ، مخالف نکدنگراند
 و انسان ناند ارط معب بروی کند و نه ارفوانس اجماعی و بهمن اعتبار
 عمدنه داسب که زبان و فرزدان ناسبی میان همه مردم مسرک ناسد
 و منگف ریاسوبی طبق رسوم ، کاری نا رواست ریاده روی در اسگونه
 عمدنه ها ، کم کم ، دیورن را به بسرمی کساند و کارهائی برداح که
 سرح آنها را دیورن لائربی (۴) آورده اسب گفنه سده که دیورن ،

(۱) Para charattem کاراسن که در وبانی و حراسن بلفط مسود
 نا حراسندن فارسی هم رسه اسب و عربی سد آن حراطی اسب
 (۲) nomos در انجا بمعنی فوانس اجماعی اسب
 (۳) Phusis اسندر یعنی ناموس و طنبع در مسر سسسمهای فلسفی
 یونان رودروی هم گزارد سد اند (۴) IV / ۴۶

اسب (۱)

سراط در دنبالهٔ همین گفتگو می‌آورد که «عصرها، بدون سخن
(۲) و سباحی هستند ولی نوع سبالاتها، سباحی اسب» (۳)؛ و از آنجا که
ارسطو (۴) همین عقیده را از گفتهٔ آنتی‌سن آورده است، می‌توان
تدوین کرد که حدس بر سر در سب اسب و انگفته که «دانس همان بن‌دار
حقیقی همراه با دلیل اسب»، گفتهٔ خود آنتی‌سن است بعقیدهٔ آنتی‌سن،
دلیل، یعنی تعریف، یعنی سخن، سبانهٔ دان‌حیرها اسب و «سخن نکحس
اسب که بودن آن‌حیر، بآن آسکار اسب» حیرهای ساده، سخن بردار
نستند، یعنی می‌توان آن‌ها را تعریف کرد؛ اما چیرهای آمیخته را
می‌توان بوصف داد و آن‌کار همانا سب‌سازدن احراء سادهٔ آن‌ها است بحسب
آمرس آن‌ها نام
نظر به آنتی‌سن، در دوره‌های بعد، در رواقیان تأثیر کرده است
حگونگی این تأثیر، ضمن شرح فلسفهٔ رواقیان آورده خواهد شد

یکی دیگر از سگواران که هم‌زمان افلاطون بوده و شهرت زیادی یافته
است، دیورن سینوپلی (۵)، ساگرد آنتی‌سن است. از دیدگانی او حدان
حیری می‌دانیم گفته شده که در ۴۱۲ راننده سده و در ۳۴۳ مرده است
دیورن بسیر به حینهٔ عملی تعلیمات آنتی‌سن توجه داشته و
کمتر بحینهٔ نظری آن، و هم‌اوردن بار، نه بنفیدی و لاابالی‌گری معروف
سده است و اساساً نهائی از او آورده اند که مالا در حمره رندگانی منکرده
است، و اسکندر مقدونی باو گفته است از من حیری نخواه، و دیورن

(۱) سب ۲۱ b تا ۲۱ c (۲) alogon

(۳) سب ۲۲ c (۴) در کتاب مناو رنك ۲۴ b ۴۳/۱ H۳

(۵) Diogenês از مردم Sinope

گرفته شده و بیروان آریستوس، احساس را بنیاد سانسائی مینداند
 با این معنای که تأثیر (۱) (= احساس) را از «آنچه سارندهٔ احساس است»
 جدا مینداسند و میگویند، فقط احساس است که برای ما آسکار است
 ولی چیزی که احساس را برمیانگردد، یعنی روی ما تأثیر میکند، برای
 ما سناحه نیست، و همچنین ما مینداسیم که آیا احساس مردم دیگر بر
 ما احساس مایکی است و یا معنای است، گوا اینکه همهٔ ما برای چیزهای
 بیرونی، هستی می‌پذیریم و آنها را بنام مینامیم

آریستوس و بیروان او عقیده داشتند که هدف زندگی، حیوانکه
 سعراط گفته است، همانا تکمیلی است ولی، برخلاف عقیدهٔ سعراط
 میگوید که این تکمیلی، در حوسی است و حوسی، برترین بنام
 است از آنجا که فقط احساس برای ما آسکار و ممان است، پس حوسی
 بر، حوسی زمان حال، یعنی حوسی جسمانی است و حوسهای روحی
 که وابسته بگذشته و آینده هستند، آریستوس ندارد

بعقد آریستوس و بیروان او، آریستوس هر هائرسنه بمران حوسی
 است که ناآنها همراه است و ناآنکه دانائی یکی از هرهای سارنده
 است ولی آریستوس آن فقط از احساس است که بوسیلهٔ آن انسان میتواند حوسی
 دست یابد ولی بندهٔ آن بناسد فلسفهٔ بیرونی و سله ای است برای «زندگانی
 انسانی» (۲) و انسان را از زندگی رهایی میدهد، بر «زندگانی انسانی»
 همانا کوسس برای بهره‌مندی از حوسی اکنون است بدون سوسس از
 آینده و بنده از گذشته یکی از گه‌های معروف آریستوس این بوده

ساگردانی داسه و کتابهایی بر بوسه بوده است، ولی حمیری از این کتابها باقی نمانده است

۴- آرسینوس و دسنان کوربه

ساد گرار ابن دسنان ، آرسینوس (۱) از مردم شهر کوربه (۲) با کوربائیکه ، در سال ۴۳۵ رآئنده سده ، و در ۴۱۶ به آن رفته و در حرگه ساگردان سمرات درآمده است مدت بوف او در آن معلوم نیست و فقط معلوم است که روزمرگی سمرات در آن بوده است (۳) آریست ، دوزار سیراکور با نحت سسسل رفته است گفته سده که در همان دوزوف ، افلاطون سردر آنجا بوده است دیورن لائری ، داسنان هائی دربارۀ برحورد او با افلاطون ، آورده که در سب نظر بمآند در سال ۳۵۶ به آن برگسه وساند از آنجا به کوربه رفته و دسنانی برنا کرده است آرسینوس بر ، مانند سوفسیها ، از ساگردان خود بول منگرفه است گفته سده که کتابهایی بر بوسه بوده است سال هرگی او معلوم نیست

بعلماب آرسینوس رافط منبوان از گفتارهایی که مورخان فلسفه دربارۀ بعلماب دسنان سربائیک بوسه اند برون آورد بر ا هجک ار بوسه های اوحی بصورت قطعاب بر اکنده بر باقی نمانده است در بعلماب دسنان سربائیک ، بعضی از بتر به های سمراطی با عاید و روس سوفسیها ، آمجنه بوده است نظریۀ ساسائی آنان از برون گوراس

(۱) Aristippos (۲) Kurenê شهری آباد و برعم بود که کم نا بس در لسی کنوی که همان Kurenaike و با لفظ فرانسوی - Cyrenaique سربائیک ساسائی است واقع ود است (۳) افلاطون در کتاب ودون c ۵۹

ممنر کرسود و به نظر به‌ای هم‌سره ارزیده برسد ، دور و بر این موضوع
گردس مکرر و افلاطون، منلا صمن سحس نظر بنسده مان ناهم‌مانان
ناسا گردان خود در این موضوع گفتگو مکرر و حه نسا که در پایان کار
همه آن گفتگو بصورت کتاب در آورده منسد ارسوی دیگر حسانکه
ارسطو گواهی میندهد، افلاطون « تعلیمات روسه » ای (۱) بر داسه اسب
و همین تعلیمات اسب که هر يك ارسا گردان او نك بحوفهمنده و در نك
راه دنبال کرده و به نسخه‌هایی رسیده‌اند که نانکد دیگر تفاوت دارند

گونه (۲) میگوید « نسبت افلاطون و جهان، همانا نسبت جان
حاوان سکنجی اسب که حوس داسه حد زمانی در جهان ناسد او
منحواهد جهان را نسا سد بر آ نرا س احینه سده میگرد ، بلکه منحواهد
ارزاه مهربانی و سکوئی ، آنچه را نا خود آورده اسب و جهان ، نازمند
آن اسب ، جهان ندهد او بر رفیر بن زرفای جهان نعود میکند ، اما
به برای اسکه آنرا کسف کند ، بلکه برای اسکه آنرا از گوهر حوس
بر کند، سمس نسوی حاسه گاه خود و نسوی رسدن نآن حاسه گاه ، نسوی
نالانجر کب در میناند هر حه میگوید در نازء کل حاوند ، نك، حقیقی
ورنسا، میگوید و کوسس دارد که نسوی آ نهارا در هر سه‌ای نندار
کند افلاطون سعلئ نلندی اسب که از زمین نسوی آسمان نالامرود
و در حسیحوی آسمان اسب (۲) »

« آنچه افلاطون نا خود آورده اسب » همان اسب که فلسفه افلاطون

(۱) ارسطو فصل ۱۴/ب ۹/۲/۲ IV

(۲) Goethe در کتاب « نظریه دربار رنگها » بحس دوم صفحه ۱۴۱

جلد سوم آثار گونه جان Weimar

که «ماند داسب اما داسه سد(۱)» و از هم محاسب که آریست، نگه و دیورن لائرنی «بوانائی ادرا داسه که حدر را اس رسمی وجه در رنده بوسی، نکسان روار کند(۲)»

ب - افلاطون و ساگردان آکادمی او

گفته شد که افلاطون پس از بازگشت از سفر اول خود به سیسیل در سنان معروف آکادمی را بنیاد گزارد

آکادمی افلاطون، نزدیک بهر ارسال، یعنی ارسال ۳۸۷ پس از مسیح ۵۲۹ بعد از میلاد، که ژوسیوس، امراتور مسیحی روم، آن را بست، مرکز آموزش فلسفه بوده است خود افلاطون، مدت ۴ سال ریاست آن را داشت و پس از مرگ او، ساگردان و ساگردان ساگردان او، آنرا اداره می‌کردند از آن جا که کار آکادمی در زمان زندگی خود افلاطون و در دوره های بعد از او نکسان بوده است، ایست که برای سنان دادن این تعاون، آکادمی را تمامهای زیر مشخص می‌کند آکادمی افلاطون که از ۳۸۷ تا ۳۴۷ بنا بوده است، آکادمی اول تا آکادمی قدیم از ۳۴۸ تا ۲۶۸، آکادمی دوم یا آکادمی منانه از ۲۶۸ تا ۱۵۶، آکادمی سوم تا آکادمی جدید از ۱۵۶ بعد

فلسفه افلاطون چنانکه در کتاب اول آورده شد (۳)، اسر حاوید اندسه اس مرد خدا مانند اس و اس فلسفه، هیورهم، اوح تاریخی فلسفه اس اما اندسه افلاطون، پس از آن که در موضوعی معین

(۱) *echô all ouk echomai* بمعنای «بردن ولی برد شدن»
 سر هسب (۲) دیورن لائرنی II/۶۷ (۳) صفحه ۳۱۲ تا ۳۷۷

خود سخن میگفت و دیگران نااو گفتگو میکردند و اگر این گفتگو
 بنیایان می‌رسند، روز دیگر دوباره آنرا از سر می‌گرفتند و گاهی بس
 می‌آمد که یکموضوع، مدت درازی در آکادمی مطرح بود، بی آنکه
 همه ساگردان در آن موضوع هم‌معینده شوند در بنیایان دوره بحث و
 گفتگو، خود افلاطون کنانی در آن موضوع مسوس بعضی سبها
 « مهمانی » داده میسند و اسناد و ساگردان بعضی مهمانان که ساگرد
 آکادمی نبودند، باهم سام منحوریدند و درموقع سام، یکی س اردنگری،
 س س سخن میگفتند نمونه‌ای از این مهمانها، در کتاب **سوسوسون**
 یعنی مهمانی شرح داده شده است (۱)

تعلیمات اسناد و سحرانهای ساگردان، در موضوعات
 گوناگون بود و بوسه‌های افلاطون، سانه این کویاگویی است
 موضوع این تعلیمات و سحرانها بروس دنالك نك بررسی میسند
 و این دنالك نك بس از نماد گراری آکادمی، سراطی بود و بس
 دنالك نك افلاطونی سد از میان علمهای آنرمان سدو علم ساره
 ساسی و ریاضی اهمیت بسری داده میسند و ازهم سحاسب که گفته‌اند
 بسر در آکادمی بوسه بوده که هر کس هندسه نمیداند، بزون این
 باع نباید، و ساند بهمس م است بوده که افلاطون یکی از کنانهای
 معروف خودرا بنام **نئاسوس** ریاضی‌دان که از ساگردان سراطو خود
 افلاطون بوده نامنده است و در حسد کنان دیگر بس از او نام برده
 و یا اورا طرف گفتگو اسحاب کرده است از علمهایی که امرور بسام علوم

(۱) چگونگی ادار آکادمی افلاطون از کتاب W Nestle « تاریخ
 اندسه یونانی» جاب K T A صفحه ۲۸ تا ۲۸۲ آورد سد است

نامیده سد واران بطر، افلاطون در همه جا راهما و سارنده و آفریننده
 اسب و ار راه سکجواهی با اسبان اسب که با اسبان دادن راه دهمی ولی
 دسوار دبالک سبک عسق ، مردم جهان را با مکاناب روان اسبان راهمائی
 کرده اسب

اما افلاطون ، حون آرنسوگلس سر آرنستون ، همه حور
 کمان بوسه و نگینه ارسطو « برای هر حور که در هر حال اسب سبها افلاطون
 بر آن سده اسب که بگوید چه هست (۱) » و در این گونه موضوعات
 اسب که سبی کسان دیگر اند سبهای دهمی ار او داسه اند آرنسوگلس
 سر آرنستون حبی حواسه اسب بهترین آیین کسور داری یعنی اداره
 « سپهرینا و سبک » را در بعضی کسورها عملی کند و برای انکار سب سب
 رفته اسب اما از آن جا که « گسی اسب ، کی بدیرد همواری » ، کوسس های
 او برای « هموار کردن گسی » یعنی بر انداختن عیب و بر نا کردن هم
 بهراران مایع بر خورد و حوسحنا به ، آرنسوگلس در انکار موفق
 شد و دوباره با آکادمی خود بر گسب و افلاطون سد

آکادمی افلاطون سبها سبها انحصار فناء و رسان ساحه سده بود
 هر يك ارسا گردان اطافی مخصوص خود داسند و با مندان ، در ساعت معین
 همه آنها بصدای رنگ اسبانی که افلاطون احتیاج کرده بود و کم با
 سب کار ساعتهای رنگ دار امروزی را می کرد ، ارجوات سبها سبند و
 کارها شروع می شد

گاهی خود افلاطون با آنان درس میداد و گاهی سبکی از
 سا گردان که موضوعی معین را بررسی کرده بود ، برای همسا گردان

درحانرا طبق طبع آبها ، و سربها را طبق حیوانه آبها ،
مسحوص مکررند ،

وار میان سربحاب ، کدورا

امتحان مکررند ، نا بداند از کدام حیوانه است

اولی میسرند حتما آنرا سناحند ان گناه را حراء کدام

حیوانه سربحاب میگردند ؟

اگر مندابی من نگو

دومی باسح مندهد بحسب ، همه آبها بی آنکه نفس نکسند

روی کدو حم سده بودند و آنرا بررسی مکررند

و مدت درازی دراندسه فرورسند

و ناگهان ، درحالیکه بحسب خودرا درال مکررند ،

یکی از آنها گفت ان نک سربى گرد است

دیگری گفت این از علفپاس ، سومى گفت اس از

درحپاس

برسكى که از سسئل آمده بود ، و فنى ان حرفها راستند

بریس آنها حیدد ، و گفت که همه بحطا رفته اند

ارلى حتما آبها جسمگن شدند و فرناد رند که نا آنها بوهس

سده است

دومی به انوحوانان ما ، حنى باو بوحه سربکررند ،

و افلاطون که در آنجا بود ، نا کمال ملامت

و بدون سو حى ، نا آنها دسور داد

طبیعی نامیده مسوید ، فقط روس آنها و آنها با انداره‌ای که برای
تمرین روس سویدند است بررسی منسده ، و نه برای آموزش و یا
آموزاندن آنها

این روس آموری، همان در آکادمی رواج داسه که یکی از کمیدی
یوسان (۱) قرن چهارم پس از میلاد، برای کوحك کردن افلاطون و
ساگردان آکادمی او سعری در این موضوع گفته است در این سعردوس
نامکدنگر گفته که می کند

اولی می رسد

افلاطون ، سوسینوس و منسدهس ، چه می کند ؟

و ف خود را چگونه می گذراند ؟

کدام مشکل است که هدف تحقیق آنها است ؟

اگر در این باره حصری مندایی ، خواهش می کنیم من نگو

رومی پاسخ می دهد

من دقیقا می توانم در این باره سخن نگویم

بیرا در حین آن آسانا (۲) ، دسبه‌ای از جوانان را

در آکادمی دندم ،

و حصرهای ناراحت کننده و نگیسی ، از آنها شنیدم

آنها ، موحودات طبیعی را تعریف می کردند

و حیوانات را طبق نوع رنگایی آنها ،

(۱) Epikrates فطنایی از او نامماند که Athenaeus در حین

دوم کتاب خود آورد است

(۲) Panathenaia جشن بزرگی بود که آسی‌ها هر چهار سال یکبار

بافشار Athena آلهه شهر آن می گرفتند

ساگردان مسهور آکادمی افلاطون عبارتند از **ثئتا نیمیوس** ،
اودکسوس ، **هراکلیدس** یوننی ، **وفیلیپ** اودونسی ، **سوسپوس**
 و **کسنو کراب** ، و **ارسطو**

ثئتا نیمیوس و **اودکسوس** بسیر عالم‌اند با فیلسوف و هرودی آنها
 ریاضی‌دان هستند ، **سوسپوس** و **کسنو کراب** و **وفیلیپ** و **هراکلیدس** ،
 بسیر فداوربی هستند با افلاطونی ، **ارسطو** گردآورنده و معاد است و
 حدا گانه است و هم‌اوست که بسیر و فلسفه دوران سوم است ایک شرح
 ریدگانی و کارهای هر یک از آنها

۱- **ثئتا نیمیوس**

از ریدگانی **ثئتا نیمیوس** (۱) که از این سن سلطت ساده‌تر است با
 نایتیوسه خواهد شد ، حدان حبری نمیدانم ساند در حدود ۴۱۵
 در آن راننده شده و بحسابکه او اساکس (۲) از روی بس در آمد کتاب
 است افلاطون کرده است ، در سال ۳۶۹ در حسگهای کرنت رحمی
 شده و در همین سال در آن مرده است ، در همین کتاب افلاطون ، گفته
 شده که است از ساگردان **ثئودوروس** (۳) ریاضی‌دان مسهور هم‌زمان
 با سراط است از روی گفتگوی سراط و ثئودور که در آثار این کتاب
 آورده شده ، بر مآند که است بس **اوفر و نیمیوس** و از حباواده‌های سرف
 آن بوده و مدرس دوست سراط بوده است مشخصاً چهره و صفات
 معنوی او بر در همین کتاب ، حبس بر رسم شده است ثئودور سراط

(۱) **Theaitêtos** (۲) **Eva Sachs** در کتاب « درار است
 آبی» حاب برلس آودر سد از کتاب **II P Michel** « تاریخ ریاضیات از
 ساعورب با اولیدس» حاب **L B** ۱۹۵ صفحه ۲۸۸
 (۳) **Theodôros** از مردم کور ۴

که امتحان کدورا از نو شروع کند
و معلوم کند از کدام حیوانه است

و آنها دوباره نگر بنفسم سندی خود برداشند (۱)

در تاریخ فلسفه از دو میندمس (۲) نام برده شده است یکی
میندمس از مردم اتریا (۳) است که از ساگردان مگاریان و ساگردان
فدون بوده و در سال ۲۷۸ درس ۷۴ سالگی مرده است، دیگری میندموس
از سگواران ستم دوم قرن سوم است اولی در زمان مرگ افلاطون،
چهارساله بوده و دومی در حدود صدسال بعد از مرگ افلاطون زندگی
میکرده است و از اسرو، آوردن نام میندموس در این شعر، سانه ایست
که موضوع آن تاریخی نیست و حیاتی که گفته شد، فقط برای کوچک
کردن آکادمی افلاطون ساخته شده است اما، حیاتی که ضمن شرح
زندگانی ارسطو آورده خواهد شد، از سال ۳۶۷ بعد، افلاطون دیالکسیک
فرود آمده بوجه داسه و حیاتی که در کتابهای دوره سوم، بخصوص در دو
کتاب سوفیست و مرد ساسی، دیده شد، در این دوره، بنفسم دیدهای
علمی و تجربه مفهومی کلی دوع و قسم آنها در آکادمی رواج داسه
است و شعر انکرات، گراسی نادرست، از اس روس دیالکسیک
فرود آمده است و اسرو، منوان گفته ستمله را درست دانست که منظور
افلاطون از علم روس طبعه سندی علمی، همانا آسا ساحس ساگردان
خود و روس دیالکسیک بوده است و گناه ساسی یا حابور ساسی، در بر نامه
کار آکادمی افلاطون ندوده است

(۱) ترجمه از ترجمه A Dies در مقدمه کتاب « مرد ساسی » افلاطون

حاج BL ۱۹۵ صفحه ۲۸ (۲) Menêdemos (۳) Eretria

نگر و بی (۱) « میامندید و ح اینکه گفنهسد، کوسس داسند آرا سپان
بگاهدارید و بگه ء اولندس » بحس بن فساغوربی که اسرار رافان کرد
در درنا عروسد (۲)»

اوفلندس، در دفر دهم «مفرداب هندسه» مسوسد فداعورمان
بحس بن کسانبی بودید که «هم اندارگی (۳)» راحسحومکردیدوار راه
بررسی عددها، بی بردید که نا آنکه « بکی (۴) » ، معناس مسرک همه
عددها اسب ولی برای همه « اندارهها » نمه وان معناس مسرک نمدا
کرد (۵)»

نئب بحسبن کسی بود که بواست اد موضوعرا بطور علمی
بوصح دهد و دربارء طمبع حطبی که امروزه نا $\sqrt{2}$ نمایش داده
مسود و همح بن همه رسههای گگک بحسبن کند ، وهم نئب بود که
« میان عددهائی که ناحساس درمیآید و آبهائیکه فقط فهمیده مسوند،
فرو گداس (۶) » بطرئه نئب ، در کمان نئب افلاطون، ناس سرح
آورده سده اسب گفنگو میان سعراط و نئب اسب
نئمت دربارء « بوانائی » (۷) عددها ، نئودور که در اد بحاس ،

(۱) Asummetron (۲) اولندس « مفرداب هندسه » دفر دهم

(۳) Summetria (۴) Monados

(۵) آورد سد ار کتاب I Thomas « وسههای بوانی دربار

رباصاب » حلد اول « ار نالس نا اوفلندس » صفحه ۲۱۷ ار ا ساراب کمانحانه
کلاسلک Loeb

(۶) ار همان کتاب H P Michel صفحه ۲۸۱

(۷) وار dunamis بوانی بمعنای رو و وانی اسب فراسوبها

گاهی آرا Puissance و گاهی racine ا گلسها گاهی Power و گاهی
root، آلمانهها گاهی Kraft بی فو رجمه کرد اند (Schleiermacher)
و گاهی همان کلمه dynamis بوانی را بکار برد اند (Stenzel)

میگوید «چهرهٔ نئب مانند چهرهٔ خود بواسطهٔ نسی بهن و حسمان برآمده‌ای دارد، ولی منان همهٔ ساگردان من هتچکس بهوسمندی او نسبت باسانی همهٔ حیر را بادمیگرد و طبعی بسار آرام و سخته دارد (۱)»

نظر می‌آید که کار نئب در آکادمی افلاطون، آموزاندن ریاضیات بوده است و باعتبار بوجه فراوانی که افلاطون باین علم داشته، نسبت به نئب نیز سه مهربان بوده است. از کتاب **تروکلوس** (۲) و فهرست سوئنداس برمی‌آید که نئب در ریاضیات صاحب نظر بوده است. تحقیقات اصلی او یکی دربارهٔ اندازه‌هایی است که امروزه آنها را رسته گنگ، **irrational** می‌نامند و دیگر دربارهٔ ساحمان چند سطح‌های منظم آ- رسته‌های گنگ

فناغورسان و دم، ضمن بررسی‌های خود دربارهٔ فضاها که به فناغورسان نسبت داده شده، باین نکته برخوردند که در سه گوشهٔ قائم‌الزاویه (= راسه گوشه) که درازای پهلوهای آن، یک باشد، و بر آن عددی خواهد بود که نمسوان آنرا باین اندازه گرفت اما آنها بر این موضوع را بهمان نگاه می‌داشتند زیرا آسکار کردن این نکته که خطی با فضا مسود که با نئب «اندازه گرفتاری» نسبت، انصصه را که «نئب» اصل همهٔ حیر است (۳) «نصص می‌کرد و فناغورسان و دم، این خط را که امروزه با $\sqrt{2}$ نشان می‌دهند، «ناگونا (۴)»، «نگفتاری (۵)»، و با «اندازه

(۱) کتاب نسبت افلاطون b ۱۴۳ تا a ۱۴۴

(۲) Proclus در تفسیر کتاب هندسه افلندس

(۳) وطئهٔ DA فیلولوس نگاه کنید کتاب اول صفحه ۱۲۶

(۴) aloqon (۴) arrhêton (۵)

درارا، و حطهائی که نپلوه‌های نك سطح «درار نپلو» را منسارند، «نوانائی» منامم، در ا طول این حطها با حطهای اولی اندازه گرفسی نسبت، اما اگر بصورت سطحی درآید که در «نوانائی» آنها اسب، آسوف با اولنها اندازه گرفسی هسند (۱)»

ب. ساختمان حند سطحی‌های منظم

مراد از حند سطحی منظم، حجمی ه دسی اسب که همه سطحهای آن از حند صلیعی‌های منظم ساخته شده ناسد. مراد از حند صلیعی منظم، سطحی اسب که همه نپلوه‌ها (= صلیع‌ها) و همه گوشه‌های آن مساوی اسب و منسوان آن را در دایره محاط کرد، یعنی همسسه منسوان دایره‌ای رسم کرد که نارأسهای آن حند صلیعی منظم، مناس داسه ناسد.

اولندس در دو سر دهم «معدرات ه دسه» نسان داده اسب که فقط سطح حند سطحی منظم ناف مسود این سطح حجم که نام «سطح حسم افلاطونی» معروفند، عبارتند از چهار سطحی منظم باهرم منظم که از چهار سه گوشه منظم ساخته شده اسب، سطحی منظم نامکعب منظم که از سطح چهار گوشه منظم ساخته شده، **اکتائیدرون** با هسب سطحی منظم، یعنی حجمی که از هسب سه گوشه منظم ساخته شده، **دودکائیدرون** یا دوازده سطحی منظم که از دوازده سطحی منظم ساخته شده اسب، **ایکسوکائیدرون** یا نسیب سطحی منظم که از نسیب سه گوشه منظم ساخته شده اسب.

اولندس در همین کتاب سر دهم نوسه اسب که مناعور نسان، فقط سه حند سطحی منظم یعنی هرم، مکعب و دوازده سطحی منظم را

سکلهائی رسم کرد تا نما نشان دهد که درازای حطهائی که سارنده سطحهائی بمساحت ۳ ناه ناهسد، تا يك اندازه گرفسي بنسندوا، كار را يك يك بررسی کرد تا بحطهائی رسید که بوانائی ساحس سطحی بمساحت ۱۷ تا را دارند اما بمندانم چرا در اینجا درنگ کرد و کار خود را دنبال نکرد ناندسه مارسد که شماره « بوانائها » را که بسجد مینماید، بسوی يك سر بم (= ربر يك مفهوم در آوریم) تا همه آنها را تا اس (مفهوم) مسح کنیم

سقراط آنا آرا نایند؟

نشب من حسن گمان میکنم بوجود فضاوت کن - بگو!
 - همه عددها را بدورسه بحس میکنم یکی آنهائیکه منوان آنها را حاصلصرب دو عدد مساوی دانسد آنها را بسکل يك چهارگوسه سان میدهیم وعددهای چهارگوسه و تا «مساوی بپلو (۱)» مامیم -
 بسارحوب

- ارسوی دیگر، عددهائرا که میان اینها هسد، مانند ۳، ۵، و همه عددهائیکه ارضرب دو عدد مساوی رائندسده، بلکه ارضرب یک عدد بزرگتر در کوچکتر، و تا عدد کوچکتر در بزرگتر، رائنده سده اند و همینه سکی را مینماید که يك بپلوی آن درازتر از بپلوی دیگر است آن عددها را بسکل يك دراز بپلو (= مسطبل) سان میدهیم و آنها را عدد « دراز بپلو (۲) » مینامیم - بسارحوب تا این سحبان بکجا مرسوم؟

- حطهائی که بپلوهای يك سطح « مساوی بپلو » را مینماید،

اودکس درمذمت افامت خود در آن ، تا کادمی وارد سد و بگفته
 بعضی ارمورحان فلسفه، با همه ساگردان خود ، ساگردی افلاطون
 در آمد و ضمن آموختن دبالک نیک، ساگردان آکادمی وجود افلاطون را
 با علم و داس سرفی آسا کرد و آئین رزست و ساره ساسی ابرانسان را
 با افلاطون آموخت بگفته بعضی ارمورحان فلسفه (۱) ، از کله افلاطون
 در کاب و در (۲) از دوارده ماه سال و دوارده خدا سخن گفته است، از
 همین تعلیمات اودکس درباره آئین ابرانسان بوده است

از بوسه های مورحان باستانی فلسفه بر می آید که اودکس بساره ساسی
 ریاضی بوجه داسه و نظریه «دائره های هم مرکز» را، او برای
 محاسبه مساحت دایره ها و هم محاسبه حرکت ظاهرا نامطمه ساگردان را
 بحدس حرکت منظم بحریه کرده و هماهنگی از حرکتها را بوضوح
 داده است در ریاضیات ، **اودکس** درباره اقسام بناسب و واسطه های عددی
 و هندسی و موسیقی صاحب نظر بوده و هر عدد را بک نسبت می دانسته و به یک
 حاصل جمع و هم محاسبه دره دسه، میان مساویت و بناسبهای عددی فری
 می گداسه و در از موضوع نظریه هایی رسیده که بناسبهای دوس
 بنام کتاب «معدرات ه دسه» اولیند است

اودکس حساب و هندسه را با بناسب بکدیگر می دانسته و بناسب
 اردکار، قسمی ه دسه بجزئی کشف کرده بوده است روس بحریه و
 بجزئی ریاضی که مقدمه حرکت است بر باو نسبت داده شده و هم محاسبه
 روس «با بناسب دادن (۳)» که می توان آنرا قسمی انیگرال (۴) باستانی سمرد،

(۱) J Bidez افلاطون و اودکس جاب ۱۹۳۳ - (۲) قدر α ۲۴۶ تا α ۲۵
 (۳) **Integral exhaustion** (۴) روس بناسب ه معادله های ریاضی است از «جمع»
 معادله های بنیات کوجک این روس که در بکرمان بوسط لب س و بنویس کشف
 سد از طرف لب بناسب تا رسیده سب داد سد ولی خود آرسیمدس آرا اودکس
 می دانند درباره ۳ و ۴ نگاه کند کتاب H P Michel صفحه ۲۳۸ تا ۲۳۹

مسیاحند و نیت بود که هسب سطحی و نسبت سطحی منظم را کشف کرد (۱)

۴- اودوکسوس

اررد گانی اودوکسوس (۲) سراسر کهنس، (۳) از مردم کسدوس (۴)، حدان حبری نمدانم بگفته بعضی، در سال ۳۹ و بگفته بعضی دیگر در سال ۸ ۴ زائنده سده اسب بگفته دیورن لائری (کتاب هسبم بحس ۸۸) در سال ۳۵۵ در ۵۳ سالگی مرده اسب بگفته همین دیورن، اودوکسوس از فدا عوریا ن بوده و برد آر کمناس فمعاوری، هندسه آموحه اسب

اودوکسوس در سسر رسه های علم آیرمان، دست داسه ریاضی دان، جعرافی دان، بر سك، فابو بگرار، و سناره سیاسی بوده اسب و علاوه بر اینها در آن از سوفسما «دانس» آموحه ولی روس آبهارا نسدبنده و بمصر رفته و آرتا ناسا گردان خود بر دافلاطون آمده و اروا دبالک نمك (= فلسفه) آموحه اسب بگفته سسر مورحان فلسفه، اودکس نمسری و ایالنا و مصر سفر کرده و در سهر هلیونولیس از کاهیان مصر سناره سیاسی آموحه اسب

ارنوسه های اودکس حبری در دست نسبت ولی از روی سحنایی که چنچرو، بظلموس، اولمدس آرسمدس سکسوس امسریکوس و بر کلوس دربار او گفته اند، منوان نمیران علم و دانس اونی برد ارانوسن (۵)، اورا «اودوکسوس حداماد» منامد

(۱) همان کتاب I Thomas صفحه ۳۷۹ (۲) Eudoxos

(۳) Eschinês (۴) Knidos از سهرهای ساحلی جنوب آسیای صغیر که جزء کسورهای حمامسان بود اسب (۵) Eratosthênês ریس کنا جان اسکندریه از جعرافی دانان و ریاضی دانان مسپورفرن سوم سن ارمیلاد ود که در ۱۹۵ بعلت ناسا سدن در ۸ سالگی خود کسی کرد اسب

چنانکه گفته‌اند، بحیثی کلمات فیلب افلاطون دربارهٔ او که حوسی،
 در برین نیک نیست، برای روس سدن اود کس بوسه سده است
 چنانکه **وربر نگر** (۱) می‌نویسد « اود کس ، نابعهٔ وسعت نظر
 بوده و حدیث علم دست داسه است» و «با آنکه **اود کس** سپهرت ارسطو
 برسند ولی کارهای او بر مریز از کارهای ارسطو بوده است (۲)»

۳- **هراکلیئدوس از مردم نوبنوس**

از رند گانی **هراکلیئدوس** (۳) حدیثان حمیری میندایم گفته
 سده که در زمان سقر سوم افلاطون سمسئل، آکادمی را اداره کرده است
 و در سال ۳۳۳ مرده است **هراکلیئد** از فیثاغورسیان بوده و هم ، ساگرد
 خود افلاطون ، و هم ، ساگرد **سینوسینوس** بوده است گفتهٔ دیورن
 لائری (۴)، دربارهٔ فلسفه ، ریاضیات ، موسیقی ، اریح ، سانس ، دستور
 زبان ، دربارهٔ سقر ، و در بارهٔ فیثاغورسیان ، کتابهایی بوسه بوده ، ولی
 هیچک از آنها در دست نیست ، بحر قطعه‌ای نام « در بارهٔ آئین
 کسورداری »

بعضی از مورخان فلسفه ، **هراکلیئد** را فیلسوف نوسمرند ولی
نابری (۵) او را از افلاطونیان مینداند و میگوید «**هراکلیئد**، نظریه‌هایی
 داسه که با بحسی از تعلیمات فیثاغورسیان همزمان خود او بر دیک بوده
 است» (۶) گفته سده که **هراکلیئد** نگر دس زمن بدور محور خود عمده
 داسه و هم حسی دربارهٔ سقریک بمعنای امروری این کلمه با نظر دمو کریب

(۱) W Jaeger در کتاب «ارسطو» صفحه ۱۷ (۲) S Petrement

در کتاب « دوآلسم در فلسفه افلاطون و آئین ما بوی» جاب P U T صفحه ۱۸ تا ۱۹

(۳) Herakleidos Pontikos (۴) کتاب بحجم بحس سسم

(۵) A Tannery (۶) آورد سدر کتاب P H Michel صفحه ۲۴۲

ارکارهای اودکس است (۱)

در هندسه فضائی، دو فصله هم م و دهم، دفر دوار دهم کتاب هندسه اقلیدس به اودکس نسبت داده شده و همچنین «روس ساحس مکعبی بحجم دوبرابر مکعب داده شده (۲)» از اوست

اودکس، افلاطون را سررگک مندانه و منگه ه که افلاطون ررست دوم است و در سناری ارتباطی علمی با افلاطون همعنده بوده است

اما در موضوعات م افرنگ، بخصوص در اونیولوری (۳)، نظر اودکس و افلاطون، یکی بوده است افلاطون، حیانیکه در کتاب سوفست گه ه سد، برای آینده‌ها سر «هم آمیری» مندرت و در کتاب نارمید ارفول سراط آورده بود که من «کسی که تواند نسان دهد که در خود آینده‌ها سر، اصداد بهراران طرریم با و همسوند آفرین خواهم گف» (۴) ولی اودکس، بحای «هم آمیری»، آمندگی مندرت و بحای بهره‌داسس حرها از آینده‌ها، ارایده‌های آمندسده سخن منگف و بعبر را «بعبر نسوی نوع دیگر (۵)» منسرد

در احلاق سر نظر اودکس با افلاطون، یکی بود و حیانیکه ارسطو منگوند « اودکس، حوسی را بر برین بک مندانه است (۶) »، وساند،

(۱) A F Taylor در کتاب «افلاطون» حاب لندن ۱۹۵۵ صفحه ۴ ۵

۵ - (۲) همان کتاب P Michel II صفحه ۲۳۸

(۳) *Ontologie* یعنی بحد دربار بودن خون بودن یکی اردو بحس

اصلی منافرنگ است و بحس دوم آن نظریه سناسای است

(۴) ارمید c ۱۲۸ تا ۱۲۹d - بگا کند بکتاب اول صفحه ۲۷۱

(۵) *metabasis eis allo genos* (۶) ارسطو احلاق رای سکوما

۲۷ b ۱۱ و ۱۱۷۲ b۹ -

که نوع انسان هنجگاه نمیتواند بکنج سود، ولی من میگویم برای شماره کمی از آنها ممکن است که در این رید گابی، بکنج باشد، اما نه نآسانی بسر حرهائی که «دانس» نامیده میشود، هنجگونه سودی برای داناسدن ندارند وار اسرو همه آنها «دانش» هائی که فقط برای آسانس رنسب، با سر گرمی، و با ناربها، سودمند اند و همجنس کسی را بی، فن-گگ، و سحروری، و همجنس ناربگری، و در ناربگاه داناسن و بنا بکار بردن آنچه ناربگرفته سده، یعنی کارهائی که مردم با دانائی اسه میکنند، همه آنها را ناربکنار گدانس

نام سوفیا را فقط میتوان داناسی داد که نادارا بودن آن، انسان میتواند دانا نامنده سود و این دانس که بحسبی حدائی و بحسبی آسمانی است، همانا دانس عدد اسب و اگر عدد (۱) را از نوع انسان بگرید، هنجگاه نمیتواند دانائی برسد «موجود رنده ای که دورا ارسه و حصب را از طاق ناربسانسد، و عدد را ناربسانسد، هنجگاه نمه و اند دلیل حبری را که دریاد دارد، و با از آن احساس دارد، بدسب دهد بک حنب موجود رنده، ساند بتواند از حرئب و حوسبن داری بر حور دار ناسد ولی هنجگاه نه بحسب اصلی هسب که دانائی است، بسب بخواهد ناف و نمیتواند بکنج ناسد» ۹۷۷c تا ۹۷۷d

مرد آبی بدسال گفبار حور میگوید، هر جا که عدد در کار است، در آنجا نظم هسب و هر جا که عدد نرسب، بسکلی و بظمی و در همی است، و سس از کلمه ناس مبرسد حه سده که ما سمردن را آموخته ایم؟

مخالف بوده و کتابهایی برصد دموکریست و ریون، نوشته بوده است

۴- فیلیپ اوپونومی

از رندگی فیلسوس اوپونوس (۱)، خبری نمیدانیم بدینگونه که از ساگردان افلاطون بوده و کتاب نوامیس را بحظ خود نوشته و منس کرده است گفته شده که شماره ۳۳۱، ریاضی دان و فیلسوف بوده است در فهرست سوئیداس از ۲۳۱ کتاب که فیلیپ اوپونومی نوشته بوده، نام برده شده است که بنسب آنها درباره ریاضیات، فیزیک، جمع های امروزی، و شماره سیاسی بوده است، ولی هیچک از آنها در دست نیست بنسب مورخان فلسفه کتاب این نویسنده (۲) را از فیلیپ اوپونومی میدانند بحسب درباره اینکه این کتاب، از خود فیلیپ و یا از افلاطون است و فیلیپ آن را بنا کویس و منس کرده است حدان سودی ندارد، ولی آوردن خلاصه آن، برای روس کردن زمینه فلسفه دوران سوم در یونان و همچنین برای رساندن آنکه افلاطون در پایان زندگی خود، بنام این اعداد، سی بوجه داسه، سودمند است

در این کتاب که در، اله کتاب نوامیس افلاطون است، گفتگو میان مردی از آن و کلیسیاس از مردم کرت، و مگستوس ساری است بنسب اصلی آن این است «با کدام آگاهی (۳) است که انسان میرنده میتواند دانا (۴) سود؟» ۳b۲ ۹

در پاسخ این بنسب، مرد آبی میگوید که سی از مردم برآید

Philippus O Opountios (۱)

Fpimomis (۲)

Sophos (۴)

Mathos (۳)

دوارده سطحی م طم، که چهار نای اولی آنها بعمدهٔ فمنا عورسان که افلاطون در کتاب نیمائوس آورده، شکل‌های چهاره‌ص‌ه‌سند هرم نمائدهٔ آس، هسب سطحی منطم، نمائدهٔ هوا، نسب سطحی منطم، نمائدهٔ آن، و مکعب منطم، نمائدهٔ حاك اسب، و شکل دجیم یعنی دوارده سطحی م طم، نمائدهٔ ابر و شکل کل چپان اسب و س از چهار عنصر دیگر ساحه سده اسب

مرد آبی سس منگوید که در هر يك از این سبج عنصر، نوعی از موجودات رنده، رند گایی می‌کنند که بن آنها نه نسب بسبری از آن عنصر ساحه سده اسب، مثلاً بن موجودات رمی که انسان یکی از آنها اسب، آمیحهٔ اسب از حاك و آب و آس و هوا ولی نسب حاك در این آمیحه، بسبر اسب سارگان سب را همین چهار عنصر ساحه سده اند ولی نسب آس در آنها بسبر اسب جسم سارگان، از جسم ما ردا بر و ناده بن اسب و روان آنها از بوع روان حدائی اسب و نه دارما، این سارگان، با نام رنده اند و یارند گایی بس دراز دارند اگر حر کههای بی بطم انسان و حیوان را ناجر کب کاملاً م طم سارگان، معاسه کنیم، بی منبریم که آنها، بسی هوسمند بر از اسبند « ربر، همسه نك راه را نمودن و نكسان نأبر کردن و نكسان منابر سدن، از هوسمندی (۱) اسب » (b ۹۸۲)

آبی در اینجا منگوید « بسب مردم گمان می‌کنند که سارگان بهمین دلیل که همسه در نك مدار حر کب می‌کنند، روان ندارند » (d ۹۸۲) اما علم نمائند می‌کنند که حر سب سارگان، بس عظم اسب و بوضوح اسبکه

(۱) *phronimon* از *phronêsis* که بمعنای دانایی حدائی اسب ساحه سب و لی در اینجا بمعنای هوسمندی اسب

مفهوم نك و درواز كجا نما رسیده است؟ از میان موجودات رنده، هنجکدام حرما (= انسانها) از بدن خود، سمردن را ساموخته اند هر نك از ما، ناگاه کردن بحسمهای آسمانی، سه و چهار و سبارا منمهد و نا نگاه کردن نماه که گاهی كو حك و گاهی بررگ رنده منسود، نه «نك» مرسد (۹۷۸b تا ۹۷۸d) در انجا، مرد آسمی سحجان دفسر دهم کتاب و اومس (۱) اساره منکند و سس حسین منگوید

مرد آسمی آنا آنگا که نك روان و نك س، سکدیگر موسسه اند و از یگانگی آنها، شکل یگانه ای ساحه سده، بحاسبت که از موجود رنده، سحس گفته سود؟ **کلماس** الله بحاسب

مرد آسمی در انجا ناید از سحس حسم منظم سحس گفته سود که همه شکلهای دیگر، هر چند در ا و کامل که ناسد، از این سحس شکل اصلی ساحه منسود اما فقط نك شکل (۲) است که ناحسمایی و بررگ است و آن، روان است که حدائی بر س نوع است و همین نوع است که کار آن، ساحس و کار اندا حس است ساحه سدن، سدن و رنده سدن، حسم را سرد، ولی نوع دیگر (= روان) دارای فهم است، نادیدی ولی فهمندی است و یوانای نادآوری و سمردن و حساب کردن تعبیرات عددهای حصب و طاق است» ۹۸۱a تا ۹۸۱c

این سحس شکل، حسانکه نس از این آورده سد (۳) عبارسد از هرم منظم، هسب سطحی منظم، نسب سطحی منظم، مکعب منظم، و

(۱) نگا کسد کتاب اول صفحه ۳۳ تا ۳۶ -

(۲) افلاطون در انجا وار **Morphē** را کار رد است که بمعنای شکل

خارجی است ولی مراد او همان صورت نا ا د و با نوع است (۳) صفحه ۳۱

مرد آسمی سپس دربارهٔ حدانا و ابردان سخن میگوید و از هسب
 « بر روی کل آسمان » که حواهران یکدیگر را ند نام میبرد و آنها را از
 نظرسندی و کندی گردس آنها و هم محس از نظر جهت گردس آنها که با
 مخالف جهت گردس حورسند و یا موافق آنست ، دسه میکند و اساره
 میکند که بعضی از این « بروهای آسمانی » ، نام یونانی بنادند زیرا
 سنگانگان ، آنها را کسف کرده اند و ما ناچاریم آنها را نام حدایان
 نامیم

مرد آسمی، دونا از این هسب سرو، یعنی دوسه اارهٔ ناهمدوسر (۱) را که
 بهمان سندی حورسند حرکت میکند نام آفرودیت (۲) و ارمس (۳)
 میماند سه سارهٔ کیوان و هر مرو بهرام (۴) را که کندرو برین گردیدگان
 هسند ، نامهای کروئوس، (۵) رئوس، (۶) و آرس (۷) میماند و
 میگوید که سارهٔ بهرام از همه سرح رنگ بر است

س از برسماری این گردیده ها که نا حورسند و ماه و فولک سارگان
 نام، رویهم، هسب «بروی آسمانی»، مسوند و س از یادآوری اینکه
 همهٔ آنها ، روانهایی هوسند و دانا هسند، مرد آسمی میگوید، زمانیکه
 انسانها در دارهٔ حدانا اندیسند ، از رائنده سدن آنها و صفا
 آنها و کارهای آنها ، سخن گفتند، ولی این سخنان ، و هم محس سخنان

(۱) زهر و عطارد (۲) Aphroditê (۳) Hêrmês (۴) زحل و مسری و مریخ
 (۵) Kronos (۶) Zeus (۷) Arês - نکه حال در این نامگراری سارگان
 است که حدانا یونانی و صفا آنها با صفا ابردان بررسی یکست آفرودیت
 ناهمد ارمس سر و کروئوس کیوان و روس هر مرد و آرس همان بهرام
 است ناهمد و آفرودیت زنا ارمس و س داا کروئوس و کیوان بلند روس
 و هر مرو یوانا و آرس و بهرام مردانه و حگی هسند آنا این همانندی دوق
 مساوند دلیل این ناست که گوئیم مراد افلاطون از «سگانگان» که در بالا آورد
 بود همانا این است ؟

این جسم‌های بس عظیم، چگونه همسره در یک مدار حرکت میکنند و فقط آنست که آنها رنده اند و روان آنها، حدائی است « برای ساندادن اینکه ما خود داریم برای سارگان، روان بند بریم، بحسب، بر رگی آنها را ناندسه ساوریم آنها، بان کوحکی که نظر می‌آید نسند و حورسند، بسی بر رگر از رمن است و همه سارگان گردیده، بس بر رگند اکنون در نظر آوریم که چگونه ممکن است بروئی طبعی تواند حسن جسمهای عظیم را حرکت دورانی منظم وادارد، بطوریکه زمان آن دوران، همسره همان باشد من میگویم علت اینکار، علمی حدائی است و حور دیگر ممکن است، بر این باور جدا، هیچ جسمی نمیتواند ناروان باشد، وار آنها که حد است که حسن میکند، بس جدا میتواند جسم را، بهر بر رگی که باشد، از رند گانی بهره مند کند و خط سری را که برای هر یک از آنها، بهر بس است، برای آنها معنی کند بس ما مساویم درباره همه این جسمها، این یک اصل را بیان کنیم ناممکن است که رمن، آسمان، و همه سارگان، اگر روانی در هر یک از آنها باشد نتواند در هر حرکت سالانه، ماهانه، و یا روزانه خود را انجام دهد»

(۹۸۳ a تا ۹۸۳ c)

مرد آبی و صبح میدهد که اگر برای حرکت منظم سارگان، علمهای طبعی فرص کنیم و مثلا از گردس گردن‌بازی و مانند اینها سخن نگوئیم، هیچگاه نمیتوانیم بحقیقت برسیم، و میگویند که فقط در ناسنده یافت مسود، یکی بس و دیگری روان و قسم سومی نداریم « روان بسی و الا براتن است و بس فرما سردار و روان، فرماینده است بس، علت است و روان علت همه حرهائی است که هستند» d ۹۸۳

او - بلکه سناره ساسی کسانی که هفت با از «هفت دوران (۱)» را بررسی کرده اند و بی برده اند که هر يك از این گردیدگان، دایره گردش خاص خود را بحوی معنی مینمایند برای نظاره این دوراها، داس بعضی از آگاهها (۲)، ضروری است مهمربن آنها، داس عددهای بحودی خود است و این داس شامل همه نظر بهها دربارۀ عددهای حفت و طاق، بدایس آنها، توان آنها، و رابطه آنها با یکدیگر است پس از این، داسی است که نام سن حیده آور **گئومتری** (۳) نامیده میشود همه عددها میان خود معانسه سندی نیستند ولی و فمی، آنها را بحسب سطح بیان کنیم، معانسه بدیری آنها آسکار میشود پس عدد هائی هستند که توان سوم اند و همسان حجمها هستند و کسانی که رابطه میان این عددها را کشف کرده اند، پس ساحس این رابطه را **سمرئومری** (۴) نام نهاده اند برای کسی که با این داسها آساست، این حگویی که همه «توانائنها (۵)» و عکس آنها، دور «دونائی (۶)» منحرحند و با این نسبت است

(۱) وار **periodos** را که افلاطون در اسحا بکاربرد اروناسان **revolution** (فراسه و انگلیسی) و با **Umlauf** (آلمانی) برحمه کرد اند با در بتر گریس ساحمان این وار که از سوند **peri** یعنی دور و **Odos** یعنی راه حاد است معنای **periodos** در زبان فارسی برامون و دور حبری رفس و ناگس است و وار دوران و گردش دورای (به دورائی) که انور بحان در الفهم بکاربرد در سب بهم معنا است - مراد افلاطون از هفت دوران همانا گردش آسمانی هفت سار گردید است که پس از این آنها نام برد (۲) **mathêmaton** (۳) **Geômetria** یعنی انداز گریس رفس و مصربان علمی را که در فارسی هندسه یعنی انداز گریس بمعنای کلی مگوبند منحصر برای انداز گریس رفس و مساحی بکار میبردند (۴) **Stereometria** یعنی انداز گریس حجم یعنی هندسه فضا ی (۵) **dunamis** - نگا کند صفحه ۲۹ (۶) **diplosion** که از سوند **di** می دو ورسته **plekô** یعنی تابش و گر رذن ساحه است - مای دولا و دو ای و دو بر این کردن است

دیگری که ، ازگی رواج یافته و آب و حاك و آنس و هوارا اصل همه حر
 مسمرد ، و روان را که سگفت انگیز برین است ، دومی مسامد و سر و دم بدین
 حر کت را ، حر کتی منداند که بنابر گرما و سرما ، ازین سر مرید ،
 هجحك ازین سخنان ، بسند داناان بناقباد و برای آنها بدیر فنی بود ؛
 سك در اینکه روان است که بن را بحر کت درمناورد ، روانست ، بر ا
 روان ، علت کلی همه حیر است و هر حر کت که نسوی سك است ، از
 روان سر به است و حر کت نسوی آنچه سك است ، از روانی است که
 حسن است

نس از این گفتار ، مرد آبی میگوید ، دانسی که ما در حسنجوی
 آن هستیم ، اینك آسکار سده است و منافر اند که علت اد که ما (= بونا مپها)
 ناکون ناین دانس بر سده ایم ، این بوده که بحس اصلی هنر ، یعنی دانائی را ،
 درست نگارسته ایم . ناآنکه برای نوع انسان ، هنری بر دراز «سکو
 ساحس خدا (۱)» ناف نمسود ولی بعلت نادانی ، هیور این هنر ، در
 «والا برین گهر (۲)» رائنده سده است «ایگونه گوهرها ناسانی رائنده
 نمسوند ولی همه که رائنده سوند و در ورس ناند ، حواهند بواست در
 ناز خدا بان ، حناکه ناند ، سخن بگوید . ناآنکه عرب نظر میآید ،
 ولی من میگویم دانسی که این والا گهران را بحدا ساسی مرساند ، همانا
 ساره ساسی است ولی به ساره ساسی دهعانی بروس است و ماندهای

(۱) Eusebia (۲) ariston phusis وار phusis در اینجا درست بمعنای
 گوهر و ناگهر است که همانا طبع است بمعنای حری و خاص است و در سکند گمانست
 و بحار (حس دهم) و هم بحس در ادب فارسی بهمن معنی کاربرد سد است حافظ
 میگوید عارف از بر بومی راز بهایی دانست **گوهر** هر کس از این لعل بوانی
 دانست

در نظر داشته باشیم، واگر بخواهیم این گفته‌ی برده‌ی نامم که روان، سی‌دین بهر وحدائی را در این است، این گفته‌ی را که «همه‌ی حیرت‌آرندگان بود (۱)» گفته‌ی درست و با دلایل خواهیم یافت

آی می‌گویند، همه‌ی این سائنسها یعنی دانش‌های خودی خود هندسه، سازه‌ی سانی، و آرمونیا یعنی علم هماهنگی سانیها، آنگاه سودمند خواهند بود که آنها را دروس درست بکار بدهیم، یعنی هر سکل، هر سیستم عددی، و هر یک سیستم‌های موسیقی، و نظم گردش ستارگان، همه آنها را با نامی در همانندی با آنها بگردانیم و کسیکه این سائنسها را در این روس به حد، می‌باید آنها را (= دانسها) که ستارگان سوی «نک» سرد و سرد که میان همه آنها، بنویسی طبعی هست، اما اگر این دانسها را دروس دیگر بکار بدهیم، آتوب نامند دست دامن حدای صاد (۲) سویم بدون سائنسی این «نک»، یعنی یکی همه دانسها و علمها، در هیچ شهری مرد نمی‌تواند، بافت خواهد شد «اوست روس، و اینست دروس درست و اینست آگاهیهای لازم، و اینست راهی که باید رفته شود، حواه این راه دسوار و حواه آسان باشد و کسی که همه اینها را در این فهمیده باشد، او را دانا می‌نامیم» b ۹۹۲

چنانکه دیده شد، کتاب اینی نومیس، حواه بنویسند خود افلاطون و حواه بنویسند فیلیپ اوونوسی، در هر دو صورت، نمایدند اندیشه‌های فیثاغورثی-افلاطونی است، و این کتاب نشان می‌دهد که آکادمی افلاطون

(۱) ارسطو در کتاب «در بار روان» I/۵/۴۱۱/۷ این گفته را طالعی سبب داد است
 (۲) Tuchê الهه صاد و انفاق و گاهی بر حدای برسد و سر بنویس است سزار
 آ که سوفیستها حدانان را انکار کردند «حدای صاد» همه کار جهان‌ورندگانی
 بنیادینه شد

که طبعاً ، همسره ، شکل و نوع معین منسازد ، پس سگفت انگیز و حدائی است بحسب ، «دوئائی» يك است بدو و سس ، «دوئائی» دو است بحسب توان آن ، و پس از آن ، «دوئائی» است که نسوی حجم مبرود وار يك به هسب مرسد ، و پس از این ، «دوئائی» است که میانگینی بدست میدهد که بهمان اندازه که از عدد کوچکی ، برگزیر است ، بهمان اندازه ، از عدد برگزیر ، کوچکی است ، و سس ، میانگینی است که يك و همان نسبت از عدد برگزیر ، کوچکی و از عدد کوچکی ، برگزیر است بدو سان در فاصله ای که از ۶ به ۱۲ مبرود ، نسبت میان سه بدو ، و چهار به سه ساحه مسود (۱) این (دوئائی) که در دو سو مبرود و میان آن دو است ، همصدائی و آهنگ را ناسان می بحسب با دو اندوزن (۲) و هماهنگی (۳) برسد «

b ۹۹۱ تا ۹۸۹ b ۹۹۱

مردآبی ، سس مگوند که علاوه بر داس عددهای نجومی خود و هندسه ، و سازه ساسی ، بایستی در هر يك از بررسهای خود ، از راه بررس و ناسح ، ورد کردن ناسحهای نادرست ، بواست «يك» ها زانه «يك» ها بر گردانم (۴) ، و هم چنین باید زمان گردن جسمهای آسمانی را دوفا

(۱) مراد افلاطون از این بحث که نام بطره عددهای نجومی خود و بنا بر سه عددهای اندال معروف است آنست که بندها س طبعی ردهم عددها را از «يك» و «دوئی» و صبح دهد اند بلو دوئی را در کلمات ناسه بدو ناسان و صبح میدهد که ناگفتی است که «يك» هسب تکی «ك» است و دیگری بودن «يك» و از اینجاست و مرسد دو بر اندوز چهار و دو بر اندوز چهار هسب و هم چنین بای آنها بگرد مبطعی از عددها را بدست میدهد میانگین این عدد ها نامانگین عددی است مانند ۳ که «بهمان اندازه که از ۲ برگزیر است از ۴ کوچکی است» و با میانگین هماهنگ است و يك میانگین است که مثلا عدد ۶ از نسبت ۳ و ۴ ساحه مسود یعنی ۴ به نسبت يك سوم سه از سه برگزیر است و به نسبت يك سوم ۶ از ۴ کوچکی است بگا کسند کلمات اول صفحه ۱۲۹ - (۲) **ruthmos** (۳) **harmonia** (۴) اشار روس دنالك يك است که آن روس هر کلی را بحسبها مبریم و حریها را بر کلی ماوریم

بعد، کم کم، تحول یافته‌است و از اسرو، یکی دانسن اریح بدوین آحرین صورت ناک‌سنسسم فلسفی با تاریخ بدانس صورت ابتدائی آن سنسسم، اربی انصافی است

اردیر بار، سنسسم‌های فلسفی هند را بدودسنهٔ نرگک سنسسم کرده‌اند دسه‌ای که حاودانی بودن ودها (۱) و حقیقت آنها را انکار می‌کنند، نام عمومی ناسنکه (۲)، یعنی «نسب گو»، نامنده مسوید آئن بودا، سنسسم حنا (۳)، و حاروا که (۴) از این دسه‌اند دسهٔ دیگر که حاودانی بودن ودها را بددوین می‌کند نام عمومی آسنکه (۵) یعنی «هسب گو» نامنده مسوید همهٔ سنسسم درس دفر آئن، از سنسسم‌های دسهٔ دوم یعنی «هسب گو»، است و بر او آنها می‌گویند که سحیان بوسندگان ودها همسسه درسب است

از آنجا که انکار حقیقت سحیان ودها از فرین سنسسم پس از میلاد شروع شده و کابن بالی، از گفنه بودا - دس گفهار در رد ودها آورده است، است که سنسسم‌هایی که در دفاع از ودها بوسه‌سده‌اند بر ناید طبعاً در همین دوران بداسده ناسد



در یکی از گفهارهای کابن بالی آورده شده که بودا به همراهان خود حسن گفنه است ای زهروان^۱ بنادسنسد که سمامنواید یکی

۱- آفایع اسانی داسجوی سال سوم بحسن فلسفه دانسنرای عالی بادآوری کرد که خود هندوان این وار را وید لفظ می‌کنند و داراسکو بر بند بوسه است ۲- Nāstika ۳- Jaina ۴- Cārvāka - اس دو سنسسم کمی ناسن بر سنا ساند حواهد دسد ۵- Astika

در آخرین دورهٔ زندگی این مرد بر آن بوده که تعلیمات فضاورینان و فلسفهٔ افلاطون را هماهنگ کند و «در این کتاب، روس برابر هر جای دیگر، روس دبالک نیک و داس اعداد، مکمل یکدیگر ساخته شده اند (۱)»

این بود رمنهٔ فلسفهٔ دوران سوم، در یونان، و پس از آنکه شرح خود این فلسفه را در اوج خود، نایسی رمنهٔ فلسفهٔ دوران سوم در هند شرح داده بود تا نادریتر گریس همانندینها و تفاوتی این دو رمنهٔ یونان دربارهٔ تاریخ فلسفهٔ دوران سوم فضاوت کرد



دو- رمنهٔ دوران سوم تاریخ فلسفه در هند

گفته شد که «دفتر آئیس»، یعنی بحسبائی که از هر ارسال پس از میلاد بعد مجموعهٔ ودها افزوده شده، دارای سنس درس است (۲) بعین تاریخ دفعی بداس همهٔ این سنس درس، کار آسانی نیست هندسایان ارنائی اصرار دارند که زمان توسعهٔ سنس آنها، هر چه ممکن است حلوتی بناورند، مورخان هندو سر برای هر یک از آنها ساد گزاری ناسانی مندینند، که گاهی نرافسانه‌ای و داسانی است نظر می‌آید که در این کسمکس، حق با هندوان است زیرا در همهٔ فلسفه‌های هند نسانه‌ای از نیک ساد گرا ناسانی هست که عاید اودر طی تاریخ دورهای

سده ، و در این سورا موافقت میکند که ارسنه‌های دیگر جدا شوند
 در دوره های بعد بر همین تفرقه و در آنکندگی رهروان بودائی
 ادامه میابد و کم کم همه آنها بدودسه بزرگی تقسیم میشوند بکنده
 که امروز بنسب در بسب و حین و ران زبندگانی میکند نام « نیروان
 ارانه بزرگی» (۱) و دسه دیگر که بنسب در سالان هستند نام « نیروان
 ارانه کوحاک» (۲) معروفند

از آنجا که تفرقه نیروان بودا باعث دور شدن آنها از فلسفه و
 فروبی باطن حینه مدهنی و فرفه‌ای آن گردید از بسب که آوردن سرح
 عقاید این دسها، در تاریخ فلسفه، لارم بسب، ولی برعکس، سنسب
 دیگری که نام حینا معروف است، با آنکه در آغاز کمتر فلسفی بود،
 در دوران دوم تکامل باطن و کم کم، صورت فلسفه بخود گرفت و منوان
 آنرا یکی از رمنه‌های فلسفه دوران سوم دانست

علاوه بر آن بسب بودا و سنسب حینا ، سنسب فلسفی دیگری سر،
 در بانان دوران دوم در هید رواج گرفت و رمنه فلسفه دوران سوم شد
 این سنسب که نام حاروا که معروف است ، قدیم ترین صورت بان
 سنسبی فلسفی است که امروزه نام مادر یالسنم نامیده میشود ادک
 سرح هر يك ارانند و سنسب

۱- سنسب حینا

حینا ، ا حینا (۳) ، در لغت بمعنای نیرو است و در اصطلاح
 فلسفه هند ، نام بنسروان سنسبی فلسفی است که بر بناد رآلنسب و
 وهم عام گذارده شده است این بنسروان که نام عمومی بر بنسب (۴) ،

از رهروان را از «انجمن» براند، زیرا حین کرده و نا حین نکرده
 است گمان نکنند شما می‌توانید بگوئید بر ما است که این رهرو را از
 «انجمن» برانیم (۱)»

با ادامه، پس از روشن بودا نه **نبروانه** (۲) بزرگ، کم کم،
 رهروان او بدسته‌های کوچک‌تر و نا بزرگ رنقسم شدند و حیاتی که خود
 او گفته بود «انجمن، بر آکنده شد» آورده‌اند که یکی از رهروان، پس
 از مرگ بودا، ساران خود گفت اندوهگین ما اسدا، عرادار ما اسدا،
 حوس ما سیم که از مریاض بزرگ خلاص شدیم، دیگر کسی نیست که
 ما بگوئیم حین کن، و حان کن، این سانسبه است، این سانسبه نیست،
 اکنون ما هم و انیم، هر کار که می‌خواهیم نکنیم و هر کار که می‌خواهیم، نکنیم
 یکی از رهروان بزرگ، پس از شنیدن این گفتار، ناصد پس از
 از بزرگان آئین را گرد می‌آورد و سوزائی بسکلی می‌دهد و این سورا، پس
 از حد ماه همکاری و همزائی، آئین (۳)، و روس (۴) را بدوین می‌کند اما
 یکی از رهروان کم سال، می‌گوید که من از همان آئین که از خود بودا
 سید ام و در باد دارم، بروی می‌کنم

صدسال بعد از این سوزای بزرگان، سوزای دیگری بسکلی
 مسود و اعضاء این سورا بر آن مسود بعضی از رهروان را که از راه و
 رسم نادرست بروی می‌کردند، از «انجمن» براند این رانده سدگان،
 سوئے خود، سوزائی بسکلی می‌دهد که نام «انجمن بزرگ» معروف

۱- آورد شد از کتاب H Zimmer «فلسفه هند» صفحه ۴۹۱

۲- Nirvāna نکا کند کتاب اول صفحه ۵۵ -۳ Dhamma

۴- Vinaya

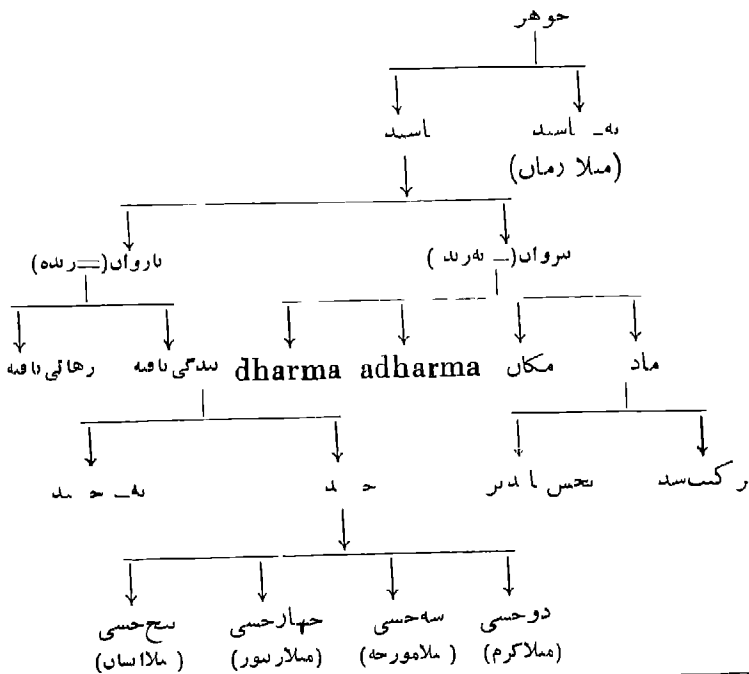
اسپهاعاربندار ۳- بقود۴- بند، یاسس۵- بارداسن ۶- دور کردن ۷- رهائی
 حایکه در این بقسم ،دی سداس ، بقعدۀ بروان حیا
 به- ریدگی منواد در ریدگی بقود کند و آنرا سبه ناسندۀ خود کند اما
 ریدگی بر منواد از این بقود حلو گبری کند ویا آنرا باردارد و یار
 خود دور کند، ورهائی یاند بد، سان، از نأبر این دو بقوع «بودن» اس
 که حیا و هر حه در آن هس، حیا با حیا اس
 ریدگی، با آنکه «بك» اس، بقور روان که «سار» اس
 نمایان مسود روانها ، سماراند ولی همه آنها منواد حاوید و
 ساسندۀ ناسد داب روان، داسگی و کمال اس و روان، سراط آنکه
 آزاد ناسد، یعنی بقوده- ریدگی را بارداسه، دور کرده، ورهائی بافه
 ناسد، بیه حر داسگی دارد و کامل اس و بروی او نامحدود
 اس اما از آنجا که ، هم از آعار ، آندو بقوع «بودن» نایکد بگر
 آمحنه بوده اند ، ای س که دوباره آزاد سدن روان ، یعنی در آمدن
 آن بقور ریدگی و داسگی کامل، فقط از راه کوسس برای رهائی
 از این سسگی و سدگی ممکن اس فقط اس اداان قدسی هسند که روان
 آنها به- ریدگی رهائی باوه ، باردی رسدۀ اس، و از هس حاس که
 بروان سسسم حیا ، گفنه های اس اداان ، یعنی بمر بمر ها را ، حاودان
 منداسد و آنها را از دهاسر حقیقی بر و بر بر مسمرند
 «بودن» یعنی حقیق واقعی دارای سه صفا اصلی اس ماند گاری،
 یعنی دوام، یعنی نایدگی، ساریدگی، یعنی توانائی ایسکه حاسگاه حرها
 بسود، یعنی حرها را بپسی باورد ، وسوم، از میان بردن یعنی ایسکه
 چرها را حراان کند وار میان بر د
 نایدیرون این سه صفا اصلی برای «بودن» ، بروان حیا ، بقریۀ

یعنی اسناد قدسی نامیده می‌شوند نسبت و چهار برابرند، ولی دربارهٔ همهٔ آنها اطلاعات تاریخی در دست نیست آخرین این اسنادان که مه‌پاور (۱) نام داسه، شخصیتی تاریخی است و گفته شده که هم‌زمان بودا بوده است از خود مه‌پاور، بوسه‌ای باقی نمانده و تاریخ بدون کاس (۲) حسا که بر نان بر کرمی (۳) بوسه شده، قرن پنجم بعد از میلاد است و از همه حسا که از آوردن سسیم حسا، حرء فلسفهٔ دوران اول و دوم خودداری شده است اما از آنجا که در سسیم‌های فلسفی دوران سوم و حتی در بعضی گه‌ارهای کاس آئن بودا سخنانی در بارهٔ فلسفه حسا آورده شده است که باید تصدیق کرد که سسیم حسا پس از آغاز دوران سوم در هند رواج داشته است و از آنرو می‌توان آنرا، چون زمینهٔ فلسفهٔ دوران سوم، در اینجا آورد

اصول عقاید نیروان حسا را می‌توان شرح زیر خلاصه کرد
در جهان، فقط دو نوع «بودن» (۴) ناپ مسود یکی رندگی (۵) دیگری نه - رندگی (۶) این دو حقیقت واقعی دارای نیروهائی هستند که سبب آنها، رندگی یا نه رندگی آمیزش می‌باشد، و از آنرو، همهٔ جنگ‌و‌بگنهای جهان و حیرت‌ها باید نوع «بودن» و در پیروی آنها دانسته‌اند این هفت خبر که بنام عمومی «اسی» (۷) نامیده می‌شوند عبارتند از
۱- رندگی ۲- نه - رندگی که حقیقت واقعی و اصل جهان‌اند، سخ بروی

۱- Mahāvira یعنی زرگ مرد یعنی بهلوان زرگ ۲- Kanoa
و از ای یونانی است و معنای آن همانست که بوعلی سینا از فابون فهمید است
۳- Prakriti زبان آسائی هند است ۴- Sat یعنی حقیقت واقعی
۵- Jiva - ۶- Ajiva این دو مفهوم انگیزار رست درگاناها سینا ۳ بند ۴
مطابق سندی است نکات اول صفحه ۱۲۹ ۳ ۷- Tattva از
واژه Tat که حرف آسار بردنک (= این) است ساخته شد

نافه است که روان همهٔ موجودات زنده است. قسم دوم جوهر باروان، یعنی روان موجودات زنده، بر دو قسم است: یکی حنده و دیگری نه حنده. روان همهٔ حیوانات، از روانهای سنگی نافه ولی حنده است. برای روان نه حنده، نمونه‌ای بدست داده شده و شاید بتوان از این گفته که «بعمدهٔ سروان حده، سنگها، فطره‌های آب، تکه‌های خاک، و گیاهان سر زنده هستند» (۱)، حدس زد که مایا یک تکه سنگ، جوهری باروان، سنگی نافه، و نه حنده است. همان جوهر در سیستم حینا، در جدول زیر آورده شده است (۲).



(۱) نگا کند کتاب H V Glasenapp «فلسفه هندوان» ج ۱ K T A صفحه ۲۹۸ (۲) آرکان «راه مایا به فلسفه هند» از س. جانرچی و د. ناصحه ۹۴

بودائمان را که میگویند بودن همانا نأبر علی است، انکار میکنند و میگویند
 اگر «بودن» باعتبار نأبر علی، «بودن» باشد، یعنی ناعه از این که نمیتواند علت
 کاری ناحصری بسود، لازم میآید که مارحالی سر جمعیت داسه باشد،
 بر احتمال مارسر میتواند علت این بسود که سرسم و نا فرار کنیم
 نکته دیگری که بیروان حینا از سه صفت اصلی «بودن» سهجه
 میگیرد و این سهجه سر نا نظر بیروان بودا، یکی نسبت، انست که
 «بودن» آبی نسبت بلکه همسگی است و اگر حینا باشد، آزادی روان
 و رندگانی احلافی ممکن نخواهد بود؛ زیرا اگر خود، یعنی سخص
 انسان، همسسه همان باشد، کسی نمه واند گناه سخص از میان روه را
 از سخص دیگری که بجای آن بوجود آمده، بار حواس کند، و
 همحین روان سر، اگر آبی باشد، نمیتواند برای رهائی و آزادی از جوهر
 نه- رندگی کوسس کند

درسم م حینا، «بودن» را از یک نظر دیگر سر تقسیم میکنند و
 آنرا جوهر (۱) مینامند و میگویند که جوهر، نا ناسده (۲) است و یا
 نه- ناسده (۳) فقط یک جوهر نه- ناسده داریم که همان است ولی جوهر
 اسده دویوع است باروان و بیروان جوهر بیروان چهار قسم است
 ۱- dharma یعنی رمنه حر کت ۲- adharma یعنی رمنه
 بی حر کسی ۳- مکان یا گاه (۴) ۴- ماهه یا ماده (۵)

جوهر باروان در دو قسم است یکی جوهر آزاد یا رهائی ناپه است
 که همان روان اسنادان قدسی است؛ و دیگری جوهر سسگی و بندگی

(۱) dravva (۲) astikāya (۳) Kāya anastikāya یعنی بی
 یعنی جسم یعنی حر ashi یعنی هست استیکانه معنی حرری که هست استند سر
 بهمن معنا است (۴) ākāsa (۵) Pudgāla یعنی آنچه حر نه کردی و همحین
 انبساطی است

۲- جوهرهای نیروان

آ- ماده

ماده از اتمها، یعنی اجزاء بحس ناندنر، ساحنه سده است اتم، رکت ندر است، وهمه جسمهای رنده، وهمه حرها وحسی منس (۱) سحن، و نفس نر از اتمهای ماده ساحنه سد اند رنگ و بو و مره و ربری و برمی از خاصنهای جوهری ماده هسد، ولی صدا، عرصی، یعنی از وحوه انعافی ماده است

ب- مکان

بعنده نیروان حسا، مکان، همان گاه نا حاس مکان نر دو قسم است مکان جهان «جهان گاه» (۲)، یعنی جائی که حرهای جهان در آنجا هسند و مکان آسوی جهان، یا «نه جهان گاه» (۳)، یعنی جائی که حرهای آسوی این جهان در آن هسد مکان، حس سدی نیست، بلکه بمعناس است که مسوان وجود آنرا تصدیق کرد

ب- زمان

زمان، سرط حس، ناندگی، نارگی و کهنگی جوهرهاست و فقط ناندنرفس زمان است که مسوان فهمند که چگونه يك منوه نرس و نارس، رسده و سیرن مسود زمان نر، مانند مکان، حس سدی نیست بلکه بمعناس است که مسوان وجود آنرا ندیرف

ب - dharma و adharmā

اسد و جوهر که وجود آنها نر بمعناس ندیرفه مسود، همانا سرط

(۱) Manas وضیح نسر آن ضمن سرح دو سنسهم سانکه و نانه آورد
 حواهد سد (۲) Lokākāsa (۳) Alokākāsa

برای روسگری بسیر نسمات اجدول، اساره ی بهر يك از
افسام جوهرها، سودمند است

۱- روان

روان با جوهر ناسده رنده، دارای دانستگی است و دانستگی
همانا دان روان است درجه آن دانستگی در روانهای رهائی ناه و
روانهای سده، یکی نسبت روانهای کامل که از هر گونه کردار، رهائی
نافته اند، دارای دانستگی کامل اند، ولی روانهای بدگی نافته و نه حسده
که در نائن ترین درجه اند، کم تر در درجه دانستگی را دادا هستند و
در آنها، فقط قسمی حس هست که ممنوان آنرا بر دو سنار جمععی از
دانستگی سمرد

کار روان، ساحس حرها، انجام کردارها، و داسس حوسی با
رج است روان، با آنکه حاویداس، ولی حالات بعبر بد در دارد و بحس
اسکه کردارهای گذشته آن چگونه بوده، دریکرمان ناین بر و در زمان
دیگر نه بر دیگر رندگانی می بحسد روان مانند بوری است که بر را
روس کرده است، و با آنکه خود آن سکل ندارد، ولی سکل و انداره
روسائی آن، سسه سکل و انداره نی است که بدان رندگانی بحسده است
با آنکه دان روان دانستگی است، و دانستگی نمشواند مکان را
بر کند، یعنی گسرده ناسد، ولی از آنجا که همه بحسهای بر رنده
خود بر رنده هستند، ایست که روان، در همه بر حاصر است، و ناء مار
همس حاضر بودن در همه بحسهای بر رنده است که روان، جوهری
گسرده است ولی این گسردگی، همانا بر کردن مکان نسبت،
چنانکه روسائی بر مکان را روس میکند ولی آنرا بر نمکند

۱- اریکنظر، کوره سرح رنگ اسب یعنی در شرایط زمانی - مکانی معین، کوره معین، بطور معین سرح رنگ اسب

۲- اریکنظر، کوره سرح رنگ سبب یعنی در شرایط زمانی - مکانی دیگر

۳- اریکنظر، کوره هم سرح رنگ هست و هم سرح رنگ سبب یعنی کوره معین در بعضی شرایط سرح رنگ اسب و در بعضی شرایط، حسب سبب

۴- اریکنظر، کوره بوصف ناندیر اسب یعنی مثلاً کوره حمام، ساهر رنگ اسب کوره سبب، سرح رنگ اسب ولی رنگ حصعی کوره، در همه شرایط، معلوم سبب، یعنی بوصف ناندیر اسب

۵- اریکنظر، کوره سرح رنگ اسب و هم بوصف ناندیر اسب یعنی در شرایط معین، کوره سرح رنگ اسب ولی بدون این شرایط، رنگ آن معلوم سبب، یعنی بوصف ناندیر اسب

۶- اریکنظر، کوره سرح رنگ سبب و هم بوصف ناندیر اسب یعنی در شرایط معین دیگر، کوره سرح رنگ سبب ولی بدون این شرایط رنگ آن معلوم سبب، یعنی بوصف ناندیر اسب

۷- اریکنظر، کوره سرح رنگ اسب، از نظر دیگر، سرح رنگ سبب، و هم بوصف ناندیر اسب یعنی کوره سبب، سرح رنگ اسب، کوره حمام، سرح رنگ سبب، و رنگ حصعی کوره بوصف ناندیر اسب

بعضی از تفسیر کنندگان اروپائی، حواسنه اند نظریه سیاسی و فضاوت را، چنانکه در سیستم حنا تعلیم داده شده، با نظریه های سیاسی، چنانکه در فلسفه یونانی و با فلسفه اروپائی بیان شده، معانسه کنند اما

حس و آرامش حس‌ها هستند، و چونکه آن، شرط یعنی واسطهٔ شنا کردن،
 و درین شرط آرامیدن حس‌هاست، بی آنکه خود آنها، ماهی را شنا کردن
 و سر را آرامیدن در آورند، دمه‌ونه - دمه‌سر شرط این هستند که حس‌ها
 بتوانند از آرامش بحس درآیند و با ارحس از آرامش برسند

نظریهٔ سانسائی، درسیسم حسها، نامعانه‌نظر به‌های دیگری که
 در همان زمان، یعنی در زبانان دوران دوم درهند و یونان روح داسنه‌است،
 سنی منطقی براسب بیروان حسها هر گونه سانسائی را نسکی از هفت صورت
 کلی فصاوت بر مینگردانند این نظر به که نام Syâdvâda یعنی « ساند
 گفس، معروف است، بسیار کهن است و بعضی از نویسندگان تاریخ فلسفهٔ
 هند، آنرا بنحود مهم‌ها و بر نسبت مندهند هفت صورت ممکن فصاوت،
 چنانکه در نظریه سناد و آد نام سنده عبارتمندار

۱- سناست اسی (۱)، یعنی از یکنظر، هست،

۲- سناست ناسی (۲)، یعنی از یکنظر، نیست

۳- از یکنظر، هم هست و هم نیست

۴- از یکنظر، بوصف ناند بر است

۵- از یکنظر، هم هست و هم بوصف ناند بر است

۶- از یکنظر، هم نیست و هم بوصف ناند بر است

۷- از یکنظر، هم هست و هم نیست و هم بوصف ناند بر است

برای توضیح سسر این نظریهٔ سانسائی، کافست که همان مثال
 که خود بیروان حس از دربار آورده‌اند، در اینجا آورده شود مثلا در
 بارهٔ يك كوره، هفت صورت فصاوت حس خواهد بود

ممنوایی مانند من فضاوت کنی، هر گمانس (۱) منگفت، هیچگونه
 فضاوت درست، ممکن نیست اما سروان همنا منگویند، فضاوت من نابو،
 سراط هم نظری، یعنی در سراط یکسان، یکی خواهد بود، گوا اینکه
 فضاوت حرئی ناسد



هدف تعلیمان حنا است که روان انسان را از جوهر به - رندگی
 که در آن بقود کرده است، رهایی دهد و آنرا بمقام دانستگی کامل و
 دانس و سپس برساند از آنجا که آلودگی هر روان با جوهر به - رندگی
 از کرداری که آن روان در رندگانی سپس خود دانسته است، برمی خرد
 و دانستگی ناین کردار است که روان را ناسد آمرس با جوهر به - رندگی
 میکند، پس ناند از منل بکردار آزاد سد تا اینکه روان برار بقود جوهر
 به - رندگی رهایی یابد

کردار، (۲) نهست صورت ریر در رندگانی انسان نأسر میکند
 بوساندن بگرس روان، بر انگنحس حس حوسی و رنج، سست کردن ایمان
 و رفینار درست، بعین روان، بصورت روان انسان با حیوان و یا روانهای
 دیگر، بعین محنصاف جسمی و روحی بک موخود رنده، بعین درجه و
 مقام بک موخود رنده از راه رائنده سدن آن موخود در رندف قسم یا بوع
 محصوص و معین، ناز دانسن بروی دانی روان

در توضیح سپس این نأسراب کردار در روان، ممنواینگفت که
 بعضده سروان همنا، روان، بخودی خود ودانا، کامل است و سراط آنکه
 هر گونه نأسر کردار را از خود دور کند، مد واند، سناسائی نامحدود و

این نظریه، باهتیک از پترنه‌های نسبی، یکسان نسبت، دریا در پترنه^۱ شاسائی حسا، خبر واقعی دارای محیضات نسماست و از آنس و هر صفت که برای آن آورده شود، حرئی است؛ یعنی فقط از یک نظر درست است، و از نظر دیگر ممکن است صفت مخالف صفت اول را سر بهمان خبر، نسبت داد. پروان حسا میگوید که سس مهای مساوی فلسفی، هر کدام، از یک نظر دربارهٔ حقیقت فضاوی میکنند و فضاوی آنها، از همان نظر، درست است. فقط فضاوی اسادان قدسی است که از هر نظر درست است و کلی است. دریا روان آنها از بدگی بن رهائی یافته و نازادی یعنی دانستگی کامل رسیده است. پروانگوراس (۱) میگفت «اسان معناس همهٔ خبرها است سکتیک (۲) های یونانی نه بروی از نورو (۳)، عقیده داسند که باید از هر گونه فضاوی خودداری کرد، زیرا اساید حیس و اساید حیا ناسد و فضاوی من نایسکه حیا حیس ناحیا است، درست نیست

با اسبمه اگر بحواهم نظریهٔ شاسائی حیا را نظریهٔ نسبی سمریم، منواسم نگوئیم که نسبت، در سسیم حسا، نسبت رآلس است و دروان این سسیم عقیده دارند که هر گونه فضاوی، ناید نسبت سرابط واقعی سجده سود. پروان حسا میگوید، فضاوی درست، در سراط زمانی - مکانی معس، ممکن است، و این فضاوی با آنکه درست است ولی حرئی است یعنی از یک نظر درست است، ولی مایل پروانگوراس میگفت که فضاوی من برای من درست است، و فضاوی تو برای تو، و تو، همچگاه

(۱) Protagoras - نکات کتاب اول صفحه ۱۳۵ تا ۱۴۸ (۲) Skeptikoi وار Skepsis در زبان یونانی بمعنای خودداری از فضاوی است از آنجا که واژه سگ در آن فارسی بمعنای بردید و ده دلی سرکار میرود آنست که سگ سگها بوسه سد و ده سگاکان (۳) Pyrrhon ناسلفط اروانی Pyrrhon سن از این ساساند حواهد سد

نسبت، پس نباید، با امان به علیمان **نمر نکرها**، رفناری راسب و درسب
داسب

این سه اصل، یعنی ایمان راسب و درسب بگفته‌های اسادان قدسی،
رفنار راسب و درسب، و داس راسب و درسب، سه اصلی هستند که نابع
در حسندگی يك رید گانی مسوند و نپا ناسر این سه اصل با هم است که
روان مسوند ارسندگی ن رهایی باند و بوانائپهای دانی خود، یعنی داس
و نسس را، دوباره بدسب آورد

ادمان راسب، درسب م حنا، همنا با امان حردم دانده اسب و نه ععدۀ
کور کورانہ رفنار راسب، یعنی انجام آنچه سودمند است و خودداری از
آنچه رباں آوراسب داس راسب، یعنی سناسائی آرادازسک و حطادرنارہ
حرئناط طمعب حقمی «من» و «حرمن»

سود و رباں درسب م حنا، ناع مار «دج همر بررگ (۱)» مانسح عهد،
مسحص مسود و هر حبر نا کار که با این نسح عهد، سارگار اسب، سودم د
اسب، و هر چه ناآنها سارگار نسب، رباں آوراسب این نسح همر،
عمارسد از سارردن رید گانی، خودداری اردوروع، خودداری اردردی،
خودداری از کامجوئی، و خودداری از دلسنگی (۲)

۲- سسسم چارواکه

چارواکه، (۳) سسیمی فلسفی است که یکدسب مادی است
سنادگرا این دسناں معلوم نسب ولی از آنجا که در نسبر سسسمهای
فلسفی هند، در دوران دوم، سحنایی بررد چارواکه بوسه سده است،

(۱) Panca mahavrata (۲) برای بوضیح نسبر این نسح همر نکا
کسد نکناں حارحی وده راهنمای فلسفه «هندوان» حاب محم صفحه ۱۹
با ۱۱۱ (۳) Chârvâka

سروی نامحدود و نسکجی با محدود نرسد محدود سدن نوانائهای
 روانهای فردی ارا احساس که نهس، که مادی است، دلستگی ندا کرده اند
 و این دلستگی بر نسخه کردارهایی است که يك روان، در رید گانههای
 گذشته خود، دانسه است يك موجود ریده، بطور انعافی و بحسب تصادف،
 دارای این نیا آن نسس و رید گانی روان در قسم معنی ارس، یعنی بی
 نامخصان معنی، حی ارحب هسکل و سکل و رنگ و سب و دراری با
 کوناهی عمر و حگوگی حس و احساس و ادراک، همه، نسخه حگوگی
 کردارهای روان است در رید گانی های گذشته و همس کردارها هس ند
 که رید گانی يك روان را بصورت رید گانی انسان با حیوان، معنی نیکند،
 و همس کردارها هسند که حوسی ها و ریحهای معنی را در روان نند
 مآ و رید و ایمان داریده آن روان را سسم کند و او را اروز ادر سب دور
 نیکند و سروی دانی او را نارمند ارس و نگرس او را مسوسانند
 دلستگی نکر داره است که بصورت جسم و عر و ور و ریب و آر، روان را که
 جوهری دانا و سانس، نده ن و دلسته سسار، یعنی دائرة وجود
 نیکند

رهائی از این نندگی، نپا اراه نار داس بقود ماده در روان و همجس
 دور کردن ماده موجود، اروان، ممکن است ارا نجا که علت اصلی این
 نندگی و دلستگی، همانا نادانی است، نس برای رهائی روان ارسندگی
 کردار، ناسی ندانس رسند اما داس ها افراد عادی، داسی حرئی است
 و ایدانس نمنواند روان را ارسندن رهائی دهد، و فقط اسنادان و سدی
 هسند که نکمال داس رسنده اند و ارایرو، ایمان سسج این اسنادان،
 سراط رسندن ندانس است ارسوی دیگر رسندن ندانس، سکدم ممکن

گفتار دوم

تاریخ فلسفه در دوران سوم

A - در هند

ظهور بودا، علاوه بر آنکه بجهان، روسایى بحسد، در بحول فلسفه سرسی نامر کرد و هم چنانکه ظهور سراط حد میان فلسفه‌های بس اراو و بس اراوسد، آئن بودا بر نابع سد که فلسفه‌های د بس ارا اووس اراو از بکننگر ممان بر سوند نارمان بودا، «فلسفه» منحصر به بعبر و بعسر و **ودها** بود و گفتارهای بوسد گان او با بسدهای کهن، با آنکه فلسفی ترین بحس و **دائمه (۱) ها** بود، همه در باند حقیقت و **ودها** بودند سگ بدرسی و **ودها** و بسحس و بعد آنها اربودا شروع سد و بس ارا او سروان او و هم بحس سروان **مها و بر** یعنی حسا (۲) ها، این سگ را درال کردید و باعث سدند که بر همان سر در رهمنه عمده های حود که با آن برمان بسس حریمی و کم راستدلالی بود، بحدید نظر کند و بر آن سوند که حقیقت و **ودها** را از راه اسدلال، کم با بس منطقی، ناب کند سحخه این بوجه بر همان باسان حقیقت و **ودها**، گه اراهائی اسب که در دوره‌های بعد بصورت **سوپر (۳)** یعنی سوره‌های کوناه بدوس

(۱) Vedānta در دو معنا بکار رفته یکی آنکه جزء سس درس دفر آس سرد مسود و ساحه دور های حدیدس اسب و دیگری آنکه فد می سر اسب و شامل او با بسدها سر هسب (۲) Jaina - بگا کند بصفحه ۴۹ تا ۶۱
(۳) Sutra

بایستی سیستمی که ناسد با اهمیت نمینواند آنرا جزء فلسفه دوران دوم
 سمرد، زیراینحگونه بوسه‌ای، نه‌فدنی و نه‌حدید، دربارهٔ اصول آن
 در دست نیست، امامینواند آنرا زمنیهٔ فلسفهٔ دوران سوم هندسمرد، در
 دروسنسیم اصلی اندوران سحنای بررد عمده‌های سروان جاروا که ،
 آورده سده‌است

همهٔ سیستم‌چارواکه در سنادنظریهٔ سناسائی این سیستم گزارده سده
 است بر سن اصلی در این سیستم، است جمعیت، ناحهٔ انداره سناحس است
 سروان چارواکه میگویند، احساس، سناسر جسمهٔ سناسائی است،
 و فاس منطقی و گواهی دیگران ، دلیل درست بودن فصاوت نیست ،
 وناحسری باحساس ساند ، نمینواند وجود آنرا تصدیق کرد اما از آنجا
 که احساس، فقط حس‌های جهان مادی را نازمی ساند، سن هم‌حس، حس
 حس‌سمانی و مادی وجودندارد و جهان، از چهار عنصر مادی ، یعنی آب و
 خاک و آس و هوا، که وجود آنها باحساس آسکار میسود، ساند سده‌است و
 هر چه هست، مادی و جسمانی است و حس‌نه مادی وجودندارد

و شاید در قرن سوم پس از مسیح زیدگانی کرده است
نسخه‌ی (۱)، **بنادگزار نوگه**، **و جمنی (۲)**، **بنادگزار منامسا**
 سر در قرن سوم زیدگانی مکرده‌اند

اروپائیان، نام ما را آنکه بوسه‌ای از این بنادگزاران در دست
 نسبت و گه‌ه‌های انسان در دوره‌های بعد از مسیح بدوین سده، فلسفه
 انسان را جزء دوره‌های بعد می‌سمرند اما از آنجا که انکار جمعیت و دها
 حیاتی که سه‌ه‌ سد از قرن سیم پس از مسیح شروع شده پس ناسی
 سیم‌هائی که در انبان و دها منکوسند در ساحه دوره‌های بزرگ نه
 بودا و یا حاسه ان وساگردان او ناسد و از او رو آوردن **سین** درس
 دهر آئس، بخصوص دو سیم م ساکنه و بنابه، جزء فلسفه دوران سوم
 یعنی دورانی که از منابه‌های قرن چهارم شروع سد است، دلخواسته
 نسبت، زیرا روس اندسه سازندگان این دو سیم م و سروان آنها،
 روسی منطقی است و کم ناس ماند روس ریاضیات و قواعد و دستور
 زبان است و این روس اندسه در قرن سیم پس از میلاد مسیح در هند
 ساحه بوده و گرامرنایی بی **Panini** گواه درسی این گفته است
 اینک شرح کوباه دو سیم م **سانکمه و بنابه**

یک - سانکمه

سیم م سانکمه (۳) ساحه «دانای بزرگ» گمبله است از
 زیدگانی او حبری بنده‌انیم گه‌ه‌ سده که در قرن سیم پس از میلاد
 زیدگانی مکرده و صورت ناسانی کنانهائی که در دوره‌های بعد بعنوان

(۱) Patanjali (۲) Jaimini (۳) Sāmkhya از آنجا که حرف m
 سر از حرف K در آن ادغام مسود و Nasal مسود می‌ارسی بلفظ مسود
 اینست که سامکمه را ساکنه بلفظ منکند

سده و روپم بنادسسنمهای فلسفی آسنیکه یعنی «هسب گو» سده اند
 این سسنمها که دام عمومی شس درس (۱) نامنده مسوند ، عبارند از
 سانکمه - بوگه ، بناده - ونسنیکه ، ممامسا - ودانیه که ناء از
 بردنکر بودن دوناى آنها نکدننگر روپم سه سه دوائى مسوند
 همه این سس درس ، کم یا بس و معاوب ، اسدلالی و جمععی
 هسند و معاوب آنها نایکدننگر است که بعضی از آنها بس رسس مهای
 فلسفی هسند و بعضی دیگر کم ر

بخت درباره تاریخ این سس درس ، کار آسانی بسب زبرا حاکمه
 گه سه سد ، بعضی از هندسه اسان ارونائى (۲) اصرار دارند که آنها را
 ساحته دوره های حدیدو حی دوره های بعداز مسیح بسمر بدولی بحصفا
 دانسمندان دنگر ، بخصوص خودهندوان ، روس مکند که همه این
 سس درس ، بنادگراری ناسانی داسه اند و حنانکه ماکس مولر (۳)
 مگنود « بسمر سوره های سس درس ، در فاصله میان دوره بودا و
 آسوکه (۴) ، امراطور هند (یعنی فرن سسم ناسوم بس ارمسح)
 بدوین سده اند »

بنادگرار سسم سانکمه ، برهمی نام کمنله (۵) و بنادگرار
 سسنم بناده ، گویمه (۶) ، هر دو در فرن سسم بس از مسح
 رد گایی مکرده اند ، بنادگرار سسنم ونسنیکه ، کنادا (۷) نام داسه

(۱) Shad darshana (۲) H V Glasenapp هندساس معروف
 آلمانی فهرست وسنه های او در بانان کتاب آورد خواهد سد
 (۳) Max Muller سرف سس معروف آلمانی گفسار او از صفحه ۳۵۲
 کتاب « منهای فلسفی هند » از S Radhakrishnan و Ch A Moor
 اراسارات دانسگا Princeton ۱۹۵۷ آورد سد اس (۴) Ashoka
 (۵) Knāda (۶) Gotama (۷)

رواں را از ریح و درد رهائی داد البته بعضی سناسائی‌ها می‌نویسند موافقاً
ریح را از میان نبرد ولی همتکس می‌نویسند که داروئی که آن
برسک، امروزه باسن بنامند، مانع آن خواهد بود که مالا دو سال
دیگر بنامرسود، و باحورا کی که امروز حورده مسود برای این کافی
خواهد بود که همسسه از ریح گرسنگی دور نماید، پس باید در حسحوی
دورترین علمها بر آمد و باساحس آنها، براه وروس رید گانی درسد،
بعی آن رید گانی که ما را به رهائی از ریح میرساند، بی برد

فلسفهٔ سانکه رامینواں درد و بحس سان کرد یکی **اوسولوری**

و دیگری **نظر به سناسائی** انک خلاصهٔ هر یک از این دو بحس

۱ - **اوسولوری** - حسحوی دورترین علمها در سس م سانکه نام

نظر به **Satkârya-Vâda** نامیده مسود این عواں از دو بحس ساحه
سده بحس اول از **Sat** بعی ناسده و **Kârîya** از رسهٔ **Kar** بعی کار
بر کتب سده و معنای آن «ناسد کاری» بعی «کار ساحس ناسده» یعنی
کاری است که بساحس آخرین ناسده و ناسده کسده میرسد **Vâda**
از **Vad** بعی گفته، گروه سده و بهمان معنای **Logia** یونانی است

Satkârîyavâde که قسمی **اوسولوری**، بعی اوسولوری علی است، در
حسحوی ناسح این برسس است که آنانگنجه، بس از آنکه حون
انگنجه نمان سود، در انگرهٔ مادی خود، هسی دارد نانه؟

در سسرسسسمهای هند که سده که انگنجه، ساحهٔ انگره است
و بس از آنکه ساحه سود، هسی ندارد، اما در سسسم سانکه گفته
مسود که انگنجه، بس از آنکه انگنجه سود بر هسی دارد بر ا اگر
هسی نمند است، هسح بروئی نم و انس آنرا بهسی باورد حنانکه هسح
بروئی نمینواں درد را آبی و سکر نامک کند و از او رید سال آمدن یک

سانکینه سو بر (۱) و سانکینه بروحینه (۲) ندوین سده از او است در سانکینه کاریکا، (۳) سوره ۶۹ - ۷ آورده سده که «این آئین بطور بنام و کامل توسط دانای بزرگی (= کمنله) بنام سده بود، این دانا، از راه همدردی، این سناسائی عالی و سعا دهنده رانه ساگرد خود آسوری (۴) داد و آسوری، آبرانه ساگرد خود نیجه سمنکه (۵) داد، و این بود که آئین رام ظم کرد «با این حساب منموان صدیق کرد که سس م سانکینه در فرس چهارم، بعدی در آغار دوران سوم تاریخ فلسفه در هند ساخته بوده است و فرصت اد که اساره هائی که در گمارهای بردا در ناره این سس م سده، مربوط به گه ههای بوسه کمنله ناسد نارهم باعنمار دلیلی که سس از این بوسه سده بی اد که ددانس سس مهائی که از جمعیت ودها دفاع کرده اند ناسنی طبعنا در رهانکه آئین بودا رونه بحر نه مروه، رواج یافته ناسد، منموان بدبرف که این سس م در آغار دوران سوم، در هند رواج داسه است

وارة سانکینه بمعنای سس و سمار است و این سس م بحسن دوالمس فلسفی هند است که میخواهد از راه برسماری آخرین مفهومهای سناسائی، به ساحس در سب واقعیت برسد

هدف سناسائی در این سس م بر، ماده مدهمه سس مهای فلسفی ویدی هند، همانا رهائی از ریح و درد است، با این تفاوت که در سانکینه سس م سب علی درد و ریح باعوامل دیگر، بطور واضح بر بررسی سده است برهان سانکینه هنگامی که در سب اراد حاس است که بوسله آن منموان به علت درد و ریح بی برد و نادور کردن این علت،

در سبب سببهای فلسفی هند بدین و ه سده که علت مادی همهٔ
 حرهای جهان، همانا اتمهای چهاره صرآب و حاك و آس و هوا است
 ولی پروان سادکنه میگوید که این اتمها را بنسوان علت حرهای
 لطف مانند حان و هوس سردوار ابرو و ناند در حس جوی حری بود که
 هم بنواند علت حرهای حس مانند آب و حاك و در ح و سگ ، و هم
 ، و اند علت حرهای لطف مانند حان و هوس ناسد

در سبب سبب سادکنه گفته میشود که در همهٔ مسامدها ، علت ،
 لطف بر از انگنه است و در آن بنود کرده است حنانکه مثلا اریک
 بحمهٔ لطف ، یک در ح بزرگ و از یک آرزوی حصف ، یک رویای
 دامنه دارند بنماند ، و از ابرو علت اصلی « جهان و هر چه در او هست »
 ناسبی لطف بر از خود جهان ناسد و در همهٔ جهان بنود داده ناسد و خود ،
 انگنهٔ حر دیگری ناسد و همسبب بنواند حرهای جهان را بند آورد
 این مابۀ اولی و علت اولی همهٔ حر ، در سادکنه ، نام بر کرتی (۱)
 نامیده سده و گفته سده که بحسب علت هر حر و ماد همهٔ حرها است
 و در همهٔ حان و همسبب ، هست

بر کرتی دارای سه گون (۲) است که اتمهای Rajas 'Sattva
 و Tamas نامیده سده اند و همسبب باهم اند و در بر کرتی یعنی مابۀ اولی
 در حال معادل اند ، یعنی « با هم در در بگ » (۳) اند

و از Guna رابعی از بنائیان ، صفت ، و یا کیفیت بر حمه کرده اند
 و بعضی دیگر ، آنرا از رسهٔ Gere یعنی گرد ناد گرفته و گفته اند که در

(۱) Prakriti (۲) Guna (۳) Sâmyâvastha از بنسود Sam

یعنی با هم و رسه vas یا ves یعنی در گندن ساخته سد و بهترین عرف معادل
 بر همین « با هم در گندن دو حر » است

انگنجه بس اريك علب، همانا نهسني آمدن آن انگنجه بسب بلکه
 همانا سدن آنست وانگنجه ه وانگنجه از بکند بگر حدان بسند و فقط در
 سرباط خارجي است که يکي حون انگنجه و دنگري حون انگنجه
 همانا منگرود؛ همچنانکه روعن که در دانه کجند است با فساراز آن
 برون کسند مسود و همانا منگرود و همچنانکه کوره در گل، هست
 و کوره گروا فرادهای او آنرا بدندار ميکند، همچنان، کارانگنجه بس
 ايست که انگنجه را که از بس در آن هست، همانا سارد وار نهپايي
 برون آورد؛ و اگر حوس مسود و علب مادي وانگنجه آن با هم نميچودند
 لارم ميامد که هر علب مادي نبواند، هر انگنجه ه را بدند آورد و حال آنکه
 حوس بسب و نك علب مادي، فقط انگنجه ه اي را بدند ميامد که انگنجه ه
 آن است يعني بسب علي با آن دارد و اين بسب، همانا هم بودن انگنجه
 وانگنجه است بکنه دنگر آنکه اگر انگنجه ه از بس هستي نداسد و ناسد
 لارم ميامد که نه ناسده، ناسده بسود و اين بددرفسي بسب که حبري
 از هج بدند آمد

از سوي دنگر، انگنجه، صورت ه ماري از علب مادي خود بسب
 بلکه انگنجه مادي وانگنجه آن، بطور داني، نك و همان حوس هستد
 يعني اگر انگنجه هست، انگنجه ه سر ناند ناسد و با عباره دنگر، انگنجه
 وانگنجه، حالتهای آسکار و نهان نك و همان جوهر اند ورن نك مرن،
 همان ورن حوني است که در آن بکار رفته است

از اين نظريه اور و لوري سانبکه، يعني سنبکاريه - و آد، بطور
 منطقي بسجه مسود که همه حوسهای جهان واقعي حواه حوسهای حوس و
 محسوس و حواه حوسهای لطيف و نامحسوس، حواه بن و حواه جان و هوس،
 همه نك علب بسادي دارند اين علب يکنا که علب همه حوس است، حوس ه ؟

کار آن معاون در مقابل حر که اسب و سنگینی اسب، و نائین کسند سدن
 حرها و سنگینی خاک و ربرس آب نائین از **Tamas guna** اسب و همین
 فزون اسب که در حرها، خون حرم یا سنگینی و سلی نمایان مسود
 نظریه **Satkâriya vâda** را م و ان درسوی دیگر سر بکار بست هر يك
 از مایه سی خود یعنی بواسطه دارنم و حی آنگاه که هسی خود انکار مسود
 سر خود اسب که خود را انکار میکند خواه خود را ماسد سر و ان حاروا که
 مادی و حس نگیرنم و خواه آنرا بروس بودائیان حر بان دانستگی
 سمرنم، در همه حال هسی آن هویدا اسب

در سسبم سانکه گفته سده که «خود»، که در ان سسبم بوروسه
 (۱) نامنده سده، ن، حس، م س، ناهوس بست و هسبک ار حرهای
 جهان حس سدی بست، و مح بست و جوهری بست که داب آن دانستگی
 ناسد، بلکه دانستگی بان اسب، خون دانستگی مطلق و نه خون دانستگی
 نه ان یانه آن موضوع دانستگی هر چه ناسد، دانستگی نك و همان اسب
 و از این رو، «خود» دانستگی بان اسب و بر اهر گونه بعسر و کسدگی
 اسب بعسر و کسدگی، ریح و حوسی، از ماده اند و از ماده ساحه
 مسود ولی «خود» برای خود و وجود اسب و مطلق دانستگی اسب

سر و ان سانکه بان دو «مطلق»، بر کریمی و بوروشه، یعنی
 مایه ازل و خود بر رگ، بندایس جهان را حس بوضیح مدهد
 بر کریمی ناهوسار و نداسه اسب و بوروسه نا کسند و بی بانس
 بر کریمی سارمند بوروسه بود یا ساحه سود و ارس داده سود، و بوروسه
 نه بر کریمی سار داسب ناسدگی و دلستگی را بحر به کند و نکوسد که

اصطلاح بمعای نار (در معادل بود) است. اما در حمة فارسی این کلمه همان **گون** است که بمعای صفت و قسم و نوع و طرز رنگ و روس، همه با هم است. گفتار آنکه **تر کر نیتی** دارای سه **گون** است که با هم در رنگ اند ولی در بعضی چیزها این **گون** و بعضی چیزهای دیگر آن **گون** فروبی دارد تا گفتار آنکه **تر کر نیتی** در سه گونه ناهسه گونه نمایان میشود، یکی است؛ اینک شرح هر يك از این سه **گون**

Sattva از رسته **Sat** یعنی ناسنده گرفته شده و کم یا نس همان است که یونان **Phusis** می نامند که بمعای بر آمده و نمایان سازنده و نمایان سوخته است واره **Sattva** ناسمندی و روسی بر حواس و ناس و آرایس و **Sattva guna** یعنی سفیدگون، یعنی بر کر نیتی حوس و حسدۀ روسائی و آسکاری گفته شده که **Sattva** ناحوسی، بخصوص ناسادی، هم طبع است و روسی است و روسی بحس و سادی بحس است روسائی چیزها و بالا رفس آنها، از **Sattva** است

Rajas را بعضی بمعای **Ranj** یعنی رنگ و بعضی دیگر بمعای نازکی گرفته اند و گفته شده که هم طبع ریح است و بحر يك که ده است و عاملی است که دو **گون** دیگر را بحر که در ماورد و بدون **Rajas**، آن دو **گون** دیگر **تر کر نیتی**، بحر که می نامند و نکار می نامند بحر که و بعضی چیزها از همین **Rajas guna** است و ناس که ماده، برو و نه آس و هوا، بحر که می بحسد

Tamas بروی محدود کننده، حراب کننده و باز دارنده است و دو **گون** دیگر **تر کر نیتی** را احاطه کرده و بر صد بروی آسکار کننده و روشن کند **Sattva** و بروی بحر يك کننده **Rajas**، ناسر میکند و

سببم سانکمه بحمه کپهار وهسه و افعب واصل هسی اسب بحسب
 بر بوروسه یعنی «خود» از Mahat یعنی «آن» ، همانا هوس یعنی
 Buddhī اسب که کار آن سخص و مبر اسب هوس در حال Sāttvika
 یعنی در کمال روسائی خود، همانا dharma یعنی هر، Jñāna
 سناسائی و Varāgya یعنی بی سهویی و Aisvarya یعنی خداوندی و
 سر فراری اسب اما اگر تا Tamas آلوده سود، مصادایها، یعنی عب،
 نادانی دانستگی و نقص اسب هوس، از هر خبر دیگر بسبر نه بوروسه
 یعنی «خود» ، بردنك اسب و بوسله هوس اسب که دانستگی که دان
 «خود» اسب در کسان نه نمابانی و آسکاری مرسد همه حسها و همحس
 مس در خدمت هوس اندولی هوس در خدمت بوروسه، یعنی «خود» اسب و
 بوسله هوس اسب که «خود» میان خود و بر کریمی مبر مدهد و خود را
 از آن جدا می سد

دومین خبر که از بر خود پوروسه و بر کریمی و بس از تع
 فونهای بر کریمی، یعنی بس از نمایان شدن «این بررگی» ، آسکارسد،
 همانا Ahankāra یعنی «من کار» ، یعنی خبری بود که کار آن ساحس
 «من» اسب «من کار» ، بوروسه یعنی «خود» را نه این بصور نادرست
 میکسند که او (= «خود») دارای محضات معنی اسب و کسده اسب و
 علت کردار اسب و خواهنده و کوسس که ده اسب انسان، بحسب خبرها را
 بوسله حسها، احساس میکند، سه سه سه (Manas)، ناپاماند سد و
 خبرها را حون این با آن سخص مدهد و سس آنها را «ار آن من» و نا «جو اسه
 من» میندارد «من کار» همس بصور «خود» اسب و بصور خبرها اسب، حون
 «ار آن من» «من کار» بحسب، که کدام نك ارسه فون در آن فریبی داسه

خود را از بند بر کریمی رها سازد از بر حور دیور و سه و بر کریمی، بر سکس
 (۱) جهان آغار گسب و منحصر بر حور دایندو، تعادل گون های بر کریمی
 بهم خورد، این بهم خوردن تعادل جان بود که گوئی بر کریمی از جوانی
 بس سنگین بدارد و حسی بس عظیم با فب در آغار، **گون** ها روی بکند بگر
 نائیری بدارند و فقط هر يك از آنها در داب خود و درون خود حر کت
 منکر د و داب آنها همس حر کت لطیف و بدون بعسرحا و بدون نائیر
 و بدون افراس و کاهس بود اما همسکه بر کریمی و **نور و سه** بکند بگر
 بر حور د کردند و همسکه بر کریمی از حوا بس سنگین بدارد هر يك از
 گونهای آن حواس که **بر دو گون** دیگر حیره سود و در وجه هر سه،
 همکار و همراه و نه لئسینان بکند بگر شدند، نا سه مه در مراحل تحول
 کیهان (۲)، گاهی این گون و گاهی **گون** دیگر فر و بی داس و حیره بود و
 همس حرگی و فر و بی، مسحص کینده مراحل آن تحول بود

بجسین **گون** که در بر کریمی بعن یا فب **ajās** بود که اصل حر کت
 و حر یک اسب ولی این حر یک، فقط در بعن دو گون دیگر نائیر کرد
 و همسکه هر سه گون بعن یا و مد یع در آمدن آنها از «نوائی» به «کار»
 آغار سد، **Sattva** بر آندر **گون** دیگر حرگی با فب و از آنجا که داب
Sattva guna روسی و آسکاری اسب این بود که کل بر کریمی بر بعن
 با فب و از «بحلی دم رد» یعنی «این» سد «این» که بجسین نمود
 پر کریمی اسب، «این بر رگک» یعنی **Mahātattva** نامیده مسود و در

(۱) بر سکس بهمان معنای **Physis** نوائی اسب که جود بر آمدن و جود نما نان
 شدن اسب (۱) **pralaya** از بسو بند **pra** بعن بس و کلمه **laya** از رسه **li** بعن
 تحلیل آمدن و حل شدن ساحه سد و کم بانس معنای بجسین انحلال یا تحلیل
 اسب و مسوان آنرا تحول کیهان یا بجسین تحول بر حمه کرد

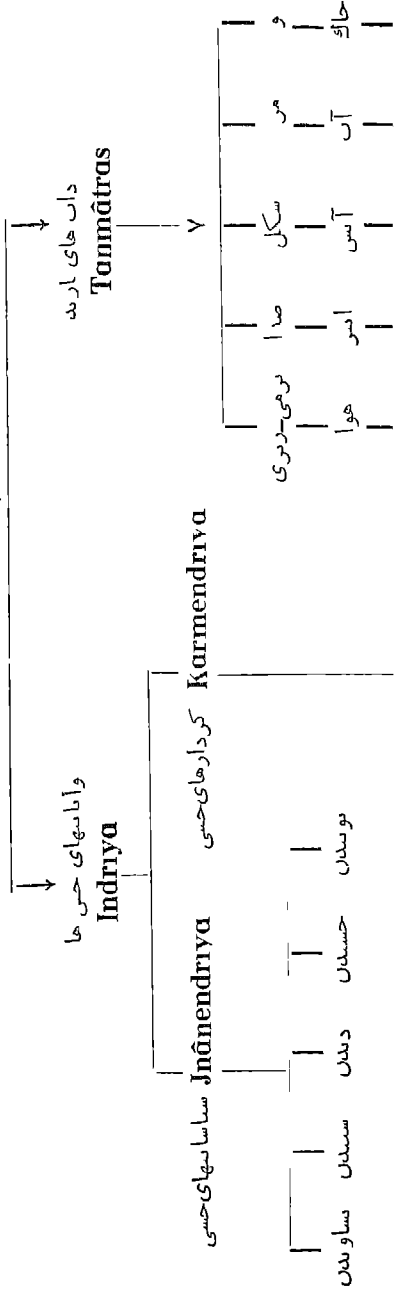
Purusha Prakriti

buddhi ← → gunas

Mahātattva
امی بزرگ

Ahankāra
من کار

Manas
منس کھانی



باشد نه سه و قسم نمايان سود گاهی **Sattva** در آن بسیر است و در انبوه،
 «من کار» همان نازده اندام حس کننده است که شامل پنج **Jnânendriya**
 یعنی حس های سانسائی، پنج **Karmendriya** یعنی حس های کردار،
 و **Manas** یعنی منس است؛ آنگاه که **Tamas** در «من کار» حیره است،
 آنگاه «من کار» سارنده پنج **Tanmâtras** یعنی پنج داب لطیف است که داب
 صوب و رنگ و نو و مرمه و زبری برمی، هسه بد و از این پنج داب لطیف است
 که عنصر های حس مادی ساحه همسوند؛ حواه **Sattva** و حواه **Tamas**
 فروبی داسه باشد در هر دو حال **Rajas** در کار است و این گون است که
 تحول آن دورا از «نوائی» به «کار» ممکن مسارد

حدول صفحه ۷۵ ماسد له های تحول که بهان است از حسس ر حوردنر کریمی
 با نوروسه، اح ره های چهان و ایمی

معبر بوسیلهٔ مسم، بحال و یادر کتب مسود مسم بر نیوبهٔ خود باع
 معبر و با معس هوس مگر دد و ندیسان، هوس، نه سکل آن بحر معس
 میاند و ندیسان آمادۀ بدر فم بریو دانسه گی مگر دد و نه ل مانبد
 آئینه ای مسود که از کسو روسائی دانسه گی را از « خود » مگر دد و
 آنرا در مسم معکس می کند و از سوی دیگر خود آن که نه سکل بحر حس
 سده معس با فمه نه « خود » عرصه مسود و « خود » نه آن بحر دانسه گی
 می آند

احساس دو قسم است یکی معس و دیگری نامعس احساس
 نامعس از حسیس نامس يك حمر نا اندام حس کمنده حاصل مسود و وعظ
 حس آن بحر یعنی ساحس يك حمر اسب بطور بواسطه ولی بدو سباحس
 معنات آن این سباحس همانبد بحر نه کود کان بوراد اسب و نه سحس
 در نماید و انفعال دادبی نسبت - احساس معس بسحۀ تحلیل، بر کب
 و با معس، احساس نامعس اسب بوسیلهٔ م س ، و مسم ، حمر برا که
 بطور بواسطه نه عضو حس کمنده داده سده اسب تحلیل، بر کب ، و
 با معس می کند و دربارهٔ آن فضاو می کند احساس معس ، ساحس
 يك حمر اسب حو قس حاصی از حمرها و دارندهٔ حگو بگی های معس
 و سنهای معس با حمرهای دیگر این قسم احساس بصور يك فسه
 بنان سدبی اسب و انفعال دادبی اسب دیدن يك گل، احساس نامعس اسب
 ولی اس فضاو که این حمر گل اسب و یا اس گل ، سر ح اسب ،
 احساس معس همان گل اسب

دوم سر حسمهٔ سناسائی ، انباح اسب که همانا ساحس يك حمر

حناکنه در جدول (ص ۷۵) بند است، تحول **نر کریمی** نامس کنهائی
Buddhisarga ، یعنی تحولی معنوی ناهوسی است و بس از آن دارای
 دو حوره منما بر است که یکی روانی و دیگری فیر یکی یعنی طبعی است
 حوره روانی تحول مس کنهائی همانا بوانائهای حس ها یعنی حس ها
 «به بوانائی» است و شامل منح کردار حسی و منح سانسائی حس ها است حوره
 تحول فیر یکی شامل منح گوهر لطیف و منح عنصر حس مادی و ساحنه های
 آنها است

۴ - نظر به سانسائی

در سس م سانسائیه برای سانسائی سه سر جسمه دستحص داده سده و گمه
 سده که این سه سر جسمه سانسائی که از یکدیگر جدا و مسعل اند همانا
 احساس، اساح، و گواهی هسند البته هر سه اد بها صوردهای نمود هوس ،
 و هوس نر نر بو دانسگی «حود» است و یا بناره دیگر سانسائی درس، یعنی
Pramāna ، همانا سانس معس و حالی ار حظای یک حس است بوسله
 هوس اما هم چنانکه «حود» که دانسگی با است نا واسطه هوس ،
 دانسگی به **نر کریمی** مسود ، هوس نر نا واسطه منس و حس ها ،
 سانس حس ها مرسد و سانسائی فقط وفی حاصل منشود که حس ها
 و منس نکاز آند و صورت آنها در هوس نماان سود و بوسله دانسگی
 روس گردد

احساس ، سانس بواسطه نک حس است از راه نماان نا آن حس
 وفی یک حس مبالا در حوره دندم آند، مبال آن حس و حسم، نماسی بو خود
 مآند و آن حس، نمیل، نفسی و نا نفسی در آن حس بدند مآورد و این

هند، رهایی از رنج است، نا این معاون که در سانکنه گه هسده که عمل رنج همانا **aviveka** یعنی بمر ندادن میان «خود» و «نه-خود» است و برای رهایی از رنج باید به معام **vivekajñāna** (۱) یعنی معام بکنک و بمر میان «خود» و «نه-خود» رسند

«خود» در سسسم سانکنه در دومعا نکاز رفته است یکی **نوروسه** که آزاد از زمان و مکان و علت است و هیچگونه «حسی» ندارد این «خود»، دانسگی و آرادوی و حاو بندی و نامرندگی با است و آسوی جهان همه حبرها و آسوی حسها و ممس و هوس است و دست حوسی و رنج با آن بمرسد در مع ای دیگر، «خود»، برنو «خود بزرگ» است در ممس رهوس، و این «خود» است که در حوس رنج و با حوسی است و برای رهایی از اینها با سسی میان این «خود» که، کم با سس، همان «من» است با «خود بزرگ» که بی معن است، بمرداد

سسسم سانکنه، حیانا که دیده سد، قسمی دو ال سسم است **برگریمی** علت مادی و علت مؤثر جهان و ممس و هوس است؛ و **نوروسه** دانسگی با و آگاهی با است ولی بی معن و بعبر با ندبر و با که ده است و معظ حضور آن که **Sannidhi** نامیده مسود کافی است که **برگریمی** را بجنس و معن در آورد و سه **گون** آنرا از توانائی به کار ساورد جهان و هر حد در آن است **ساحنه** با همی **نوروسه** و **برگریمی** است **نوروسه** به ساحنه سده و به

(۱) این وار از سسود **vi** معنی «بی» و کلمه **veka** از رس **vic** معنی سخن الکت کردن جدا کردن و همچنین از کلمه **Jñāna** یعنی ساسای ساحنه سد و رو بوم بمعنای ساسایی سخنه یعنی ساسای با و جدا از هرگونه احساس و اساح است

حس بسته‌است و مسئله‌خبردنگری که حس بسته ، و باعتبار نسبت بعبر
 باندیری که میان آنها است سانسائی این نسبت بعبر باندیر که در سس م
 سانسکه و سس م بانه **vyâpti** نامنده سده از راه بکرار بخر به و مساهده
 مطابقت خبرها حاصل مسود

بوصف سب ر بگو بنگی انباص در سس م پای فلسفی هید در دوران
 سوم صم گراس سس م بانه آورده خواهد سد بر ا در سانسکه هبور
 بهمهٔ مخصاص انباص بی برده بسته‌است و درها بکه ای که در این سس م
 بد کرده سده است که برای بعس بانسکه میان دو حس **vyâpti**
 یعنی سب م عمومی و بعبر باندیر بر فراز است ، آوردن بکمال و نمونه ،
 کافی نسبت

سومین سرحسمهٔ سانسائی **sabda** یعنی گواهی است که همانا
 ساحب خبرهائی است که بوسلهٔ احساس و انباص ، سناحی سس م
 گواهی عادی حبی گواهی مردم سانسئه اعتماد را بمسوان **sabda**
 و سومین سرحسمهٔ سانسائی سمر د زیر این قسم گواهی به احساس و انباص
 بر کرده بی است و فقط گواهی ودها است که **sabda** یعنی گواهی بمعنای
 حتمی واره است بر ا ودها شامل دانس در بارهٔ خبرهای بر بار محسوس
 هسند و ای گونه خبرها را بمسوان از راه احساس و انباص سناح
 ودها از هر گونه خطا و اسناه بدوراند زیرا آنها سانسئه نس بواسطهٔ
 دانایان (۱) هسند

هدف بعلمان سانسکه ، ماندهمهٔ سس م های فلسفی ، دبی ، و فلسفی - دبی

(۱) **rishi** یعنی سس م بی سانسد و کم بانس هما نسبت که بونایان بخصوص
 رواقیان مرد دانایانمند

اهمیت سیستم **نمانده** اراد چا است که در این سیستم برای تحسین بار در تاریخ اندیشهٔ انسان، سطح فصاحت بر دنیا داصولی گرا رده شده که در دوره‌های بعدی بطور نامیده خواهد شد اما منطوق و نظر بهٔ سناسائی برای سروان این سیستم بر وسیله است برای درست ساختن طبع و رند گایی بر افعط اراده اسائی حقیقی حیرها و کارها است که میسوان به سبک حقیقی رسید، یعنی اردرد و ریح رهایی نافت، و اراد و هدف تعلیمات **نمانده** بر ما دهه سده هم هاود کبرین های دیگر رهد، آزادی و ریحائی اردرد و ریح است در سیستم **نمانده** گفته شده که درست ساختن طبع، چنان، و رند گایی همانا سطح درست سازنده **padârtha** و بیکمک درست آنها از یکدیگر است وارهٔ **padârtha** از بسود **pada** یعنی گام، نله، نسانه، و جایگاه، و کلمه **artha** یعنی کوسس برای درست آوردن، یعنی مل و آرزو، یعنی قصد، ساحه شده است از وائیل، وارهٔ نداریه را گاهی کانگوری و گاهی **topics** بر حمه کرده اند که درست نظر نماند معنای درست این واره «راه بی بردن به مقصود»، ونا «نله های کوسس» و نا «گامهای کوسس» است

این سازنده گام عبارتند از **pramâna** یعنی راه درست ساختن هر حیر، **prameya** یعنی موضوع سناسائی درست، یعنی حقیقت، یعنی واقعیت، **samshaya** یعنی سبک، **prayojana** یعنی منظور و مقصود، **drishtiânta** یعنی نمونه، یعنی کار یا حیرتی که ناک اصل انکار ناندیر را عرصه میکند، **siddhânta** یعنی د کبرین، یعنی مجموعهٔ تعلیمات ناک سیستم که حقیقت آن صدق شده است، **avayava** یعنی اجراء فصاوت و انساح، **tarka** یعنی ادان نام سیستم، یعنی ایاب ناک موضوع اراده سازندادن

سازنده است، برگر یعنی ساحه سده است ولی سازنده است حرهای جهان،
 بعضی ساحه سده و سازنده اند و بعضی دیگر ساحه سده اند ولی سازنده
 نیستند

دو- نمانه

واره نمانه (۱)، از بسوند، ni یعنی از حائنی نائنی (۲) و کلمه *âya*
 یعنی بردنک شدن، رسیدن، ساحه سده و معای آن رسیدن بر بحرری،
 یعنی سر در آوردن از بحرری است نمانه را گاهی ترکیه ویدنا (۳)
 یعنی دانس استدلالی و گاهی بر آتوبکسکی (۴) یعنی نگرینس،
 نامنده اند

نماد گرار سسسم نمانه، ح اینکه گه ه سد، برهمی نام گوتومه
 بوده که در فرس سسسم نس از میلاد رید گایی منکرده است از خود او
 نوسنه ای در دسب نسب ولی گفته سده که نمانه سوئر (۵) که در فرس سوم
 نس از میلاد بدوس سده از او است

این کتاب که در دوره های بعد چندین بار تفسیر شده، دارای شرح
 دفر است و هر دفر آن دارای دو بحس و هر بحس دارای ده گه از
 است موضوعات این کتاب را میتوان بچهار بحس تقسیم کرد
 بطریقه ساسائی درباره جهان و طبع، درباره خود و آرادای و رهائی از
 ربح، حداساسی

(۱) Nyâya (۲) همین سوید است که در زبان فارسی در کلمه های نسین نهادن
 نگرینس و مانند آنها نامند است گوا بکه ما امروز معنای آنها را نمفهمم

(۳) Tarkavidyâ (۴) ânvikshiki (۵) Nyâyasutra

دوم آنکه بر حتمهٔ نك حسی بوسه‌هایی که کم ناس هم‌مان نکدیگر اند
 ناس سرعت، حسی امر و در سر ممکن نیست چه رسد به فرس چهارم ناس از میلاد
 که برای سر عقاید نك دس ان در حوره‌های علمی دور ر حیدس دهسال
 و گاهی صدها سال و ف لارم بوده‌اس

نکته این است که فرس سحس صوری فصانا، بطور طبیعی، در دوره‌ای
 ساحنه مسود که اسان با عمده‌ها و نظریه‌های گوناگون روبرو ناسد
 و سواد در بارهٔ آنها فضاون کند یعنی م لای بعضی را در سب و بعضی را نادر سب
 سمر د حنا که دنده‌سد، عمده‌ها و نظریه‌های فیلسوفان طبع و سنوان
 آنها، فسا عورسان، سهر اطبان، سنوان افلاطون، و ح دس دسئدیگر،
 در یونان فرس چهارم رواج داسند؛ و در همد سر سنوان **بودا و حنا** و
چارواکه، هر کدام سوبهٔ خود برای نادر سب سنادادن ودها نك بحو
 کوسس مسکردند و ضمن انکار حقیقت ودها د کمر بس ونا آئس خاص خود را
 سر سر مندادند همین گونا گویی عمده‌ها و نظریه‌ها، سحس صوری
 آنها را لارم مسارد ررافض بوسلهٔ ان سحس است که مسوان از میان
 ح د عمدهٔ متفاوت که گاهی سر مخالف نکدیگر اند، یکی را اسجان
 کرد و برای اسان بربری آن ناسد لال منطقی بردا ح؛ و ا ر و ساحنه‌سدن
 فر سحس صوری فصانا یعنی م طو، و حتمهٔ طبیعی رواج نظریه‌های
 فلسفی و عمده‌های دینی گوناگون، در نك حورهٔ فره‌گی اسب و هم‌حنا که
 حابه ساحس در دورهٔ معنی از تمدن اسانی کسف‌سده و هر دسهٔ از مردم
 سر سوبهٔ خود ان فرس را دوباره کسف کرده‌اس، هم‌حس بی‌بردن نفس
 سحس صوری گمنارها در دورهٔ معنی از تاریخ و رهنگ نك ملت،
 پسامدی لارم یعنی طبیعی بوده‌اس

نادرسی و یا ناممکن بودن بعضی آن 'nirnaya یعنی ساسائی مطمئن هر حر، یعنی نفس در باره نك حر، 'vâda یعنی گفتگو، یعنی دبالك نك بمعنای سفر اطناب واره، 'jalpa یعنی جدل، بمعنای سوفیستی آن، 'vitandâ یعنی رد، یعنی بحث برای نادرسی ناساندادن گفتار طرف گفتگو بدون عرصه کردن عصبه خود، 'hetvabhâsa یعنی سحبی که دلیل منبماند ولی دلیل نسبت، 'chala یعنی حر جانیدن مع ای گفتار طرف گفتگو، یعنی گرفتن مفهومی که طرف نکارمه رد، در مع ای دیگر، 'Jati یعنی سببه با نجا، 'nigrahastâna یعنی بد فهمیدن و یا فهمیدن گفته طرف

ده گام اول همانهایی هستند که ارسطو در تحلیلالات یعنی آنالوئیکای اول و دوم بررسی خواهد کرد و شامل فاس و دانس برهانی است، سپس گام آخر همانهایی هستند که ارسطو آنها را موضوع نوئیکای و رد استدلال سوفیستی خواهد سمرد

نگه به نماید که مراد از این معایسه، این نسبت که ارسطو، فن تحلیلالات را از هندوان آموخته است و با بر عکس، چنانکه بعضی از اروپائیان گمان میکنند، سنسینم نمایه بعد از آسنائی هندوان با تحلیلالات ارسطو، ساخته شده فرص آنکه مالا نمایه سوپر بوسلئو یونانیان بر حمله سده و در دسترس ارسطو بوده، و هم چنین فرص اینکه آنالوئیکای ارسطو به سسکریب بر حمله سده و هندوان آنرا آموخته و نکار سببه ناسد، هر دو بی ناسد است، زیرا نسبت آنکه اصطلاحات و ساحمان واره ها و کلمه هادر این دوسنسینم، کاملاً معاوان است و حائیکه میلان پروان بسایه میگوید 'Anumâna یعنی سس اندیسی، ارسطو میگوید 'Sullogismos یعنی ناهم سماری (۱)

(۱) هر دو آنها همانست که منطمان سرفی فاس نامند ا د

گفته شده که ساسائی (Jnana) با داس (Buddhi) همانا نمایانی حیرها است و همچو آنکه روسائی باعث آسکار شدن حیرهای حیرها است ، همچو داس بر هر حیر را که حلوی او بناید آسکار و همانا و روس میکند

ساسائی بر دو قسم است یکی **Pramā** یعنی ساسائی درست و دیگر **Aprama** یعنی ساسائی نادرست اولی شامل نگرس ، سس اندسی ، معاسه ، و گواهی است ، دومی شامل ناد ، سک ، حطا ، و ادان نامستقیم است

ساسائی درست ، بصورت دور از حطا و حمی و معین حیرها است و با خود حیرها مطابقت دارد ولی ساسائی نادرست ، حسن نسبت در سسیم نباشد ، برای نمر ساسائی درست از نادرست ، احساس حیرتی را نگار میگردید و میگوید که اگر مثلا گردی سفید رنگ را بحای سکر نگریم ، مره سردی را احساس بجوایم کرد و از او سکر داسس آن گرد سفید رنگ ، ساسائی نادرست است ساسائی درست ، از راه نگرس ، با سس اندسی ، نامعاسه ، و نا گواهی حاصل میشود اندک بوضوح بر هر يك از اینها

آ - نگرس

واژه ای که به نگرس بر حمه سد **Pratyaksha** است که از **Prati** یعنی نسوی و **Aksha** یعنی جسم ساحبه شده و معنای آن نسوی حیری جسم انداختن ، نسوی حیری نگاه کردن یعنی نگرسیس است بر حمه که دیدگان از وائی ، اس واژه را **Perception** (انگلیسی و فرانسه) و **Wahrnehmung** بر حمه کرده اند ولی از

یادآوری این نکته برای این است که سناهب و حبی همانندی که میان بعضی از موضوعات ه طق **نمانده** و طق ارسطو دیده خواهد شد ، دلیل این گروه است که این فرارده دنیویان و نا اریویان بهیدر فیه است و یکبار دیگر گفته شود که تاریخ فلسفه تاریخ کسف اندیشه ها و روسپای اندسندن است و انسان، اهر قوم ناملت نابراد که ناسد در مر اهل معسی اریحول اندسه به کسف نکها و هه مومها و حقیقیهائی میرسد که اسان دیگری در همان مرحله تحول آرا آورد است

اما اسکة دوملت هند و یوان ، رودبرار مله پای دیگر به کسف منطوق رسیده اند از ارجا است که زبان آنها برای سنجس هه مومها و تحلیل فصانا مناسب بر بوده و همجنین فلسفه های گوناگون ، در این دوسرزمین رودبرار جاهای دیگر ساخته شده است کسورهای ناسانی دیگر مانند چین و ایران و مصر چنانکه در کاب اول بر گفته شد، بسر به اخلاق و دین و علم و قانون توجه داده اند و کمترین فلسفه ، و اهر منجحا است که میلادر کسور چین، سنجسین نوشته ای که ممنوان آرا فسمی منطوق نامند در فرس چهارم بعد از میلاد توسط Hui - Shi « کسف » شده است

توضیح همه سانبده گام **نمانده** یعنی همه **ندارنده ها** که در این سسسم بررسی شده اند ، در تاریخ فلسفه لازم نیست و در اینجا سنا ساندین دو بای آنها که اصل برین بررسیهای منطقی بیوان **نمانده** است ، کافی خواهد بود ایدو **ندارنده** همانا Pramâna و Prameya است
 ۱ - Pramâna با راه درست سناحن هر جنس ، کم با نس همانست که امروزه نظریه سنا سانی نامده مسود در سسسم **نمانده**

داریم که آنرا بواسطه ویدون کمک نجرئه فعلی و نا اسدلال ، سناسم وار اسرو نگرس ، حناکه گفنه سد ، سناسائی بواسطه اسب نگرس ، گاهی عادی و گاهی نه - عادی اسب نگرس عادی دو قسم اسب یکی بروبی و دیگری درویی دیدن و سندن و ساویدن و حسندن و بوئندن ، نگرس های عادی بروبی هسد و بواسطه منح عضو حس کننده صورت منگربرد مس یعنی *Mānasa* ، نگرس عادی درویی اسب ، و نوانائی اسب قسم نگرس برهسب و بواسطه مس اسب که حگو بنگهای روان ، میل ، بی میلی ، حواهدگی ، ریح و سناسائی را منگریم و اسب نگرس ، سناسائی طهه مخصوصی از حرها و با حگو بنگهای آنها مسب بلکه کاری اسب که مس یعنی نوانائی هماهنگ کننده نگرسها انجام میدهد و مس اسب که در هر سناسائی درویی در کار اسب و بمیل منوانگف که مس ، «حس درویی» (۱) اسب

نگرس نه - عادی ، سه قسم اسب یکی نگرس نوع حرها اسب ، مثلا اسب سناسائی که «همه مردم میرنده هسند» منواند سب حه نگرس عادی ناسد بر آبرا برای مردمی که در آئنده رائنده حراهندسد ، سر درسب میدانم مس مانا دیدن اسب انسان ، انسان بطور کلی ، یعنی گدسگان و آئندگان و اسبهای کنویی زامنگریم و اگر انسان بطور کلی را در این انسان معس نگریم ، منوانم نگوئیم که اسب موجود ، انسان اسب

قسم دوم نگرس نه - عادی ، از آمحگی نگرسهای عادی ندیدمی آند مثلا ما مگوئیم «یح ، سرد دنده مسود» و سبگ ، سب دینه

(۱) نا حس «مسربک» در فلسفه ارسطو و بوعلی سینا مفاسه سدنی اسب

روی تعریفی که برای این واژه در سانه سو بر آمده است مسواک بی برد که در تمکینه همانست که، در دوره های بعد، کانت *Anschauung* (۱) خواهد نامید و معنای آن نگرش بر سوی چیزی است، یعنی نگرش، یعنی حس و احساس با هم در بنیاده سو بر گفته شده که *Pratyaksha* ساحس روس و معنی نگرش است و این ساحس که از نگرش از تماس با چیزی با یک عضو حس کننده حاصل میشود، حسی و دورار حقا است نگرش مبری که حلوی جسم من است از تماس من با جسمهای من حاصل شده و برای من روس و معنی است که این حس که حلوی من است، من است احساس چیزی که دورار من است و بطور روس و نمایر معلوم است که اسان است با نگرش است، نگرش است و همچنین احساس جسمانی که شکل ما را ساخته شده، با آنکه روس و معنی است ولی نگرش است، زیرا تجربه آنرا نماند نمیکند

نگرش ممکن است بدون حس من حاصل شود و همین دلیل در سسمن نیانه، آنرا طور دیگری من تعریف کرده اند و گفته اند که مثلا حوسی یا ریح، بدون کمک عضو حس که ده من احساس میشود و از ایزر و تماس عضو حس کننده و موضوع حس شده شرط عمومی نگرش است و تنها چیزی که میان همه اقسام احساس، مس رت است و سانه حاص نگرش است همانا بواسطه کی و سر راسی ساسائی است که از آن حاصل میشود؛ یعنی فقط وقتی منوانگفت که ما در باره چیزی نگرش

(۱) *Anschauung* در فلسفه کانت ساسای بواسطه چیزها است و معنی ترجمه کنندگان هندو از جمله راداکریشمان *R. Radakrishnan* *Pratyaksha* را *intuition* ترجمه کرد و آنرا ساسائی بواسطه چیزها تعریف کرد اند

اصلی هر اسماح دامهای *linga* و *sādhya* ، *paksha* نامیده مسوید
اولی هماغسب که در جملات ارسطو، کرانه کوحک نام دارد و منطمان
سوق، حد اصغر ممانند ، دومی، کرانه بزرگ، سا حدا کر، و
سومی ممانگس و با حدا وسط نامیده مسوید *Linga* یعنی ممانگس را
hetu یعنی دلیل بر ممانند

در سس م نمانه گه ه مسوید که سرت اسکه، ارسه مفهوم داده سده،
سوان به سجه رسد، یکی ان اسب که ممانگس با دلیل، بطور همسگی
و غیر باند بر، همراه کرانه بزرگ باسد ان سسب غیر باند بر ممانگس
وحدا کر را *vyāpti* مماند و ممانگود که همسگی اسب و اهر گوبه
سرت، آزاد اسب

سح سس نك اسماح عبارسد از ۱- فصه ۲- دلیل ۳- موبه
۴- معایسه ۵- سسجه

۱- سمسد مرنده اسب ۲- ربرا اسان اسب ۳- وهمه اسانها
ملا فربون و ابرج و داربوس مرنده هسسد ۴- سمسد بر مماند
اینها اسب ۵- سس سمسد مرنده اسب

در دوره های بعد، خصوص در مماناسه و ودانه که ساید آخر س
دو درس، ارسس درس «دوسر آتس» هسسد، سه سس اول اسماح را کافی
داسنه اند و مماند منطمان بوبانی گه ه اند

سمسد مرنده اسب، ربرا اسان اسب، ربرا همه اسانها مرنده

هسسد

در هر دو صورت، فقط سه مفهوم در کار هسسد یکی کرانه کوحک
که در ممان بالا، سمسد اسب، یکی ممانگس، که در ممان بالا، اسان اسب،

مسود، و حوب صمدل، حوسبو دنده می سود» این از ادحاسب که در رندگانی ما، احساس سردی و حوسبوئی یح با سنگ و یا حوب صمدل همسسه نادیدن آنها همراه بوده است و اگر ما یح را دنده بودیم و سردی آنرا فقط از راه نساویدن حس کرده بودیم، نمینواسیم بگوئیم، یح سرد دیده می سود، یا من می نه هم که یح، سرد است (۱)

قسم سوم بگرس نه - عادی، بگرس مر با صا و بو گنها است که از بمرس و بمر کر حاصل شده است و همانا بگرس حمرهای گدسه و اکون و آنده و پهان و آسکار و کوحک و بررگ است

در سسیم بنا به گفته شده که بگرس حمرها، همسسه همراه با احساس حگو بنگهای آنها نسبت و ممکن است که سیمی را بحوریم و با سیمی را بسوسیم، بی آنکه در ناره شکل سب و یا رنگ سردت فضاوت کنیم، و همحس ممکن است بک حمر را احساس کنیم بی آنکه آنرا با ساسیم یعنی بدانیم که آنرا در زمان دیگر احساس کرده ایم

ب - سس اندسی

واژه ای که سس اندسی بر حمه شده *Anumāna* است که از سسوند *anu* یعنی «سس» و کلمه *mana* یعنی اندییدن ساخته شده و معنای آن، کم با سس، همانست که ادح منطقی نامیده می سود «سس اندسی»، رسیدن به بک ساسائی است، حون و بجه ساسائی دیگر هر گونه «سس اندسی» با ادح یعنی بجه گیری، از سه مفهوم ساخته شده که در ببح بحس و یا افلا در سه قصه بیان مسوند سه مفهوم

(۱) با نظریه *W Wundt* و *M Kruger* در ار کمیلکس های حسی

(نه کمیلکس های احساسائی و عاطفه ای) معادسه سدی است

به‌انگیزه است و یازار انگیزه به‌علت میلا اگر نابدین ابرهای ساه و سنگر در آسمان، سجه بگریم که ناران خواهد آمد، ارعلت به‌انگیزه حکم کرده‌ایم؛ ولی اگر م‌لانا نابدین حر بان سد آبهای گل آلود رودخانه، سجه بگریم که در کوه ناران سد آمده است، از انگیزه به‌علت، حکم کرده‌ایم

فسم سوم سسی اندسی از نظر **vyâpti**، کم باس، همانست که در منطق یونانی، نمیل نامیده مسود م^۱ لانا آنکه حر ک ماه ویاسارگان، محسوس است ولی از بعضی‌های آنها در آسمان و باعناز آنکه حیرها موقع حر ک بعضی‌ها مینهند، میوان سجه گرفت که ماه وسارگان سر حر ک میکند

در سسیم نیایه گفته‌سده که است **vyâpti** در همه جانکسان است و این است، گاهی بر گرداندنی است و گاهی است، گاهی «آری گو» (= موح) یا «به گو» (= سالت) است و گاهی، هم آری گو وهم به گو است میلا میوانگت هر جا دود هست، آس، هست ولی میوانگت هر جا آس هست، دود، هست زیرا آهن گداخته بر آس است ولی دود نمیکند اما، هم میوانگت هر حر که دود کند، آس گرفته، به دود میکند پس به، آس گرفته است و هم میوانگت هیچ حر که آس نگرفته، دود نمیکند، به دود میکند، پس آس گرفته است

upamāna – ب

این واژه از سود **upa** یعنی در، سوی، سائس، و کلمه **māna** یعنی اندسیدن ساخته‌سده و معنای آن «از حیری سوی حیر دیگر اندسیدن» و یا چیر را بر حر دیگر اندسیدن است در زبانهای اروپائی این واژه را

و یکی کرانه بررگ، که درمال بالا، مبریده است
 درسسم بنانه، هیورفاس واسفرا^۱ ازیکدیگر بکک سده و
 ارهمنجا است که **anumāna**، «سسن اندیسی» برحه سد که فاس و
 اسفرا^۲، ناهم است و به فاس است و به اسفرا^۳

«سسن اندیسی» را اردو نظر نسسم کرده اند یکی از نظر روانسسی
 و دیگر از نظر منطوق یعنی بحسب حجونیگی **vyāpti**

از نظر روانسسی، سسن اندیسی یا **svārtha** است و با
Parātha اولی درحائی گفته منسود که منطور ماساحس، یعنی رسدن
 سسائی ناسد، دومی برای نایب کردن موضوع ساحنه سده است و دیگران
 مبالا اگر کسی سسد که روی سه دود هسب و ناسد و ناورد که هر حا دود هسب،
 آس هسب و سسحه نگرد که روی سه آس هسب، این قسم سسن اندیسی
Svārthānumāna یعنی سسن اندیسی برای خود است و صورت کلی آن
 حس است سه، دود منکند، هر حس که دود کند، آس گرفته، س سه،
 آس گرفته است

برای انان همین سسامد، دیگران، حس اسدلال منسود سه
 ناسی آس گرفته ناسد، ربر دود منکند، و هر حس که دود کند، آس
 گرفته، سه دود منکند، س سه، آس گرفته است

از نظر منطوقی یعنی بحسب حجونیگی **vyāpti** یعنی سسب همسگی
 کرانه بررگ و حدمنا بگس، سس اندیسی سه سه قسم نسسم منسود گاهی
 این سسب، علی است درسسم بنانه گفته سده که علت، آسب که بطور
 بعبر باندیر و نامسروط، سس از یک حسر میآید و انگسحه آسب که بطور
 بعبر باندیر و نامسروط، سس از یک حسر میآید سسن اندیسی یا از انگره

نسیسد بگرس، دربارهٔ اکمون، سمس اندسی دربارۀ گدسه و اکمون
و آیده اسب معایسه، وسئلۀ بگرس اسب، و گواهی، وسئلۀ سمس اندسی

۲ - Prameya

این وار از نسوند **pra** یعنی نس یعنی بحسب و ریسۀ **meya**
یعنی انداره ندر، که خود از کلمۀ **mā** یعنی انداره گرفین اسب،
ساحه سده و معنای آن « انداره ندرهای بحسب » یعنی حرهائیسب
که نس از حره های دیگر انداره گرفینی هسد، یعنی حرهائی که ناند
نس از حره های دیگر ساحه سوند درسس م نانه، دوازه ساحه ی های
ر، حرۀ **prameya** سمرده سده اند و گغه سده که درسب ساحس
انها، بحسب سرت رسدن به سبک حینی ورهائی از درد و ریح اسب خود،
س، اعصاب حس کننده، موضوعات حسی، هوس، م س، کنائی با ریمان،
حظا، دوباره رائنده سدن، حس حوسی و ریح، درد، و دوازه مین، رهائی
از درد و ریح

حوهر، حویی، حرکب، سسب، مودن، و کلی باحرئی، س
حرۀ ساحه ی ها هسد دولی نروان نانه، آنها را **prameya** نمسمرند
و درسب ساحس آنها را بحسب سرت رهائی از درد و ریح نمندانند
همچسب گغه سده که همهٔ ساحسینی ها، حرۀ چهان حس سدنی نسسد هلا
« خود » و صعب آن، یعنی ساسائی و مس زمان و مکان، نا آنکه حوهرهای
حس سدنی سسد ولی از سبک طر و اسبه به چهان حس سدنی اند بگغهٔ
نروان نانه، این چهان حس سدنی از چهار عنصر آب و حاک و هوا و آس،
ساحه سده و خود این عنصرها سراسر انمهای حاوردانی و عنصر ناندیر حاک
و آب و هوا و آس ساحه سده اند، اما این، یعنی **ākāsha** و زمان و مکان،

Comparison (انگلیسی و فرانسه) و **Vergleich** (آلمانی) ترجمه کرده‌اند که بمعنای معایسه است «معایسه» یکی از چهار سرحسمهٔ ساسائی است و عبارتست از ساحتی نسبت میان یک نام و حرهائی که نامعایسه به آن نام، نامیده می‌شود، ملامتکن است کسی گاوتمس را ندیده‌باشد ولی اگر باو گفته‌شود که گاوتمس، قسمی گاووحشی است و بررگر از گاو اهلی است، بصوری از گاوتمس خواهد داشت، حال اگر گاوتمس را در حنگل باحای دیگر تمسند می‌شود بصوری را که اربام گاوتمس داشته باشد حیوان که اکنون حلوی خود هی تمسد معایسه کند و ساسد که گاوتمس است این قسم ساحتی، «ار حری سوی حری دیگر اندیسن» یعنی **upamāna** است

ب - Sabda

سبده، گواهی درست است و مراد از آن، ساسائی است که از گفته و با بوسهٔ کسانی که ساسائی‌های سسر از ما دارند، در ما سدا می‌شود ساساسائی ما دربارهٔ حرهائی که از آموذگاران خود یاد گرفته‌ام و یاد بوسه‌های بررگان دس و داس خوانده‌ایم **Sabda** یعنی گواهی درست است بعضی از گواهدها دربارهٔ حره‌های حس سدی و بعضی دیگر دربارهٔ حره‌های بررار حس هستند اما همهٔ گواهدها، گواهی درست نیستند خواه گواهی مردم عادی و خواه گواهی داسمدان و بررگان دس باشد

این چهار سرحسمهٔ ساسائی یعنی بگرس، «سس اندیسی»، معایسه، و گواهی که وسله‌هائی هستند برای راهمائی انسان بررگانی درست، اربط اربس واهمت و هم‌چون حورهٔ بکاررفس، بکسان

دیگر نا آئین بودا، یا فلسفه سانکه و یا تعلیمات حسا، هم سنگ
نسب و بهمین دلیل، از آوردن جهان‌سناسی و حداساسی بنایه در اینجا،
خورداری سد

سانکه و بنایه اصل برین درسهای «دفر آئین» هست و چهار
درس دیگر یعنی یوگه، که همراه سانکه است و آن بردنک است،
و سسکه که همراه بنایه است و آن بردنک است و همجنس، ممانسه
وودانه که باهم و بردنک بهم‌اند، از نظر تاریخ فلسفه، بمعای تاریخ
کشف اندیشه‌ها، حدان‌امساری ندارند و از آوردن آنها، تفصیل،
در اینجا لازم نیست و با آنکه تاریخ حداس این چهار درس، برهمه
یعنی دفر آئین، در اواخر دوران سوم است ولی باهم اساسه‌ای ببردنک از
آنها خواهد شد



یوگه - در نگونژنا (۱) آمده است که حداس مردن سانکه و یوگه،
کودکانه است و حردم‌دانه نسبت هر کس که سکی از آنها
سردارد، از هر دو سر خوردار خواهد بود

مقامی که مرد سانکه تا آن رسیده، یوگی بر آن میرسد
آنکس که **یوگا** و سانکه را یکجور می‌بند، آنکس بنا است
چنانکه از این گفتار حداس است **یوگه** خون‌دگرین فلسفی همان
سانکه است و بنده سناسائی و بنا فیرنک و جهان‌سناسی سانکه در
یوگه بدیرفته شده اما **یوگه**، خون‌نمرین، محصانی دارد که باغبان

جوهرهای حاودایی و بی‌بایان اندوهر کدام از آنها ناک «کل ناک» هستند که از اجزاء یا اتمها ساخته شده‌اند
 توضیح بیشتر جهان‌سناسی بنانه و همچنین حداساسی این سیستم،
 در اریح فلسفه ضروری نسبت زبرا بیروان این سیستم در این دو موضوع
 نظریه‌های ممتازی که موجب تمس آنها از سیستم‌ها و دکترین‌های
 دیگرند ناسد نداسه‌اند

هدب بعلمان بنانه، چنانکه تمس از این گفته‌اند، مانده‌هسته‌سیستم‌های
 فلسفی یادینی هند، رهائی از ریح‌اسب در بنانه سوترا آورده شده که
 «برترین نکتحنی از راه سباحس طبع حقیقی سا برده گام (۱) نابله‌های
 گوسس‌اسب درد و ریح، رائنده‌سدن، کردار، حطا، اسماه، اریکدنر
 رائنده مسوید و با ارمان بردن آحری‌ها، اولنها ارمان می‌روند (۲)»
 یعنی اگر اسماه ناسد، یعنی انسان حیری را بعوض حیردنر احساس
 نکند، حطا نخواهد بود، واگر حطا ناسد، یعنی انسان فضاون درسب
 نکند و حقیقت حیرها و کارها را بسحسب نهد، ناسد کردار نخواهد
 بود، واگر کردار در کار ناسد، رائنده سدن دو ناره خواهد بود و
 اگر رائنده سدن ناسد، درد و ریح نخواهد بود نا معایسه به نظریه
 pratityasamutpāda نورا (۳)، اس نظریه علی بنانه در ناره
 سسار (۴) یعنی دایره وجود، یعنی ریحبر علی دوباره رائنده سدن،
 سسار ناقص‌اسب و بدسان نیکار دیگر دیده مسوید که امسار سیستم
 بنانه در محسب سحسب صورتی فضا نا یعنی بحسب طقی‌آسب و اریح‌های

۱ - نگانند صفحه ۸ و ۸۱ - ۲ - بنانه سوبی ۱ و ۲ رحمة از برحه

S Radhakrishnan و Ch A Moore ۳ - نگانند کتاب اول

صفحه ۵۲-۵۳ ۴ - نگانند کتاب اول صفحه ۳۸

وینسیکه - (۱) این سیستم بردنك به نمانه است، نااس بقاوت که در وینسیکه منجبت چهان ساسی وسعت نسری نافته ونا «موسکافی» به نسیم حرهای چهان بیرون بردا حه سده است بمعنده بیروان وینسیکه، همه حرهای چهان را موان رین هفت کانگوری رین درآورد حوهر، حوی، حرکت، نس، بودن، کلی وحرئی نا اینجا چهان ساسی وینسیکه ماند نمانه است (۲) ولی در وینسیکه هر نك از این هفت کانگوری نادوت و موسکافی نسیم سده و نمانه گفنه سده که حوهر، ۹ قسم است که همانا آب و حاك و آس و هوا و آب نادرمان و مکان و مس و روان است چهار حوهر اولی از انهای دنده نسینی و ارمان بیرونی ساحه سده اند و سارنده ماده هسند انما، ناسندههای قدیم و حاودانی هسند و کو حکرین بحس ماده اند انما بقودی خود حرکت ندارند و سر جسمه کار و نأیر آنها، همانا اراده خدا است و خدا انما را برای این ساحه است که چهان را از آنها ساردر و روانهای فردی نوانند در چهان به کردار اخلاقی نسدارند و اداس اخلاقی نرسند سه حوهر دیگر یعنی آب و زمان و مکان، احساس نسینی و حاودانی هسند و در همه حیر نمود کرده اند حوهر نسیم یعنی مس نبر حاودان است ولی در همه حیر نمود ندارند و نیهات کو حك است و ماند نك انما است، و از همنجا است که نمنوانیم در نك لحظه نس ارنك احساس داسنه ناسیم مس، نمل، حس درونی است که ناهمه کارهای روانی ماند ساسائی و حس و احساس و ارده سروکار دارد حوهر نهم، یعنی

۱ - Vaisheshika از نسوند ۶۱ معنی و کلمه shesha معنی اصمان
 اردنه shish معنی نبر و نیکل ساحه سد و رو نهم بمعنای «موسکافی» معنی
 تحلیل است ناحدی که حر نس د ری نانی نماند ۲ - نگانند صفحه ۹۲

آنها اردرسپای دیگر برهمه مینابر است کلمه **دوگه**، همانست که در فارسی نوع گه ه مسود و بو گه یعنی در نوع آوردن،^۱ یعنی حسرگی مس برین برای رسیدن با بر مقام بو گگی (۱) یعنی مرد سرو **دوگه** با نمر کر منس **manas** (۲) ، بهمه توانائی های حسی و کردارهای خود و گاهی بر به دانهای سارنده **tanmâtras** (۲) تسلط مینابد و بر آنها حسره مسود این نمر کر و حسرگی بر احساس و کردار، بحسین سرطین نمودن مقامات حسرگانه **دوگه** است که عبارت دار حوسه داری، یعنی خودداری از دروغ ، دردی ، آر ، بی عقی ، و حلو گیری از مقصبات زمانی مکانی ، برورس احلاقی ، یعنی آماده کردن اندیشه و برورس حوی سگ و بصمه و فباع و همه حاصلهائی که برای مقامات بعد، لازم هستند، نسس که کم با نس سه به نسس بودائی است ، حسرگی بر نسس ، یعنی بنظم نسس کسیدن و نگاهداشتن نسس با راده خود ، نس کسیدن حس ، یعنی بنظم احساس حسرها با راده خود ، بوجه ، یعنی رو کردن سگ حسر محدود و معنی که در جهان ، با بربر از جهان حسر سدی است ، بگرس ، یعنی بطارة ممر کرو با ندادنک حسر با ندادن کار ، و مقام هشتم که مقصد هفت مقام نسس است ، نمر کر منس است روی موضوع معنی بطوریکه سیاسته و سناحسی یکی سوید از بکنطر ، **دوگه** با آئین بود اینر معاسه سدی است و برای اینکار کافی است که هفت مقام بو گه با «راه حسرگانه آریائی» یعنی راه هفت گامی آزادگان بودائی معاسه سود (۳)

۱- ساد وار حوکی که در فارسی رای مناصان هندو بکار میرود ارهمین وار بوگی
 ۲- نگا کسد بجدول صفحه ۷۵ ۳- نگا کسد صفحه ۴ تا ۴۶ کتاب اول

B — در یونان

I — دوره اول

بک = دجستین آکادمی

سوسنیوس و کسینو کراب که پس از مرگ افلاطون ریاست آکادمی رسیدند، در زمانی ساگردی افلاطون آمده بودند که افلاطون بانکارسین روس دیالکیک فرود آمده ، به قسم بندی اندها و ساحس حرئی هارو کرده بود و میگفت « پس از فهمیدن هر انده باید حسحو کنیم که این انده شامل حد قسم اسب و آ نادوناسه با نسس قسم رادرس میگردد، و همین حسحورا درباره هر بک از این قسمها در ال کنیم با انسه بی سریم که آن «بک (= انده) به نسها «بک» ، «سنار» ، و «بی حد» اسب بلکه به نسیم بجه شماره دقمو نعن سده ای می رسد (کتاب فیلث ۱۶۳) ساگردان او این دس و زرا بانکارسیند و همجنس از «بعلماب نیوسه» اود درباره عدد ایده آل و واسگی روس دیالکیک ودانس اعداد سروی کردید ، اما ، از آنجا که از رهبری اسر دعسق در اوح نسوی انده ها و ایده بک و بانر دکنمیرین نمود آن ، یعنی انده رسائی ، در حوردار نمودید انست که نسجه کار آنان، که کم با نسس ندسما رسیده و در اندسه های سوسنیوس و کس و کراب بندا اسب، از فلسفه افلاطون نسی دور رسیده اسب

۱- سوسنیوس

از رد گانی سوسنیوس (۱) ، حواهر راده افلاطون ، حبری

روان بر حاودانی است و در همه حیر نبود کرده است و جوهر همه دانس نگها است و روان فردی است که بوسلهٔ منس فردی از درون نگر سسه منسود م لا آنگاه که انسان میگوید « من ساد هستم » و با « اندوهگین هستم » حالت روان او بوسلهٔ م س ، حسن احساس منسود و نگر سسه منسود

در بارهٔ منس کانگوری دیگر بر همینگونه منس منسودها ، در منس منس و منس منس احام سده و منس منس به ۲۴ منس ، و حر کت به ۵ منس ، و منس به ۴ منس منس سده است

منس منس - ودانیه - این دودرس که کمنس فلسفی و منس ددی هستند منس از چهار درس دیگر برای دفاع از درسی و منس بوسه سده اند و آر آنجا که هر دو آنها در دوره های آخر دوران سوم بوسه سده اند ایست که منس منس فلسفی آنها منس که از **سانکینه** و **منس** گرفته سده است نگر منس که او با منس های کهن و منس منس حرء ودانیه هستند ولی با منس انکه در دوره های قدیمی منس بوسه سده اند و منس دیگر آنرا آندوره ها فلسفی منس منس که او با منسها را ، در تاریخ فلسفه ، باید از و دانه ها جدا منس

دهیم مگر آنکه آنرا صد نیک یعنی سرسمریم و حال آنکه در حدیث با
حیوان، سرسب (۱)

سوسوسوس هوس را سرار «نک» و «نک» ممانبر مینداسب و منگب
که هوس، همان حدیث است (۲) و بروئی روانی است که «همه» (۳) را
اداره میکند و روان جهان سر همان هوس باحد است

نظر به ساساتی سوسوسوس سر با نظر به افلاطون نکی سب و
بعنده سوسوس، احساس سر مینواید ما را بدانش بر ساند یعنی علاوه
بر «سخن علمی» (۴) که دانش کلی حسرها را بدسب میندهد «حسن علمی» (۵)
سر در کار است که همان فصاوت ما در باره حسره های حرئی و محسوس است
و این فصاوت در سب است زیرا فهم سر در آن در حال دارد و از ادرو «حسن
علمی» سر حالی از حطا است و بقاوت حسرها را برای ما روس میکند
نظریه سوسوسوس در اخلاق بر این اصل استوار بود که نیک کنی
از «داسه های (۶)» (= ملکات) کسانی است که طبق طبع رند گایی
میکند و این داسه ها همانا کمال و نایان سر هسند

سسر بوجه سوسوسوس به گناه ساسی بوده و در باره افسام گناهان
و حیوانات و طبقه بندی آنها کابهای بعنوان «هماندها» (۷) بوسه
بوده است

۲- کسوکرات

از رند گایی کسوکرات (۸) سر حدیث حرئی مینداسب ساید

۱ و ۲- ارسطو در کتاب مافریک ۳- ۷۲b ۷۲۱ L در باره این دو عقیده بحث کرد و
بدرستی آنها را ساساد است ۳- holon ۴- Epistēmōnikos logos
۵- Epistēmōnikos aisthēsis در هر دو جا وار epistēmē سسر
بمعنای علم است و کسر معنای دانش و از سروس علمی و سخن علمی رحمه سد
۶- hexis ۷- homoia ۸- Xenokratēs

مندانیم ساید در حدود ۷ ۴ راننده سده و در ۳۳۹ مرده ناسد نس ار
مرگ افلاطون ، در ۳۴۷ رئیس آکادمی سد دیورن لائربی فهرسی ار
نوسنه‌های اورا در دفر چهارم ک اب خود آورده اس ولی همه آنها از میان
روه و فقط قطعه‌هایی ار گفنه‌های سموسوس در نوسنه‌های دیگران
آورده سده که لانگ (۱) گرد آورده و در ۱۹۱۷ بحاب رسانده اس

سموسوس نظر به ایده‌ها را نیکبار کنار گذاست و برای عدد،
اندازه، و روان ، اصل‌های جدا گانه دبرف و بحای ایده‌ها و عدد‌های
اندال عدد‌های ریاضی را اصل حبرها نمداس و از همه حاسب که ارسطو باو
ابرا د گروه که سموسوس « ریاضیات را حاسب فلسفه کرده اس (۲)
سپوسپوس ، با آنکه نظر به « جدا گانگی » (۳) را می بندرف یعنی
میگفت که بودن ناسنده و خود ناسنده نك حبر نسد ، یعنی بودن ، جدا
و ناسنده ، جدا اس ، ولی « بودن » ناداب (= *ousia*) راهمان عدد مندانست
و بهره داسن ار « بودن » ، برای او همانا عدد داسن بود و بدینسان تفاوت
حبرها ناسکد دیگر راه کمی و ریادی و با کو حکی و بررگی بر مگر داند
کار دیگر سموسوس اس بود که « نك » و نك را جدا گانه سمرد
و گفت که نك ، کمال اس و نمد و اند آعار و اصل ، یعنی « نيك » ناسد ،
بلکه « نسیار » و « ناان » اس بررا حیانی که در بحول گناهان و حیوانات
ندانست ، در حبر بررگ سده ، « نپس » ، یعنی کاملتر از حمة در حبر اس
و اگر « نك » را « نك » ندانم نمیتوانیم « نپسری » و کاملری را توضیح

۱- P Iang « دربار قطعات نامندان ار سموسوس » بحاب Bonn ۱۹۱۷

۲- ارسطو ماسر نك ۳۲ a ۹۹۲ A ۳- Chôrismos

افلاطونی یعنی «نکی» و «دوئی» را می‌ندروف ولی آنها را مانند
 فثاغورسان بعبر می‌کرد و «نکی» را اصل بر و «دوئی» را اصل ماده می‌داند
 و می‌گفت که «نکی» رتوس، عدد طاق، وهوس اسب، و «دوئی» اصل همه
 حبرهای حس سدی و عدد های حفت اسب

برای کسوکرات، عدد، فقط عدد رباضی اسب و عدد رباضی و
 عدد های اند آلی نکی هستند روان، و روان چنان بر عدد اسب کسوکرات
 می‌گفت روان، عددی اسب که بخودی خود دارای حس اسب (۱)
 بعینه کس و کرات نکی که همان اصل حدائی اسب در همه چنان گسیده
 اسب و هر چه هست حدائی اسب در آسمان، در آنگان، و در چهار عصر،
 در همه جا حدایان هستند و ابردان نك و سر، و خود های مناسب حدایان
 و اسباب هستند

در احراق، کسوکرات از سراط بر روی می‌کرد و می‌گفت که هر
 همانا دانس اسب و هر داسن همانا نکی حبی اسب

دو- ارسطو

۱- رندگابی ارسطو

آرنستونیس (۲) در سال ۳۸۵ در سماگروس (۳) ارسطوهای ساحل
 شمالی دریای اژه، در آنگه (۴) کبوی راننده سده اسب ندر او
 بر سگ بوده و در زمان کودکی ارسطو مرده اسب، نس از مرگ ندر
 حوساوندی نام بروکسیوس (۵) از مردم آنا رتوس (۶) سر برسی

۱- قطعه ۶۸۶ ارسطو کسوکرات- آوردند از صفحه ۳۶۵ کتاب Praechter
 ۲- Aristoteles - ۳ Stagenos - ۴ Thrakia - ۵ Proxenos
 ۶ - Atharneôs کمی تا بر ساساند خواهد شد

در ۳۹۶ راننده سده و در ۳۱۴ مرده باشد در سال ۳۳۹ پس از سوسنیوس بر ناس آکادمی رسد دیورن لائرنی فهرسی از بوسنه‌های او را در دفتر چهارم کتاب خود آورده است ولی همه آنها از میان رفته و فقط قطعی از آنها در بوسنه‌های دیگران باقی مانده که هینتسه (۱) گرد آورده و در ۱۸۹۲ بحال رسانده است

کسیو کرات سناسائی راسه قسم می‌سمرد داس، احساس، و دندار، و مگت داس، حقیقت‌نماد دارد ولی حقیقت احساس حتمی نیست، و در دندار، حقیقت و دروغ با هم اند موضوع سناسائی سر سه قسم است یکی دانه‌های فهمندی (۲) که موضوعات جهان آسوی گسند آسمان هستند و فقط دنداس حردمندانه ساخته مسود، دوم موضوعات زیر گسند آسمان یعنی دانه‌های محسوس (۳) که از راه احساس ساخته می‌سند، سوم خود آسمان که دای « بهم بر نهاده (۴) » و یا « آمجحه (۵) » است و موضوع بندار است و هم با احساس در میانند یعنی بحس دنده مسود و هم از راه داس حردمندانه، یعنی بوسنله سناره سناسی آموخته مسود و در آن، حقیقت‌ونه - حقیقت، با هم آمجحه اند

برای کسیو کرات فلسفه بردارای سه بحس است یکی آسب که بعد ها منطق نامیده خواهد شد، بحس دیگر آسب که امروز فریک نامیده مسود، بحس سوم آسب که امروز انک یا علم اخلاقی می‌نامند

کسیو کرات در بوضوح بندایس بنا ساخته سدن جهان دو اصل

۱ - R Heimze کسیو کرات و تعلیمات او حاب Leipzig ۱۸۹۲

۲ - noëtê ousia - ۳ aisthêtê ousia - ۴ sunthêtos - ۵ miktê ousia -

اندسه بودنگناه سعری که درمانم **ارمناس** گفته بودنداد گاه خواندید
ولی ارسطو از آن فرار کرد و به **کالکسیس** (۱) رفت و پس از یکسال یعنی
در صیبت و سه سالگی در هه بی سپهر مرد

نگفته دیورن لائری (دو رسجم بحس اول) ارسطو مردی باریک
سای بوده، جسمان کوچکی داسه ورناس منگرفته است (حرف «ر»
را «ل» تلفظ منکرده) و دل دردی که به داسه که برای آرام کردن آن
کمه‌ای حرمی براروعن داع روی سکم خود منگداسه است ارسطو
به بوسیدن لباس فسنگ و آرایس موی سر خود دلنسه بوده است ارسطو
دحمری دام **نوبناس** (۲) از همسر خود و سوری نام بسکوماک اریبی دام
هر بولیس که (۳) با او زندگی منکرده است، داسه است

برای بی بردن به علت مسافرت ها و مهاجرت های ارسطو نایدا سازه ای
به جغرافیای تاریخی سرزمین آریئوس، ارمناس سلطان این سرزمین، و
دموسین سجمور آریبی کرده سود

آریئوس، شامل چند شهر ساحلی **فروگما** (۴) (= ورنه)
یعنی بحسین دس آمدگی آسای صغیر نسوی در نای ازه بوده است و کماره
عربی این سرزمین، همان ساحل سرفی دارد ایل کنونی است که شهرهای
سکسیس (۵) و آسوس در آنجا واقع بوده اند فروگما در دوران
هخامنشی جزء ساهنساهی ایران و کسوردار (= ساراب) آن ایرانی
بوده است ولی بحس های آن به نرگان محلی واگدارسده بود و انپا بعد

۱ - Chalkis در جزیره Arboae در شمال سرفی آری ۲ - Puthias
۳ - Herpulis ۴ - Phrugia ۵ - Skepsis

ارسطورا بعدها گرفته است در هفده سالگی سپهر آس رفته و در آکادمی افلاطون بدرفته شده است و بارها مرگ افلاطون، یعنی نسبت سال تمام ساگرد او بوده است ارسطو، پس از مرگ افلاطون همراه کسوکرات سپهر آسوس (۱) رفت و در آنجا بدو ساگرد دیگر آکادمی که پس از آنها باین سپهر رفته بودند پیوست و با هم دبستانی تریا کردند کم کم ارسطو با ارمناس (۲) ، سلطان آبار نیوس، دوست شد و ارمناس جواهر راده خود را که دحیر خوانده او بود، تریی با ارسطو داد پس ارسه سال از آسوس به حریره تسموس (۳) رفت و با سال ۳۴۳ در آنجا بتدریس پرداخت و از آنجا بمعرفی ارمناس سرد فلیس دوم معدونی رفت و بمعلمی بسر او اسکندر سوم که جوانی سرده ساله بود گماشته شد و سه سال با بتسیر در این خدمت باقی ماند کم کم اسکندر که سرگرم جنگها و لسکر کسی های تدریس بود حمدان بوحقی تدریس ارسطو بیان نداد و او را بمطالعات گناه سیاسی و جابور سیاسی سرگرم کرد و همبکه در سال ۳۳۵ یا ۳۳۶ حانس بتدرسد، ارسطو به آن برگشت

در این زمان کسوکرات، رئیس آکادمی اول بود و ارسطو در محلی بنام توگون (۴)، در شمال سرفی سپهر آس دبستانی باز کرد و ساگردانی دور او گرد آمدند

در سال ۳۲۳ که اسکندر مرد، مردم آس بر رهبری دمسیس (۵) سخنوریامی آس بتطرفداران معدونه بتدرسدید و ارسطورا سر که از

۱ - Assos - ۲ - Hermias - ۳ - Lesbos حریر ای بتدیگ داردایل کنونی
 ۴ - Lukeion - ۵ - Demosthènes کمی باس برسیاسات خواهد شد

در این زمان، یونان و ایران، دوست و رفیق یکدیگر بودند و دمسین مس راک آنها معدوبه بود و بهمین علت، مردم آن و دمسین، از مناس را که نادسین آنها همکاری کرده بود، حسابکار مینداسند

دمسین (۳۸۴ تا ۳۲۲) هم از آغار، ناسسرف معدوبه در یونان محالفت داس و در گه ازهای خود، یونانیان را به نگانگی و همدسینی برصد فیلست معدوبی نسویب مینکرد و خود بر در جنگی که در سال ۳۳۸ میان آن و مینعان اواریکسو، و فیلست معدوبی ارسوی دینگر، در گرفت سرک کرد معدوبی ها نس از سلط بر آن، دمسین را بنعد کردند ولی اوس از هر گه اسکندر به آن بر گس و دوباره یونانیان را نسویب کرد که سلاح بر گریبند، و معدوبی ها را برون کسند سراجام، مردوران معدوبه او را محکوم بمرگ کردند و دمسین به معدن نوسیدون (۱) در **کالوریا** (۲) ماه برد و نس از آنکه او را برور از آنجا برون کسند، زهری را که همسه با خود داس نوسند و ناس لریدن گرفت و بر من افیاد و مرد «یونانیان دمسین را محرم میناسند و ساهمساه ایران بر سب ناو مهربان بود ولی فیلست، همچگاه نواسب دل او را بدست آورد» (۳)

این زمینه تاریخی که بکونا هم بر صورت ناد آوری سد، برای نسان دادن علت مسافریها و مهاجرنهای ارسطو سوسودمند است ارسطو و کسو کران از اینکه نس از هر گه افلاطون، سوسینوس بر ناسب آکادمی رسیده بود

۱ - Poseidon که بران لانس Neptunus گفته مسود حدای درنا ها بود
 ۲ - Kallauera جزر ای اسب بردنک آن ۳ - بلو بارک در کتاب
 «رندگانی مردان مسهور» خار نلساد جلد دوم صفحه ۷۲ تا ۷۲۱

داند که سرزمین خود را ناپا بویها و مهر رانی که احضار آنها از طرف دولت هخامنشی به کسورداران واگذار میسند هماهنگ کند (۱) فرماندهان نظامی این سرزمین ها گاهی ایرانی و گاهی اریستگانی بودند در این دوره تاریخ فرماندهی نظامی فروگما ناسرداری نام **ممتور** (۲) بود ارمناس «حواحه (۳)» ای بود که در آغار کار، صرافی میسکرد و کم کم رونمد سد و چند ده کوهستانی را خریداری کرد و ناپول عهدانی مخصوص و ناپولستانی فرماندار ایرانی به بحسداری آن ناحیه گماسته سد کم کم احضار او فروبی ناپ و سربازانی بحدم خود گرفت و بحسپای همسایه را سربایع خود کرد به حسب او افروده سد و بحش های دیگر این سرزمین با ساحل آسوس، آرادانه به بحسب او درآمدید و آسوس مرکز فرماندهی آغار نئوس سد

حندی بعد ارمناس و ناران او بحلاف بعهدی که ناپ فرماندار ایرانی این ناحیه داسند، بپایی ناپولست معدوبی زدوسد کردید نا اورا بحسنگ نا کسوردار ایرانی آسپای صعب برانگردد یکی از یویانان از این زدوسد سیاسی ناحیه سد و موضوع راه به مسور سردار یونانی که در خدمت ارس ایران بود اطلاع داد مسور س از محاصره آسوس، ارمناس را دستگیر کرد و به سوس فرساد نا از او نازرسی سود ولی ارمناس بفسه همدستی خود ناپولست معدوبی را فاس بکرد و بحکم داد گاه نظامی درسال ۳۴۱ در سوس نادر آو بحسبه سد

۱- مگا کسندیکات Kernemann «تاریخ عمومی خود مدسرا نه» چاپ موسس ۱۹۴۸ جلد اول صفحه ۳۲ بعد ۲- Menthor از مردم جزیر Rhodos در کنار آسپای صعب ۳- Eunuchos کسانی مگمید که آنها را احسبه کرد و دید ناپرای خدمت در خانه های ناپسها و زرگان محرم اسند رای ما روس بسب حرا در فارسی ا مگوبه احسندگان را نام حواحه که معنای «آفا» است میسامند

کرده بودند برای ارسطوی سگانه بر مناسب بود و ارسطو و اوست در آنجا
دستیابی ساد گزارد

فرار ارسطو از آن درس سال ۳۲۳، درس در رمایی بود که سن از
مرگ اسکندر، دهمین به آن بر گسسه و یونانیان را به بیرون کردن
معدومها و طرفداران آنها از آن، تسویق کرده است

نمگر، جسس کسی بود که با در نظر گروهی بحولان رند گایی
ارسطو، راه فصاحت در باره سخصت این فیلسوف را نار کرد و در کتاب
معروف خود «ارسطو و تاریخ بحول رند گایی او»، سناحن ارسطو را
حون يك مسكل (۱) فلسفی طرح کرد در این کتاب، نمگر میسند
«در باره این مسامد که ارسطو در هفده سالگی به آکادمی افلاطون روه
دس اربست سال یعنی درسی وهفت سالگی از آنجا بیرون آمده است
حناکه باید ساید یسند اند

در بار بح رند گایی ملسوفان بزرگ جسس بس آمدی روی نداده است
یعنی از که مردی که خود بس سارنده و دارای استعدادی اصل ناسد،
اسهمه و فب بر نبود يك ربی که کاملاً معاون ناحود او است بس بر دور
سائه او رند گایی کند رند گایی در جهان افلاطون، دور سدن از این
جهان، و نار گسب بسوی خود، هر سه باهم، دناد نمود سگفت انگس
هوس ارسطو است وهمس حگوبگی است که اندسه ارسطو را با وجود
معاون دانی که میان ربی محدود او وربی نامحدود افلاطون بود، به

۱ - Problêma می موضوعی که رای سناحن سدن طرح سد ورا حل آن
سسهادی است و به فطمی مسكل بر بهمن مناسب حناکه حافظ میگوید
مسكل حوس بر معان بر دم دوس رحمه رونلم به مسئله درسب بسب و
مساله حواب فطمی و فطمی دارد

حسود نبودند و او را فقط حانس اداری و واری دارائی افلاطون مینداسند و به حانس معنوی او وجود را برای این مقام سانسنه بر می دیدند و از ایرو آموزشگاه فلسفی که توسط دوس ارساگردان آکادمی افلاطون در آسوس گسوده سده بود برای آنها مناسب تر از آن بود زیرا هسحك ار آنها آبی نبودند کسبو کرار ار مردم کالکدون در آسای صعب و ارسطو از مردم ساگروس در براکمه بود بری (۱) در کاب ناریج یونان مینوسد «ارسطو که زاده شهر کوحك دورافساده ساگروس بود از آن ندس مآمد و بنا آنکه در آن حابه داسب ولی سعه ساگروس بود و همسسه در آن ماندنك خارجی رید گابی کرد»

علب مسافرن ارسطو به نلا (۲) سانسب معدونه این بود که **ارمناس** منحواسب ارسرفهای فیلب معدونی سوری ندسب آورد و سرزمین **آناریسوس** را از فرمان کسوردار ایرانی بیرون آورد و از ارسطورا که داماد او بود به سفارت برد فیلب فرسار و حبانکه **نگر** (۳)، ارسطوسانس نامی مینوسد « ناممکن است که ارسطو از فرادادهای ساسی **ارمناس** با فیلب بی حر بوده ناسد رفین ارسطو به نلا، یک سفارت ساسی بوده است و اسکه معمولاً گمان مکنید که فیلب در همة حهاں حسو جو کرده و ارسطورا برای معلمی سسر خود انسحاب کرده است در سب سب »

بر گسب ارسطو به آن در سال ۳۳۵، در سب در رهایی بوده که اسکندر حانس فیلب سده بود و معدونهها به آن سلط نافه و دمسن را از آنجا سبند کرده بودند و محیط آن که بیروهای سگانه آنرا اسعال

۱- J B Burry « اریج یونان » صفحه ۸۱۹ ۲- Pella ۳- W Jaeger

در کتاب « ارسطو » حاب رلی ۱۹۵۵ صفحه ۱۲۱

همایان میسارند، با این تفاوت که درجهٔ این نامبرد در این آخرین ساحتها کمتر از ساحت‌های آغازین تحول است

آکادمی افلاطون که ارسطو در سال ۳۶۸ وارد آن شد، آکادمی زمان نوسه‌سدهن کتابهای «مهمانی» و «قدر» است که در آنجا، افلاطون از زبان دیونوما، نه‌ای رار عسقی، برورس‌جان ساسنده راسرح دهد، در این دوره، مسکلات فلسفی و روس‌حل آنها از حد و دم‌مسکلات سهراطی فراتر رفته‌اند ارسطو فقط از راه خواندن نوسه‌های دورهٔ اول و دوم رندگانی افلاطون، یعنی گفتگوهای معروف به **سهراطی**، منبواسنده است به اهمیتی که سهراط برای افلاطون و درسان او داشته است بی‌تردود و نه از راه رندگانی کردن درجهانی که جان سهراط در آنجا حاضر و مؤثر بوده است (در این دورهٔ ورود ارسطو به آکادمی) نظریه‌های کلاسیک افلاطون دربارهٔ اندیشه‌ها، دربارهٔ «نک» و «نکائی» دربارهٔ «نستار»، دربارهٔ حوسی و ربح، دربارهٔ سازمان سهر، و دربارهٔ روان و هیر (= فصلب)، همهٔ آنها، دیگر مانند نس، معدمانی و رند که دست رزن بآنها روانسند، بلکه آنها سرماند مسکلات فلسفی دیگر موضوع بحث و بررسی بودند و مفهومهای آنها سجدده و ارس منطقی آنها آرموده مسند گاهی از طریق دورهٔ اول و دوم دفاع مسند و بررسی آنها نکبار دیگر تصدیق مسند و گاهی بر صورت‌باره‌ای که انرادی منطقی روان بآن گرفت، درمآمد همهٔ ساگردان آکادمی در این بحث و سجدس سرکب دانسند و هرجه سمارهٔ ساگردان افرانس مناف، افلاطون نسسر مرد دبالک نسکی و کمتر ساعر زمانان مسند یعنی نوحه او از سارندگی نسوی زمان منطقی و بوضوح علمی برمنگست

بانگاه مسرفه‌بری رساند گفته‌اند که ارسطو، آنچه را که در فلسفه افلاطون، آفریس و ساریدگی و بطاره و داسان (۱) بود، کنار گذاشت و ارسطو سه سخن واداماد ارسطو فقط درحاصله این فلسفه صورت گرفته و دست سنجش و بعد ارسطو به‌من فلسفه افلاطون برسد است این سخن از کوبه نظری است و بجه‌گانه است خود ارسطو هیچگاه نمی‌توانسته که بتواند با عرصه کردن اسکالات منطقی که در فلسفه افلاطون هست، اهمیت تاریخی و محتوی این فلسفه را بسجد و فضاوت کند زبر خود او بر، سالمان دراز، درجه‌ها همس فلسفه و بر با بر سر وی آن ریدگانی کرده است اما فهمیدن جهان افلاطون که ارسطوهای معنوی گوناگون ساره‌ها نافته و درهم بسجده است ولی در نمود فردی خود کاملاً بگانه و مماند است، بک کار است، و از روی این جهان که کل است، جهان دیگری ساحن، کاربرد بگر، و از همه بحاس که سر وی از افلاطون و فلسفه او به دورا هه می‌رسد بکراه همانا بعلند از اندسته افلاطون ریکار بردن اصطلاحات و مرهای او است که به بجه می‌رسد، راه دیگر همانا دنبال کردن بررسی مسکلاتی است که خود افلاطون آنها را برین مسکلات بساحه است این راه دوم برین است سنجش حرهائی که از ارسطو، ناحان و دل، از افلاطون گرفته، در همه عمر، راهنمای تکامل و تحول او است این تحول، همراه با مسرفی و تاریخی است و ما می‌توانیم در مراحل م‌ماون آن، ذات خود ارسطو را بر بساسیم، اما آخربن ساحنه‌های ارسطو بر، به نحوی، نفس و انجان افلاطون را

۱- Mythos یا تلفظ امر و ری Mythe در سب مع ای داسان است در این سفر فردوسی

برویند - امه باسان که از بهلوانان رید داسان

داسان ی‌گفاری که افسانه است و ه از ج لکه «که ه سد» های است این است

با آکادمی « در موضوعاتی که هر دو دس ان با آنها سروکار دارند »
 بسامندی مهم بوده است و از ارمان مقدمه هم که اعضاء دس ادبای
 ریاضی و سازه ساسی، با آکادمی رابطه پیدا میکند اودو کسوس از
 نظرهای دیگرین در طرز کار آکادمی افلاطون مؤثر بوده است و سائر
 این دانشمندان که بررسی‌های جغرافیائی و تاریخی در آکادمی شروع
 مسعود اود کس ارآسا (= ایران) و مصر، اطلاعات دفعی ناحوده
 آن آورده و مساهدات حدس سائله خود و دانشمندان این کسورهارا در
 موضوعات سازه ساسی، با آکادمی افلاطون گرا س داد در ناره
 موضوعات احلافی سر، اود کسوس نظر با حالی داس و مسکل حوسی
 و ریخ، که بعدها برای ارسطوینر مسکل اصلی احلافی سد، دانبر اود کس
 در آکادمی به تحب و بررسی گرا زده سد و افلاطون نیرا به بوسن کانی
 مانند فیل کساند و ناعب سد که کس و کراب و سموسوس و ارسطو
 نیر «در ناره حوسی» کانیائی نوسند ری اود کس در حدس حینه
 نمایان بود و ریاضیات و سازه ساسی و جغرافیا و اریخ را نا مطالعات
 در سکی و فلسفی بهم نبود داده بود و اود کس در چهار موضوع اول
 سارنده و آفریدگار بود

افلاطون مسکلات ریاضی را حوب منمهد و آنها را بطور علمی
 بررسی میکرد و حی مد و انسب ناره نیرین نظر به‌های ریاضی آبرمان را
 سر بررسی کند به سازه ساسی سر بوجه داس و ناحائیکه این علم
 در دسرس اندسه ریاضی بود با آن آسا بود در ناره سربک عاصر
 (نمعی امروری) حی در دوره‌های آخر زندگی سر بر سبهای میکرد
 وامندوار بود سواند برای بقا و بپای حویی آنچه امید و کلس عصر نامنده

بحول روس کارآکادمی افلاطون در دوره ورود ارسطو، و بوسه شدن کتابهایی مانند نازمید و دیت و سوفیست و مرد سیاسی و فیلث، تأثیر زیادی در اندیشه ارسطو داشتند. برای فهمیدن ارسطو و نسبت او با افلاطون، باسی همس دوره های آخر زندگی افلاطون یعنی دوره بعد ارسال ۳۶۹ رادریتر داشت در این دوره، افلاطون به عین حد مفهومها و بروس دنبالک سگ فرود آمده بوجهه داسه اسب واره منسحاب که ارسطو در این جهت ناندسندن بردا حه اسب و برای اسب عداد احاص او حوره کارناره ای گسوده سده اسب

سفر اط بوسه های دوره اول و دوم زندگی افلاطون، در اندیشه حبرهائی که در آسمان و بنا در زمین هسه د، نبود و وعط باسان بوجه داسب، ولی سفر اط کاب نئب، به برون ارنسنداروس، روان فلسفی را روانی مینداند که در اندیشه اندازه گرفتن گسردگی زمین و بررسی راه سبارگان آسمان اسب و در دحبره های بردنك خود بسب کتاب نئب افلاطون سدی اسب برای سبار دادن اسبکه آکادمی افلاطون، بسی بسبار از ورود ارسطو به آجا، به بحفوق درباره حگوبگی ایده ها از نظر ناسنده سیاسی (= اوسولوری) بردا حبه بوده اسب و خود افلاطون، بر رسپهای م طعی و اوسولوری ایده ها را لازم دانسه و راه نکامل بعدی این اندسه ها را بار کرده بوده اسب بحب های ارسطوئی هسحگاه بمسوانسب بندال کتاب **فدون** و بنا **نولسینا** و نظریه ایده ها حاسبکه در این دو کتاب بیان سده اسب، بناند

رابطه افلاطون و ریاضی دانسان بزرگ زمان خود مانند نئب و نئودور و همحس آمدن **اودکس** و ساگردان او به آبن برای همکاری

صورت بیان موضوع آنها ، دوم از نظر محوی و موضوع آنها ، سوم از
نظر زمان بوسه شدن آنها

از نظر صورت بیان موضوع ، منبوان بوسه‌های ارسطورا بدو دسته
بخش کرد یکی آنهائی که برای همگان بوسه است و در بیان یونانی
exoterikos یعنی « برای خارج » نامیده شده‌اند و نسبت آنها بصورت
گفتگو هستند ، دیگر آنهائی که برای درس دادن در حوره محدود و
خوانده شدن میان دوستان و ساگردان بوسه شده‌اند و نام بوسه‌های
akroamatikos یعنی « سندی » نامیده شده‌اند و شامل طرح و
نسخه درسهای ارسطو هستند نسبت به بوسه‌های ارسطو که نامرسته از
ایندسته دوم یعنی سندی‌ها هستند و فقط قطعه‌های کوچکی از بوسه‌های
همگانی او باقی مانده است

از نظر محوی و موضوع منبوان بوسه‌های ارسطورا به سه دسته

بخش کرد

۱ - بوسه‌هایی که نام عمومی از گابون (۱) یعنی افرانامنده

هستند

۲ - بوسه‌هایی که ارسطو درباره فیریک (۲) و علوم طبیعی و

روانسناسی بوسه است

۳ - بوسه‌هایی که اندرونیکوس (۳) آنها را مفیریک ، یعنی

آنچه بعد از « فیریک » بوسه شده نام‌گزاری کرده است

۴ - بوسه‌هایی که ارسطو درباره‌سیاس و اخلاق و اقتصاد بوسه

۱- Organon ۲- Phusikon ۳- Andronikos ار مردم Rhodos

از ارسطو بیان قرن اول نسبت از ملاد رای بخش ن بار بوسه‌های ارسطو را

گردآوری و دسته‌کرد است

بود و افلاطون، حالات انباشتگی ماده منسجم را، رابطه‌های ریاضی بسطی کند درباره نمودها، بسط در حوزهٔ برسکی و اخلاقی - سیاسی، بررسی منسجم و مصالح فراوانی برای موضوعات تاریخ فرهنگ و حقوق گرد آورده بود

ارسطو در دوره‌ای وارد آکادمی شد که افلاطون به بررسی حرئی‌ها رو کرده بود، از آنکه بسیاری از نظر به‌های سیاسی - تاریخی ارسطو با کتاب بوامس افلاطون مطابقت دارد، برمی‌آید که ارسطو از بررسی‌های افلاطون در این موضوعات سر متأثر بوده است اما برای بررسی‌های ریاضی که در آکادمی بسی رواج داشت، ارسطو به اسعداد داشت (۱) و به علاقه‌های بسیار منسجم و رینی اصلی او بسط در حوزهٔ طبیعت ارگانی (= آلی) موجه بود « (۲)

این توضیحات **نگر** برای فهمیدن فلسفه ارسطو بسیار سودمند و حتی ضروری است و آوردن آنها نا این فصل در اینجا از این نظر است که از این حقیقتی فلسفه ارسطو مستقیم داده شود و جای آن در تاریخ فلسفه روس گردد، زیرا اگر این توضیحات **نگر** راهنمای ما، اسد بی بردن به بسیاری از نکات مهم بوسه‌های ارسطو و همچنین دست‌ها کردن این بوسه‌ها بسی دسوار خواهد بود

۴- بوسه‌های ارسطو

بوسه‌های ارسطو را از حد نظر دست‌ها کرده‌اند یکی از نظر

۱- خود ارسطو در کتاب **مناظر** I (= VII) نا این موضوع اسار کرد است

۲- W Jaeger «ارسطو» صفحه ۹ نا ۲

فروسیس (۱) سهراطی ارسطو امکان ابن دانائی، فائده آن ، و
سکحنی را که از آن بدندمآند، بررسی میکند

از ابن کتابهای دوره اول رندگانی ارسطو فقط قطعه‌هایی باقی مانده
که برنی (۲) وهمچ بن نای و بر (۳) گردآورده و بحاب رسانده‌اند
بوسه‌های دوره دوم رندگانی ارسطو عماربندار کتابی نام «درباره
فلسفه» که بصورت گه گگو بوسه‌سده ، بحسپهایی از کتابهای مناظرک
اینک ، سناسب ، فریک نظری ، و حپاساسی که همه آنها ، در اسدوره
بصورت ابتدائی بوسه سده و در دوره سوم کاملاً رسده‌اند

از روی قطعه‌هایی که از کتاب «درباره فلسفه» باقی مانده است
منوان بی برد که ابن کتاب بحس بن بوسه‌های است که در آن ارسطو به
نظر به انده‌ها و نظریه عنده‌های انده آلی انرا دگر فیه وهمچ بن داسان
معروف عاررا کر سیک کرده و به حپان سناسی کتاب ستمه حرده گرفته‌است
یکه دنگری که در ابن کتاب آورده سده همانا موضوع دوآلسم
ایرانی است که بگفته بگر در دفتر اول ابن بوسه آورده سده و گه سده
که بعفده انراسان ، دواصل در کار حپان مؤبراند یکی انردیک با
هرمرد و دنگری اهرنمن ارسطو اسدو را با رثوس یعنی حدای
روسی آسمان و هادس یعنی حدای ناریکی رمن و افلاطون را با
ررینب معایسه کرده (۴) است دراین کتاب درباره فریک آسمانها ،
روان سارگان و فلسفه دین بر بحب سده‌است

۱ - Phronesis گا کتد کتاب اول صفحه ۲۲۹ نادداس سمار ۲
۲ - J Bernay ۳ - I Bywater ۴ - بگر ارسطو صفحه ۱۳۵ - در صفحه
۱۳۷ همین کتاب بگر مگو دکه اودکس و ارسطو هر دو دربار دوآلسم ایرانی
سحن گفته‌اند

وهر کدام ، نام و عیوایی جدا گانه دارند

۵ - بوسه هایی که ارسطو در نارهٔ شعر و دیگر هرهای رسا
بوسه است

بگر در رید گابی ارسطو سه دوره م ما بر تسحنص داده است
دوره داس آموری در آکادمی افلاطون ، دوره چهارگردی ، و دوره
اسادی ، و از این نظر میتوان بوسه های ارسطو را به سه بخش کرد
آبهایی که در دوره ساگردی خود در آکادمی افلاطون بوسه است ،
آبهایی که در دوره چهارگردی یعنی هنگام افامب در آسوس و
تسموس بوسه است ، آبهایی که در دوره اسادی یعنی دوره نارگسبه
آن و ندرس در **توکمون** (= لمسه) بوسه است

در دوره اول ، بگهٔ بگر ارسطو کتابهایی بر وس گه گو
(= دنبالگ) بوسه است که هم از نظر موضوع و هم از نظر سبک بوسه دگی
بر وس افلاطون بوسه شده اند کتاب اودموس (۱) که موضوع آن کم
ناس ، مانند کتاب فدون افلاطون است ، و کتاب پروتربسکوس (۲)
که موضوع آن کم ناس مانند اوسدم افلاطون است موضوع اصلی
این کتاب پروتربسکوس که ارسطو نام نمسون (۳) ساهرادهٔ ورس
بوسه است ، ارس فلسفه ، لروم و اهمیت آن در رید گابی انسان است و
ارسطو ، در این کتاب کوسس دارد نساں دهد که هر کس بحسب افلاطون
بحسبان بگر دسکتب است ، و نس از بحث در نارهٔ دانایی بمعای

۱- Eudemos دوست ارسطو و از مردم حربس قبرس ود است

۲- Protreptikos یعنی وسه ای که حواسد را بسوق مآورد و اورا

رای ندرسین وضوع آن وسه آماد مسکت ۳- Themison

بعضی از بحسبهای کمانهای مافیرك، فیرك، سناسب، واحلاق
 برای سكوماك، وهمچنین بوسههایی دربارهٔ نآر، ناریح ارداد، ناریح
 فلسفه، و ناریح سازمانهای دولتها، وهمچنین درباره روانس اسی، رنسناسی
 و ناریح طبیعی، همه در این دوره سوم بوسه شده اند. نسر این بوسه‌های
 ارسطو منحصر و مهم هستند و برای «سنویدگان» یعنی ساگردان لوکون
 بوسه شده اند.

نس از آنکه سرح فلسفه ارسطو برداشته شود ناید ناموضوعات
 بوسه‌های او آسناد و برای ابتکار دسه کردن این بوسه‌های از روی
 موضوع آنها نادر نظر گرفتن سخنان نگر درباره تحول اندسه ارسطو،
 سودمند است گمته‌سند که بوسه‌های ارسطو بحسب موضوع نه سرح دسه
 بحسب سندی هستند.

از گانوں، مافیرك، فیرك، سناسب و احلاق، درباره سوردنگر
 هنرهای ردا ابتك سرح کواه هر يك از این بوسه‌ها

آ- ارسطو

واژه ارسطو بمعای افراراسب و همه بوسه‌هایی که به مل، افرار فلسفه
 هستند زیر این عنوان گرد آورده شده اند. این بوسه‌ها عبارتند از
 کاتگوریا، نری ارمیناس، آنالونیکا، نونیکا، و دربارهٔ استدلال سوفستی
 روس نسبت که این بوسه‌ها در کدام دوره بوسه شده اند و چه
 کسی آنها را بصورتی که اکنون در دسترس گرد آورده و نام عمومی
 ارسطو نامیده است خود ارسطو در بعضی از این کتابها به کتاب دنگر
 مراجعه داده است ولی این کار بر برای فصاحت و طبعی دربارهٔ زمان بوسه
 شدن هر يك از آنها حدان سودی ندارد؛ زیرا ما لا در کتاب آنالونیکا

سرخ بوسه های دیگر این دوره که حاکی گشته سد صورتهای اسدائی بعضی بحسبهای کانیهای فیریک و احلاق و سناست ارسطو هسد ، درایجا ضروری نسبت بر این بوسهها در دوره سوم رید گانی ارسطو کاملتر سده و صورتی که امروز در دست هسد در آمده اند ضمن بوضوح بعصلی هر یک از بوسههای ارسطو باحائنی که ممکن است گه ه خواهد سد که کدام بحسبهای آنها در کدام دوره بوسه سده اند

ارسطو در دوره سوم رید گانی خود ، نسبت به بررسی بحری واقعیت طبع و سارمانهای احماغان انسانی رو کرده است و اریحهای فلسفی و افلاطونی دور سده است و سنا بحری که اریحهای فلسفی در دوره سوم بر دنبال سده حسجوی اصلهای حد اگاهنه هر گونه واقعیت است که ارسطو آنها را « صور هیولائی » (۱) منامد

نگر منوسد « ارسطو در دوره سوم رید گانی خود به بررسی حرئیات مسردارد و سنا سار قسم ناره ای ار علم بو خود مآورد بررسی در موضوعات علوم طبعی در این آحرین دوره رید گانی ارسطو سنا مندهد که بوجه او کمتر به فلسفه و سنا ر به استورنا (۲) ، بمعای یونانی آن یعنی گرد آوردن اطلاعات و حیر در ناره جهان اسنا و تاریخ و همحین حرئیات طبع و رید گانی بوده است « (۳) در این دوره ، ارسطو و ساگردان اوحی در ناره فهرست نام بریدگان ناریهای المسک و و سناک (۴) سنا کنایهائی بوسه اند

۱- enulon eidos - 2 historia - 3 نگر ارسطو صفحه ۳۴۷ تا ۴۵۱
 ۴- Olympia نام کوهی است در شمال آن و Puthia نامی است که ناحرام Apollon Puthos که معبد معروفی در شهر Delphoi داسه برای آن محل است در این دو محل اردن ناره سنا نعههای و بررسی داد مسد و نام بریدگان راد در فیریست مسکردند و سناحه ای ار رگ رینون سنا سنا افجار نا بها مندادند

آنها یکی است ولی سخن با مفهوم آنها متفاوت است، ملاحظه کنید که هم
 می‌توانند نام حیوان و هم نام حوراء نوزاد حوانات باشد، یعنی سر و سر
 همنامند و حال آنکه مفهوم هر دو آنها یکی نیست

یکنام (۱) حیرهائی را گویند که نام و سخن آنها یکی باشد، مثلاً
 اسان و گاوهر دو موجود زنده نامده مسوند و وی بجواهم روس
 کنیم که سخن یعنی تعریف هر يك از این دو حس است، برای هر دو آنها يك
 تعریف می‌آوریم

باربوما (۲) یا نامی که از نام دیگر گرفته شده، حیرهائی هستند
 که فساد (= حالت) (۳) آنها با نامها متفاوت دارد. لامردانه، اردمرد»
 و دسوری، اردسور (زبان) گرفته شده‌اند I

در بخش دوم درباره «بهم نافر» (۴) گفته‌ها سخن می‌گویند و این
 بهم نافر را بچهار قسم بخش می‌کنند و می‌گویند که حیرهها با ۱- در نامها
 یافت می‌شوند یا اینکه ۲- در نامها گرا شده می‌شوند (۵) و با ۳- هر
 دو و با ۴- هیچکدام مثلاً ۱- سمندی که در جسم نافر می‌شود و یا -
 ۲- اسان که ناسان با آن اسان نسبت داده می‌شود (= در گرا شده
 می‌شود) ولی در هیچکدام از آنها چون حیره حدی گانه نافر می‌شود
 و با ۳- داس که در روان یافت می‌شود و به دست و زبان نسبت داده می‌شود

۱- که در اصطلاح مسرك معنوی و ناکی می‌باشد *sunônuma* سد
 مثالهایی که برای توضیح آوردند و آورد خواهد شد اما الهای حدود ارسطو
 یکی نسبت بلکه از زبان فارسی است راجحه سا نامها که در زبان نوابی هم نامند
 ولی در فارسی نیستند ۲- *parônuma* را موان کم اس مسوق
 رحمة کرد ۳- *ptosis* از ریشه *pipto* می‌آید و هم‌ریشه *padyat*
 سانسکریت و فساد فارسی است ۴- *sumplokê* ۵- واری که ارسطو
 در اینجا کاربرد *hupokeimenon* یعنی رکنس یعنی حیره است که بعداً
 جوهر خواهد نامند

منبوسد که فلان موضوع را در کتاب بونیکا بوصح داده‌ام و در کتاب بونیکا سربه آنالونیکامراجعه مندهد علاوه بر این در هر يك از کتابهای مجموعه از گابون، بحسبائى ناف منسويد که ساگردان و ساگردان ساگردان ارسطو بآنها افروده اند ادك سرح کواه هر يك از بوسنهائى که رو بپم از گابون ونا بران امرورم طوارسطو را مساربند

۱- کانه گورنا (۱)

کلمه کانه گورنا در زبان یونانی بمعنای اساد، نسبت اظهار، بهمبت و گراس اسب خود ارسطو این کلمه را بمعنای « گراس در نازة ناسده ها » (۲) ونا « حس گراس » (۳) بکار برده اسب در زبان لاسی کانگورنا را به **Praedicamentum** معنی اربس گف ی، نعی اظهار و در زبان عربی، معوله نعی گفته سده، بر حمه کرده اند و در هر دو بر حمه سروی نامنده کلمه یونانی ارمان روه اسب بر اسب این کلمه را بهمان صورت یونانی آن، حانکه در زبانهای اروائی بر بگاهداسه د، در فارسی بکار برد، ولی اگر بر حمه آن سروری د ناسه سود منوان آبرا « حس گراس » (۴) بر حمه کرد کاب کانگورنا دارای نازده بحس اسب که به بحس اول آن از خود ارسطو و بس بحس آخر که نام عمومی **Postpraedicamentum** معروف سده، ارساگردان او اسب ارسطو در بحس اول این کتاب، بحسب به سبساندن نام بردا حمه و آبرا سه قسم سمرده اسب « همنام (۵) حمرهائى را گوید که فعط نام

۱- Kategoria - ۲ - kategoriai tōn ontōn

۳- **genē tōn katgoriōn** کلمه حس عربی سد همان **genos** اسب که برین طبعه و کلی برین مفهوم اسب ۴- در وسه های منطقان سرق بر کانگورنا به « احناس عاله » بعد رسد اسب ۵- که در اصطلاح مسرك لفظى حواد سد **homōnuma**

ساده یکی از حشرهای زیر هستند چه؟ با حوهر (۱)؛ حید؟ حو؟
 نسبت به چه؟ کجا؟ کی؟ درجه وضع؟ دارنده؟ چه؟ درجه کار؟
 بدیده؟ چه؟

مثال برای حوهر انسان، اسب، برای حیدی دو درع با سه درع،
 برای حویی سفید، دانمند، برای نسبت دو برابر، نیمه،
 بر رگر، برای حا درآمورسگاه، درنمایسگاه، برای زمان دیرور
 سال نس، برای وضع حواننده، سسه، برای داسن کفس بوسنده
 مسلح، برای کار می برد، مسوزاند، برای بدیرفس برنده سده
 سو ح ه سده

همچنانکه از این گفته ها بتجودی خود و برای خود، به موجب
 (= آری گو) اسب و نه، سالت (= نه گو) و فقط از راه بهم نا و ناها
 با هم اسب که «آری گوئی» (= احباب) و «= نه گوئی» (= سلب)
 برمی خورد هر گفته «آری گو» یا «نه گو» با راست اسب، نا دروع و حال
 آنکه گفته های نه - نایم بهم، نه راست و نه دروع هستند مانند انسان
 با سفید، نامندود، با بروراست «IV

ارسطو در حشرهای دجیم با دهم این کتاب به ساساندن يك يك
 کاتگوری ها می بردارد در ناره حوهر می گوید « حوهر بمعنای
 اولی و خاص، آنست که به دريك حشر نایف مسود و به در بر يك حشر
 گزارده مسود مالا این انسان یا این اسب حوهر بمعنای دومی نوعهای
 حوهر های خاص هستند مثلاً این انسان را از نوع انسان و انسان را
 از حشر حوان می سمریم و از اسرو نوع وحش، حوهرهای دومی

(یعنی گفته مسود گرامر داس است)؛ و یا - اس انسان و یا اس است که به در حیر دیگر نافت مسود و به بحر دیگر نسبت داده مسود در جنس سوم درباره نسبت ها و یا گراس ها سخن میگوید «هر گاه حیری، گراس حیر دیگر نافت یعنی یکی نام و دیگری گراس آن نافت، هر چه درباره گراس در نسبت نباید درباره نام سر در نسبت خواهد بود مثلا ناس انسان، مد وان انسان را نسبت داد (یعنی گراس داد که اس انسان انسان است) و همچنین میتوان گراس داد که انسان، موجود زنده است (۱) پس نافت وان ناس انسان سر (گراس) موجود زنده را نسبت داد، زیرا این انسان، هم انسان است و هم موجود زنده

اماد رحائی که در جنس نامها یکی نافت و میتوان آنها را زیر یکدیگر گذارد، نوع هر نام، نوع خاص آن خواهد بود مگر اگر دو نام حیوان و داس را بگیریم، نافت، دونا، و بردار نوع های خاص حیوان هستند ولی هیچک از آنها نمیتواند نوع داس نافت و نمیتوان گفت که تفاوت دو داس از آنجاست که یکی دونا و دیگری (داس حاربا است) برعکس، در حائی که حد نوع بر یک جنس در آید، مانعی نیست که امتیاز همه آنها (فصل آنها) یکی نافت، زیرا جنس های بالاتر، «گراس» جنس های زیرین، یعنی همه گوناگونهای «گراس»، گوناگونی های نام

III «خواهد بود»

در جنس چهارم میگوید «گفته هائی که «بهم نافت» نیستند

۱ - zōon یعنی موجود زنده و این در اصطلاح حیوان آورد است اما از آنجا که کلمه حیوان در زبان فارسی معنای حار ناس و پرندگان و ماهیها و حشرات و بگای نافرود یعنی معنای خاص نفا کرد است و استیعاف آن ارحی یعنی زنده فهمند مسود است که رای خودداری ارحطای منطقی حای حیوان موجود زنده و سستند

در بحس ده نا نبرده کبات کانگور نا ، ارسطو دربارهٔ « روبرو
 بهادن» (۱) (= معادل)، نسی (۲) (-- بعدم)، باهم (۳) حر کب، و افسام
 آنها سخن گه ه و در بحس نبردهم که آخرین بحس کبات است درباره
 معاهای گوناگون «داسن» (echein) بحث کرده است

در بحس دهم درباره « روبرو بهادن» حین مه و بسد حین ها را
 در چهار معنا « روبرو بهاده» مه امم بحس در معای نسبت که هر
 طرف آن روبروی طرف دیگر بهاده شده است. نمه، معادل دوبرا نراست؛
 دوم صد (۴) ند، صد نیک است؛ سوم بداسن (۵) و داسن (۶) (= عدم
 و ملکه) کوری، معادل نهائی است؛ چهارم آری گه ن (۷) و نه گه ن
 (۸) نسیه است و معادل آن، نسیه نسیه

در بحس نازدهم، بحث دربارهٔ « روبرو بهاده» ها دنبال مسود و نا
 بعضی نسی را از صداد سخن گه ه مسود

در بحس دوازدهم برای واژهٔ « نسی» چهار معنا ذکر شده و در
 بابان بحس، معای نسی برآنها افزوده شده است. اینکه گفته مسود
 که حسی نسی از حمر دیگر است، چهار معنا دارد. نسی، در معای خاص
 و اولی خود، نسیان ده زمان است و در این معنا است که حسی را نبرو
 با کم ه در احریر دیگر مه امم یعنی از حبت زمان نسیراست، یعنی زمان
 (گدسه بر آن) نسیراست. نسی، در معای دوم، نسیان ده دء نظم باب
 حیرها است که بر گسی نسی منلا میان عددها نك، نسی از دو است
 و بودن دوسیه بابن است که نك، بوده داسد ولی نه بر عکس نسی،

۱ - antikeimenon - ۲ - proteron - ۳ - hama - ۴ - enantia
 ۵ - sterêsis - ۶ - hexis - ۷ - kataphasis - ۸ - apophasis

هستد « (۱۸ تا ۷/۱) ارسطویه جوهرهای اولی یعنی حشرهای
 نك ارسس و اهمیت نسبی میدهد و میگوید که اگر آنها ناسد و هیچ حشر
 دیگر نمیشوند ناسد و دربارهٔ جوهرهای دومی میگوید که نوعاً بمیل،
 جوهر براند تا حسیها، و اضافه میکند که بحریوع و حس جوهرهای
 دومی دیگری ندارند ارسطو میگوید جوهرهای اولی و بنا دومی هیچکدام
 در حشرهای دیگر یافت نمیشوند، جوهرهای اولی فردی هستند و دومیها
 عمومی براند مثلاً اگر بگوئیم حیوان، حشرهای نسبی حشری خواهیم
 فهمید تا بگوئیم انسان دربارهٔ جوهر نمیشود از کم تا بیش سخن گفت
 سانهٔ خاص جوهر است که صفات مفاون را میتوان آن نسبت داد
 ولی خود آن، يك و همان است و هیچ حشر دیگر حشر سانه‌ای ندارد
 مثلاً يك رنگ ناسد و ناسر ح و بنا آبی است ولی نمیشوند گاهی سفید و
 گاهی سرخ ناسد و حال آنکه نك مبر میشود گاهی سفید، گاهی سرخ
 و گاهی آبی ناسد ولی همسسه نك و همان مبر است و نك انسان میشود
 حوان تا بر، شمار ناسد است و لی همسسه نك و همان انسان است
 در بارهٔ حندی (poson)، حیوی (poion) نسبت
 (pros ti)، کجائی (pou)، کی (pote)، و همچون درباره
 حالتها یعنی فساد جوهرها یعنی وضع (keisthai) داسن
 (echein = ملك)، کردن (poiein = فعل) تدیرفسن تا
 کسندن (paschein = افعال)، در نحسهای سس ناده، نجب
 مسکند آوردن سحسان ارسطو دربارهٔ اس کاگوریها که بعضی از آنها
 کاگوری بمعنی دفعی آن هستند، ضروری نسبت و ضمن فضاون دربارهٔ
 کاگوریهای ارسطو، ناسن نکه، اشاره خواهد شد

حرکت سس قسم سمرسد سده اسب که دویدو «روبروی هم نهاده» (= معادل) هسه د رائنده سدن وازمنان روع (= کون وفساد) افرانس وکاهس (= بعبر کمتی)؛ دگرسدن (= بعبر کتعی)؛ وجاهاسدن (= افعال)

در بحس نابردهم درباره معاهای م ماون «داسن» سخن گفته سده که همان معاهاتی اسب که ابن کلمه در زبان فارسی دارد

۴ - نری ارمیناس

کتاب نری ارمیناس (۱)، بوسه کونا هسب که سسار سجدده و دسوار بوسه سده و دازای چهارده بحس اسب در سح بحس اول ابن کتاب ارسطو؛ درباره نام (۲) کلمه، (۳)، آری گهن (۴)؛ نه گهن (۵) فسه (۶)، و گفته (۷)، بحس مکنه وهر نک از آبهارا مسه اساند صوبها (۸)، زهرهائی (۹) ارباناب (۱۰) روان هسه بد و صوبهای بوسه، زمرهای صوبهای گهن سده اند صوبها، حواه گهن و حواه بوسه، برای همه (برادهای) انسان نکی بس بد، گواه که حودن اربان

۱- Peri Hermēneias وعلی سنا درسفا نام ابن وسه ائله ااره و فروعی درسر حکم درارونا احوال فصانا رحمه کرد اد ۲- onoma ۳- rhēma ۴- kataphasis ۵- apophasis ۶- apophansis که در لبع بمعای «اطهار» اسب ۷- logos در اسجا بمعای گفته اسب که وعلی قول وسه اسب همی وار را ارسطو بمعای سخن دلیل و بعرف بعنی حد س نکا برسد اسب ۸- phonē منطعمان سرفی بحای صوب لفظ بوسه اند که بمعای سرن اندا حس حبری اسب اردهان حواه آن بحس وار اسد حواه هسه حرما بعسم صوب نالفظ نه نام وکلمه در وسه های فیلسوفان فرو ووسطی بعربی نالاسی سرت آمد اسب وعلی سنا در داسنامه علی منبوسد «هر لفظی معرد نایام بودنا کس نا حرف وبناری نام را اسم حواند وهر کس را حوان فعل حواه بد و منطعمان کلمه حواند و اسم وکلمه هر دورا بمعنی نام ود» حواجه صبرالبدین طوسی سرن در اساس الافیناس کلمه را اصطلاح منطعی فعل مسامد ۹- symbolon ۱- pathēma

در معایب سوم، نشان دهندۀ هر گونه نظم است مگر این که علمای در هندسه که
 نقطه و خط، نسبت از فاصله‌ها و مسئله‌های هندسی هستند. نسبت در معایب
 چهارم نسبتی است که در ریاضیات و نامحدود مبروری است مثل مردم کسانی را
 که محترم دارند نسبت از خود می‌سوزند و بنا بر آنکه می‌گویند اینها نسبت
 از کسان دیگر، در دل ما حاد دارند اما این معنا از سه معایب بالاعراب در
 است

علاوه بر این چهار معایب، واژه (۱) نسبت در یک معایب دیگری
 مبرور می‌باشد یعنی یک انسان شرط نسبی است که آن
 انسان، هست، یعنی نسبت یک حصر نسبت از حصر است که آن
 هستی را گزیند می‌دهد

در بخش سیزدهم درباره «ناهم» سخن گفته‌اند. حصرهایی که ناهم
 هستی ناهم‌اند، ناهم‌اند زیرا هر یک از آنها نسبت با نسبت دیگری نیست
 این ناهمی، در زمان است حصرهایی را به طبع «ناهم» می‌نامیم که
 هستی یکی ناهمی دیگری همراه ناسد بدون آنکه علت آن ناسد می‌باشد
 دو برابر و نیمه، ناهم‌اند، یعنی اگر دو برابر، ناهم‌اند، نیمه است،
 هستی دارد و هم‌چنین برعکس، ولی دو برابر، علت نیمه و نیمه علت
 دو برابر نیست - نوع‌هایی که در یک حصر در می‌آید، ناهم‌اند
 ناهم‌گان، روندگان و ساگران همه ناهم، انواع حیوان هستند
 در بخش چهاردهم، درباره حصر کتب معنای کلی سخن گفته‌اند و

۱ - از آنجا که در نوسه‌های منطقی ارسطو - چنانکه ضمن خلاصه کتاب ری
 ارمیناس آورد خواهند نام و کلمه بدو معنای معنی مبرور است و این است که
 برای رحمة گفتار ارسطو - مفهوم کلی هر دو آنها برابر است و این است که
 می‌توان «وار» را نگارند که نسبت است و نام و کلمه - نوع‌های آن هستند کمی‌تاس
 لزوم این است که روس خواهند شد

در باره نام (= موضوع) بکار می‌رود کلمه بیسند و ساند می‌تواند آنها را «کلمه نامعین» نامند

گفته، صوی اسب هجائی که هر بحس آن حدا گانه معنا دارد ولی نه، «آری گو» اسب و نه «به - گو» هر گفته، فسه بسب و فقط گفته‌ای که راست با دروع ناسد، فسه نامنده مسود م لا دعا، بك گفته اسب ولی در باره آن می‌توان گفت که راست اسب یا دروع

فصه با ساده اسب نامر کب بحسین قسم فصه ساده، آری گف ن و نه گف ن ساده اسب آری گف ن (= ابحان) یعنی گف ن اد که خبری خبر دیگر اسب نه گف ن (= سلب) یعنی گف ن اد که خبری خبر دیگر بسب در هر فصه ناند کلمه‌ای آورده سده ناسد و کلمه بحسین بحس لارم هر فصه اسب، م لا انسان، بی آنکه هست با بود و با خواهد بود و با خبرهای دیگر از این نوع نآن افروده سده ناسد، فسه بسب

از آنجا که بعضی نامها، کلی (۱) و بعضی دیگر حرئی (۲) هستند لارم می‌آید که فصه‌ها بر گاهی کلی و گاهی حرئی ناسد مراد من ار کلی، آنسب که می‌تواند طبعاً صفت نامهای بسیار ناسد و حرئی آنسب که بحس ناسد می‌تواند انسان، بك نام کلی (= اسم عام) اسب ولی سغراط، نامی حرئی (= اسم خاص) اسب

از بحس سبم ناسد بحس چهاردهم که آخرین بحس این کتاب اسب

۱ - katholou - ۲ kath hekastou یعنی نه بهایی یعنی بك و در اصطلاح ارسطو یعنی خبری یعنی فردی وار کلی دفعی اسب ولی بحای خبری بهر اسب وار «بك» علم سود

روان که این صوینها رمن های آنها هسد و وهمجنس حبرهائی که اس نادراب همانندها یعنی صوینر های آنها هسند ، در همهٔ اسامیها یکسان اند

نام ، صوینی اسب هجائی که دارای معای فراداری اسب ولی اساره ای برمان ندارد و هجیک اربحسهای آن بطور جدا گانه مع اندارد مینگویم فراداری، اراد رو که هنج حبره بطنع جود ، نام نسیب مگر و فی که رمرسود ، ربرا میلاصوینهای حیوانات ، حی آنگاه که مع ائی داسه ناسد نر، نام نسیبند « نه - انسان » ومانند اد پانیر ، نام نسیبند ومن واره ای (۱) نمی ساسم که نا آن ادگونه حبرها را که نه واره « نه - گو » هسند و نه ، گه ه ، نامگراری کم و ساند و ان آنها را « نام نامعین » نامند « نهوسگ » ومانند اد پانیر نام نسیبند بلکه **فماد** نامها هسند سانی فیدها ، همان سانی نامها اسب نا این تفاوت که وادها همراه نا « هسب » نا « نود » نر ، نه راسب و نه دروع اند و حال آنکه نامها اگر نا این حبرها همراه ناسد ، ناراسب و نا دروع اند

کلمه، آسب که بمعنای خود مع ای زمان را نر مینا فراند، میلارنج (۲) نام اسب ولی « مینر جد » کلمه اسب، ربرا بمعنای آن، هسینی کوینی آن نر افرورده سده اسب ولی گفته هائی ما د « نه - مینر جد » و نا « نه - می حسند » (۳) نا آنکه بمعنای آنها مع ای زمان نر افرورده سده اسب و همسبه

۱ - رای ا که مان کلمه معنای خاص یعنی **rhēma** تا کلمه معنای عام اسما سواد در این کتاب حنا که نسی اران نر گفته سد نر ای کلمه معنای عام که شامل نام و گفته و حرف و فعل اسب اصطلاح واره کاربرد سد و حواهد سد
 ۲ - ارسطو کلمه **hugheia** یعنی « می بندرسند » را آورد که در فارسی نسیوانگفت
 ۳ - ارسطو کلمه **ou kamnei** را که سوم شخص زمان حال **kamnō** یعنی نسیما بودن اسب نا حرف یعنی **ou** آورد اسب حسن فارسی نر همین معنای بود

ناهم‌سماری، حسب و ناهم‌سماری کامل (۱) و نا کامل (۲) کدام است؟ س
 ناسد گه سود که مراد از آن که نك حد در كل حد دیگر بهمه هست یا
 نسبت، حسب و مراد از آن که نك گراس «همه‌ای» (۳) است ناه، کدام است
 نس گزاده (= مقدمه) گه های است آزی گونا به گو که حر
 منهد که نك حر، حر دیگری هست، نانس این گفنه، نا کلی است یا
 حرئی و نا یا معن مراد من از کلی گفنه‌ای است در باره « همه » و یا
 «هتکدام» نك نام حرئی گه های است در باره «رحی» یا «نه-رحی»
 و یا «نه- همه» از نك نام نامعن گه های است که اساره‌ای به کلی نا حرئی
 بودن ندارد مثلاً که «حرهای منصاد موضوع نك داس هست» و یا
 از که «حوسی، همان نك نسب»

نس گزاده نرهای (= نسان دهنده) نانس گزاده نالکسکی
 تفاوت دارد، ندر سان که در اولی، یکی از دو قصه معادل، ندر فیه مسود
 ولی در دومی نرسند مسود که کدام نك از دو قصه معادل ندر فیه
 است

مراد من از حد، آنست که نس گزاده ها نآن تحلیل سدنی
 هستند، یعنی گراس (= محمول) و آنچه گراس در باره آنست
 (= موضوع)، با افزودن و نا نراسن (فعل) بودن و ناسودن
 « ناهم‌سماری» (= نانس) گه های است که در آن، نا گزاردن
 حرئی، حرهای دیگر، حر آنچه گزاده سده، بطور لازم و ناعسار حر
 بودن آن، همراه ناسد، یعنی برای آن که این همراه آمدن لازم سود
 سازی به حر دیگری ناسد

ارسطو دربارهٔ اقسام قضیه‌ها بحث میکند و از «روبرو نهادن» (= معادل) آنها سخن می‌گوید و ممکن (۱)، و ناممکن، لازم (۲) و انعافی (۳) را توضیح میدهد از آنجا که همهٔ این بحثها در کتابهای دیگر همین مجموعه از ۱۳ دون تکرار شده اند؛ آوردن آنها در اینجا لازم نیست

۳- آنالوتیکا

ارسطو دو کتاب، **آنالوتیکا** (۴) نوشته اسبویکی را نام بخش من آنالوتیکا و دومین را نام دومین آنالوتیکا نامیده است کلمه آنالوتیکا کارارد عربی بحالینان ترجمه کرده اند که درست است کتاب بخش من آنالوتیکا دارای دو درو است درو اول ارسطو دوسار گفتن است که موضوع این کتاب همانا، برهان (۵)، و دانش برهانی است، به ساساندن نس گزارده (۶) (= مقدمه) و حد (۷) و نهم شماری (۸) (= فناس) می بردارد و ارفسمها، سخنها، و حالتهای «نهم شماری»، به بعضل سخن میگوید

» در اینجا باید گفته شود که مراد ما از نس گزارده، حد، و

۱ - *dunaton* - ۲ - *anankation* - ۳ - *endechomenon* - ۴ - *Analutika* یعنی ارفم بار کردن - ۵ - کلمه ای که ارسطو تکرار کرد *apodeixis* است که معنای «سان دادن» است منطق و بیان سرفی اس کلمه را عری کرد او دو طبعس نوشته اند و آنرا برهان ترجمه کردند - ۶ - *protasis* که در لاسی *praemissa* ترجمه کرد اند درست معنای نس گزارد یعنی گزارد (= قضیه) است که نس از قضیه دیگر آورد سند است - ۷ - *horos* - ۸ - *sullogismos* از فعل *sullogizō* یعنی اهم سمردن گرد آوردن در اندیشه یعنی حد خبر را نهم اندیشه آوردن این کلمه را در آلمانی *Zusammenrechnung* که همان نهم شماری است ترجمه کرد اند نوعلی بردحای که حکونگی کار فناس را شرح میدهد گرد آمدن دو عده را افسران بنامد از اس بعد رای اصطلاح فناس نهم شماری و برای حکونگی کار آن اهم سمردن میگویم

اسب و (حد) دیگری را در بر میگیرد و همجنس (حدی اسب) که در میان
 (دو حد دیگر) نهاده شده اسب مراد من از کرانه آسب که (حد)
 دیگری را در خود دارد و هم آسب که در (حد) دیگر نهفته اسب ، مثلا
 اگر هر «ب» ، «الف» ناسد و هر «ح» ، «ب» ناسد لازم میآید که هر «ح»
 «الف» ناسد و همجنس اگر هم «ب» ، «الف» ناسد و هر «ح» «ب» ناسد
 لازم میآید که هم «ح» ، «الف» ناسد (« الف » و «ح» کرانه و «ب»
 میانگین اسب)
 مراد من از کرانه بزرگ آسب که (حد) میانگین در آن نهفته
 اسب و کرانه کوچک آسب که بر (حد) میانگین در میآید «
 (I ۲۵ b ۲۶ تا I ۲۶ a ۲۴)

در بخش های چهارم نهمین همس دفتر، ارسطو، شکل های سه گانه
 نهم سمردن (= افران) را شرح میدهد بدون آنکه از شکل چهارم
 که به شکل حال موسی معروف است، نام برد در بخش های هشتم نهم
 و دوم دوباره به بحث دربارهٔ جهت های فصا می بردارد و در بخش نهم
 و سوم به نظریهٔ اصلی خود دربارهٔ نهم سماری بر میگردد و میگوید که
 هر گونه نهم سمردن (= افران) در سه شکل اصلی صورت میگیرد و
 این سه شکل بر، بصورت کلی شکل اول بر گرداندنی هستند
 در بخش نهم و چهارم به سرابط درست بودن «نهم سماری» اشاره
 میکند و میگوید که در هر «نهم سماری» نهمی یکی از نهم گرا رده ها،
 آری گو ناسد و نا کلی ناسد، با دوان دوان گرا رده رانه نسخه رساند
 و در بخش نهم و پنجم، شرط سومی بر آن مافزاید و میگوید که دو
 پس گرا رده باید رویهم شامل سه حد ناسد و نهم نهم از بخش نهم و

«ناهم‌سماری» آنگاه کامل است که برای آسکارسیدن لر و م د بجه،
 ماری به حیدرنگری حر آنچه در آن گرا رده سده، ناسد «ناهم‌سماری»
 با کامل آنسب که به نك نا حیدر دیگر نمارداسنه ناسد، گوا که این
 خبرها در نس گرا رده‌ها بهینه ناسد
 گفس ا د که کل نك حد در حد دیگر بهینه است و گفس است که
 نك حد بطور کلی گرا رس حد نگری است، یکی است آنگاه که در
 موضوع، بحسی با ف بسود که حد دیگر و ا ن گرا رس (= ماحمول)
 آن ناسد، مگوئیم که آن موضوع بطور کلی در حد دیگر بهینه است «
 (بحسب آنالونیکا a I/۲۴ تا b ۳ I۲۴)

در بحس دوم همین دو را اول ک اب آنالونیکا، ارسطو، اساره کونا هی
 به جهت، کیفیت، و کمی و صبه‌ها و هم‌حس «گرداندن» اقسام فصا نا
 می کند و سس در بخش چهارم سرح سکل‌های «ناهم‌سماری» می بردارد
 و حس مگوید «ا ک و ن م و ا ن م نگوئیم که «ناهم‌سماری» بجه و سله،
 حه و ف، و حگونه صورت مگیرد بعدها در باره برهان سحن حوا هم
 گف ولی «ناهم‌سماری» ناسی نس از برهان دررسی بسود ر برا کلی بر
 است، ر برا برهان فسمی «ناهم‌سماری» است ولی هر «ناهم‌سماری» برهان
 نسب « در باره سکل اول حس م و نسد

« هر گاه سه حد، طوری بهم نسب داده بسود که آحری کلا در
 میانگن، و میانگن، کلا در اولی بهینه ناسد، ناسد، آنگاه دو کرانه
 (۱)، بطور کامل، ناهم‌سمر دبی (۲) حوا ه د بود
 مراد من ازمیانگن (۳)، حدی است که حود در (حدی) دیگر بهینه

حس میگوید « خطای برهان حد حور است یکی از آنکه استدلال، صورت باهم سمازی را نداشته باشد، دیگر آنکه نسبت گزارده‌ها کمتر از چیزی که باید ثابت شود ساخته شده باشد، سوم آنکه نسبت گزارده‌ها بوسیله دمج سه‌سازنده شود

اما همچنانکه از آنها مصادره مطلوب اول، نسبت از آنجا که طبع بعضی حرها حس است که وجود سناح می‌هستد و بعضی دیگر فقط بواسطه حرها دیگر سناح می‌هستند، پس اگر کسی بخواهد چیزی را که وجود سناح می‌نست، وجود سه‌سازنده، آنگاه (خطای او) مصادره مطلوب اول نامیده می‌شود. این خطا، یا از آنجا می‌آید که فاصله‌ی را که باید ثابت کنیم، اصل موضوع نگیریم و نماند که آن فاصله را بوسیله فاصله‌های دیگری که خود باعتبار آن ثابت شدنی هستند، اثبات کنیم. مثلاً اگر «الف» بوسیله «ب» و «ب» بوسیله «ح» از آن سود ولی اثبات خود «ح» فقط بوسیله «الف» ممکن باشد، آنوقت خطای ما مصادره مطلوب اول خواهد بود کسانی که گمان می‌کنند (ناحس راونه‌های متعادل داخلی مساوی) می‌توانند دو خط موازی ترسیم کنند، بوجه ندارند که اگر دو خط موازی یافت می‌شد حس راونه‌هایی معین نمی‌توانستند که بوسیله آنها دو ان نشان داد که دو خط موازی هستند» (۲۷ b II/۶۴ تا ۶۵ a۷)

ارسطو، پس از شرح بسیر خطاهای استدلال، در شرح بخش آخر دفتر دوم توضیح قواعد استعراء و تمیل می‌برد. در آغاز بخش نسبت و سوم، استعراء را چنین تعریف می‌کند «فراهم آوری (۱) (= استعراء)

سجّم نا نایان دفسر اول ، روس ساحن نسس گر اژدها واد جان درسب
 کرانه‌های بزرگ و کوچك و نكار سس ن این روس دربارهٔ فصانای گوناگون را
 سرح منهد و اساره منكند كه روس دو بحسی نعی بحس کردن هر
 حس ندوبوع و هر بوع بندو قسم و هر قسم بندر فرد، برای سناح ن مفهومها
 کافی بسب در بحس‌های سی و سه ناحپل و سه، بسجه‌های رسب و نادر سس را
 كه مسوان از نسس گراژده‌های درسب و نادر سب گرب، سرح م دهد
 و در نایان این دفسر درباره فصنه‌های معانل سحن منگوید

دردو ردوم، ارسطو، بحسب دربارهٔ محمصا «ناهم سماری» بحس
 منكند و منگوید كه ارنك نسس گراژده مسوان نسس ارنك بسجه بیرون
 آورد و هم بحس از نسس گراژده‌های نادر سب سس مسوان به بسجه درسب
 رسند در بحس‌های هس م ادهم دفسر دوم، ارسطو، دربارهٔ «گرداندن ناهم
 سماری» حس منویسد «گرداندن (۱) نك «ناهم سماری» همانا بحس
 دادن بسجه اسب به عكس آن و ساحن ناهم سماری به بحوی اسب كه نا
 کرانه بزرگ، از آن حد ممانگن ، اسد و با اد كه ممانگن از آن کرانه
 کوچك ناسد؛ وا گر بسجه گردانده سود لازم اسب كه نکی اردو نسس
 گراژده‌ها، گردانده، و دیگری رد سده ناسد و گربه بسجه نافی خواهد
 ماند گرداندن، گاهی گرداندن بسجه به بعضص آن و گاهی به صد
 آن اسب بعضص «همه» بوسله «به- همه» و با «بحی» و صد «همه»
 بوسله «هبح» و صد «بحی» بوسله «به- بحی» نایان مسود «

II/۵۹ b۱-۲۴

در بحس سابردهم دفسر دوم، ارسطو، دربارهٔ مصادره بمطلوب اول (۲)

۱- antistrephe-۲ to anteisthai to ex archês- می از اصل برسدن
 كه اصل حسب

میلاد (۱) اگر بند، «الف»، و دسمی با همسانگان «ب»، و دسمی سمر و دیمان با حواریان «ح»، و دسمی عربویان با ده‌هزاربان «د» باشد اما آن‌سکه «ن»، «الف» است یعنی دسمی با همسانگان بد است بوسیله‌ایسکه دسمی سمر و دیمان با حواریان بد بوده است، بمثل است؛ « (۳۷ b II/۶۸ با ۶۹ a)»

کتاب آنالوژیکی دوم سردارای دود فر است در دو راول این کتاب نظریه سانسائی ارسطو که کم بانس همان نظریه عمومی با هم سماری برهائی است، آورده شده است و ارسطو بنس از بررسی اصول «بهم سماری علمی» بوضوح مینهد که همه سانسائی‌های ما از «بهم سماری» گزیده‌ها بدست می‌آید و «بهادها (۲)» که خود، اصل بواسطه هر گونه «بهم سماری» هستند؛ اما نماند براند ارسطو در این کتاب روس می‌کند که «بهادها» گاهی اکسوم (۳) یعنی اصل از رنده (= اصول معارفه) و گاهی «در بهاد (۴)» یعنی فرصه هستند «بهادها» با سخن‌ها یعنی تعریف‌ها، يك حمر بنسید و هر سخن (۵) بر ساد يك آکسوم و یا يك «در بهاد» گزارده شده است سخن، گاهی «همه‌ای (۶)» یعنی تعریف کلی است و گاهی «برای خود (۷)» یعنی تعریف حرئی است

در همس دو راول، ارسطو سخن را دو قسم می‌سمرد انعافی ودائی، و در باره سانسائی «بناد» حمرها و «برای حه» و «حرا» و همجنس افسام

۱ - مال از خود ارسطو بنس ۲ - thesis ۳ - axioma از رنده axiōn
 یعنی از رس دادن سانسه دانسن و در اصطلاح اصل با بهاد ای است که از رس آن
 همسکی است ۴ - hupothēsis ۵ - logos ۶ - kata pantos که
 در لاسی de omne ترجمه کرد اند ۷ - kath auto که در لاس per se
 ترجمه کرد اند

یافاس از راه آوردن حیری نسوی حمردنگر، حمس است که میان يك
 کرانه ممانگس، بوسله کرانه دیگر نسوی بر فرار سود، مالاگر «ب»
 میانگس «الف» و «ح» ناسد، نسجه گرون بوسله «ح» که هر «الف» ،
 «ب» است، فراهم آوری است فرص کم (۱) «الف» یونانی ، و «ب»
 فیلسوف، و «ح» هر اکلمب و نارمنند و سهراط ناسد، نس گزاردهای ما
 حس خواهد بود هر اکلمب و نارمنند و سهراط، یونانی هس د ،
 هر اکلمب و نارمنند و سهراط فیلسوف هس د، و نسجه آنها نسوی گون
 انکه نس یونانان فیلسوف اند، فاس اسعرائی است، یعنی بوسله یکی
 از کرانهها نسوی میان کرانه دیگر و میانگس بر فرار کرده ایم مال
 دیگر آهن و مس و زر و سیم فلراند ، آهن و مس و زر و سیم از آن
 سگن براند نس فلر از آب سگس بر است در حائی که مفهوم
 میانگس ناسد، ناهم سماری (= فاس) بوسله میانگس انجام مسود ،
 در حائی که میانگس ناسد، ناهم سماری بوسله فراهم آوری انجام مسود
 در يك معنی، فراهم آوری (= اسعراء)، معادل ناهم سماری (= فاس)
 است زیرا ناهم سماری، بوسله مانگس نسان میندهد که کرانه بررگ در
 ناره کرانه کوحك نکاز رفسی است و حال آنکه فراهم آوری بوسله کرانه
 کوحك نسان میندهد که کرانه بررگ در ناره میانگس نکاز رفسی است «
 (۱۵ b II/۶۸ تا ۳۵ b ۶۸)

در حس نسب و چهارم در ناره نمیل حس م و نسد « در حائی که
 ناواسطه حدی که سینه کرانه کوحك است، گفته سود که کرانه بررگ
 در آن حد میانگس است در آنجا (اسدلال ما) نمیل خواهد بود

ارسطو، پس از آوردن تعریف «ناهم سماری» که نا کمی بقاوت همانست که در آنالوگای اول آورده بود (۱)، حسن میگوید هر گاه «ناهم سماری» اربنس گرا درده های راست و اولی آغاز سود و نا اربنس گرا درده های که ساد آنها بر سانسائی های راست و اولی گرا درده سده، آنگاه «ناهم سماری» را برهان (یعنی بیان دادن) می نامند «ناهم سماری» که اربنس گرا درده های احممالی (بعی آنهائی که احمال دارد راست و اولی ناسند) آغاز مسود و به نتیجه میرسد، ناهم سماری دبالکسکی است

پس گرا درده های راست و اولی آنهائی هستند که نفس بدرسی آنها ارجود آنها است و ارجو های دیگر نمی آید عمده ها و سدا رهای همه مردم و ناسر آنها و با عمده همه دانا نان و ناسر آنها و حبی معرو و رین آنان، همه، پس گرا درده های احممالی هستند «ناهم سماری» که از سدا رهای که نظر محمل می آید ولی محمل ناسند آغاز میکند، حدلی (۲) است « ۲۶ a ۱ ۲۳ b ۱ »

ارسطو پس از این معدمات، نمونه هایی از «حا» ی گه ها و گفازها آورده است و در دفتر چهارم تا پنجم درباره نوع و خاصه، سخن گفته است و در دفترهای سیم و هفتم نظریه عمومی تعریف را که کم نا پس در زمینه همان توضیح آنالوگای دوم است، شرح داده، و از او احر دفتر هم م نانا نان دفتر هشتم روس نکار سنس انان دبالکسکی را توضیح میدهد

آنکه ارسطو این نوسنه را بونکا نامیده است از اینجا است که همه

(۱) بکا کسید به صفحه ۱۳ (۲) *eristikos* از رسته *erizō* بمعنای سرد کردن سرد کردن کسی گرفتن آمد است و بمعنای اصلی آن سرد و سله وازها است

خطاهای با هم سماری بحث میکند و تعاون دانس و سمدار را یادآوری میکند

در دفتر دوم کتاب آنالوینکای دوم بطریقه کلی تعریف را بیان میکند و هر تعریف را در مقابل نیکی از چهار تیرسز زیر مینداند آیا حق من است؟ حرا حق من است؟ آیا هست؟ چه هست؟ و سپس به تعاون تعریف و امانت اشاره میکند و اقسام علت و رابطه علتها و انگیزهها (۱) را روس میکند

آوردن، خلاصه این کتاب در اینجا ضروری نیست زیرا موضوع آن ضمن شرح منطوق ارسطو آورده خواهد شد

۴- نوینکا

کتاب نوینکا (۲) دارای هشت دفتر است در دفتر اول این کتاب ارسطو میگوید «هدب ما در این نوسنه، نمدا کردن روسی است که با نکاز نسین آن نموان در باره هر گونه مسکل عرصه شده، بحث کرد، ما باید از نینس گزاردههای احتمالی شروع کنیم و خبری که خلاف آنها است نگوئیم؛ و همجنس بحسب ناند نگوئیم مراد ما از «ناهم سماری» بحسب و گونا گونهای آن کدامها هستند تا آنکه نموانیم بی نبریم که «ناهم سماری دنا لکنسکی (۳)» که موضوع بررسی این کتاب است، چگونه است» (نوینکا ۱۸ a تا ۲۲ a ۱)

(۱) آوردن انگیزه جای علت ضروری نیست ولی آوردن انگیزه بجای معلول ضروری است زیرا کلمه معلول در فارسی معنای خبری بر کار برد مسود و مثلا شمار را بر معلول میگوید (۲) Topika (۳) ارسطو وار دنا لکنسک را بمعنای افلاطونی آن نکاز نسینی رد بلکه هر گونه گفتگورا که برای روس کردن نك و صوع است شرط آنکه معطله با سفظه ناسندد الك نك منامد وارا مرو نرحمه د الك نك ه جدل حنا نکه بوعلی و معطمان سرفی نوسنه اند درست نیست

بدرود گفتم نکند، و با ۳- اورا دحار مافص کند، و با ۴- اورا وادار کند که دس ووربان را رعایت نکند، و با ۵- ناحار سود که نك واره را حدنارست هم تکرار کند « (۱۲ b ۱۶۵ ۱۶۵ b ۲۳۳) »

در بخش‌های چهارم تا آخر بخش نهم کتاب، دربارهٔ حج‌ونگی این پنج قسم استدلال بحث میکند و در بخش‌های شانزدهم تا سی و سوم نشان میدهد که چگونه می‌توان از این خطاهای استدلال دور ماند و با گرفتار آنها نرسد در بخش سی و چهارم که آخرین بخش این کتاب است اشاره‌ای به نتایج بخش‌های این کتاب میکند و تاریخ کوتاه این فن یعنی رد استدلال سوفیستی را یادآوری می‌کند

ب - متافیزیک

تا آنکه اندرونیک (۱) ۷ و آن متافیزیک را برای نوسه‌هائی نگارنده که ارسطو «بعد از متافیزیک» نوسه‌اسب ولی بررسی‌های دیگر و دیگر ارسطو سناسان نشان میدهد که نسی از بخشهای مجموعه‌ای که نام متافیزیک معروف شده نسی از بعضی از بخش‌های متافیزیک نوسه‌سده‌اند، و از این گذشته همهٔ بخش‌های متافیزیک و متافیزیک سردرنگ زمان نوسه‌سده‌اند و نوسه‌های ارسطو نوسه‌سده دیگران، نوسه‌سده‌ای که اکنون در دست نسی در آمده‌اند، زیرا اگر ۷ و آن فهرست‌هایی را که مورخان باستانی فلسفه از نوسه‌های ارسطو نسی داده‌اند، در نظر آوریم می‌تسیم که

(۱) Andronikos از مردم Rhodos از ارسطو نسی اول نسی از میلاد است که نوسه‌های ارسطو را برای نسی نبارگردآوری کرد و هر نوسه از آنها را نوسه‌سده‌سده نسی در آورده و برای هر مجموعه عنوانی ایجاد کرد است بعضی از نوسه‌های ساگردان و ساگردان ساگردان ارسطو نسی در این مجموعه‌ها آورده شده‌اند

آن برای شخص دومی‌های هر سخن و هر بهاده و هر يك از احراء گفته
و گفتمار است

۵- درباره استدلال سوفیستی

این نوسه که منسوب آنرا در ربهیم نوسکاسمرد، دربارهٔ استدلال
سوفیستی (۱) است که بگفته ارسطو فقط « رد کردن » است ولی
« باهم‌سماری » و برهان نسبت ارسطو توضیح میدهد که « رد کردن » در
گاهی ظاهری، یعنی سوفیستی است و گاهی اصل است و اضافه میکند که
گفتماری استدلالی چهاربوع است با آورنده (۲) است، یا دنبال‌کننده
(۳) است، یا آرماس که ده (۴)؛ و یا حدلی (۵) است « استدلال، و بی
آورنده است که از اصل‌های خاص هر يك از آگاهی‌ها (۶) آغار کند
به اربدار کسی که طرف گفتماری استدلال دنبال‌کننده است که از
بندارهائی که بدین‌همگان است آغار کند و بنا بر آن‌ها را آسکار سازد
استدلال آرماس که ده، از بندارهائی که ظاهراً حقیقت دارند و طرف
گفتماری گمان می‌کند که دربارهٔ آن‌ها داس دارد، آغار می‌کند استدلال
حدلی است که با عمار بندارهائی که فقط ظاهراً بدین‌همه سده‌اند ولی
حقیقتاً بدین‌همه نیستند، بنحیه‌نگرد « (۳۸ a ۱۶۵ تا b ۱۶۵)
ارسطو، پس از یادآوری آنکه چهار قسم اولی استدلال را در کتابهای
آنالوژیک و اپوینکا بررسی کرده است، به شرح استدلال سوفیستی
می‌پردازد و می‌گوید « هدف همهٔ کسانی که میخواهند در رد نوسله
گفتماریور شوند است که یا ۱- گفتهٔ طرف را رد کنند، و یا ۲- او را

(۱) Peri sophistikôn elenchôn (۲) didaskalikon (۳)
dialektikon - کم نامس همان دنبال‌کننده ر و ن و روس یا مات امستقیم است و نه
دنا لکسک افلاطونی (۴) peirastikon (۵) eristikon (۶) mathêmatos

مجموعهٔ مفاسدك حبانكه آندرونك گرد آورده و در باب حروف الفبا یونانی، از آنها ا نو بحس کرده است، مجموعه‌ای «سرهه کرده» است دیگر، نشان داده است که این مجموعه شامل بحهائی است که بسیاری از آنها نمک دیگر نیستگی ندارند راس، از سطوساسی نامی انگلیسی، با در نظر گرفتن سه هادان دیگر، بحسهای آنها و نما و گاما و انستون راینکسنه، بحسهای ربا، انا، و نما راینکسنه و دو بحس مو، و نو راینکسنه سمرده و همهٔ این بحسها را علاوه بحس نو، حرهٔ کبابی دانسه که خود از سطوسنظم کرده و برای درسهای خود دربارهٔ «مفاسدك» نگارنده است در لاندن کبابی جدا گانه است ولی منبوان آنرا سر حرهٔ همی «مفاسدك» سمرده، ولی دفری که بحرف آلهای کو حاك مسحص سده و هم بحس دو دفری دئما و گانا را منبوان آنرا «مفاسدك» جدا دانسه علاوه بر این در داخل هر يك از این بحسهای چهارده گانه سر گمارهائی آورده سده که گاهی بکرات بحرف بحرف گه ارهای بحسهای دیگر است و گاهی سره بحگونه بستگی با مجموعهٔ «مفاسدك» ندارد اینك سر ح کوناه موضوع هر يك از دفریهای «مفاسدك»

دفری اول (آله) - در اندفری که صورت ادائی آن، بوسهٔ دورهٔ

اول رید گابی از سطواس و در دورهٔ دوم کامل سده است بحسب، بحرف دانس و احساس و بحرنه و فن، و سس، بحرف فلسفه آورده سده است در اندفری از سطو، س از بررسی گمارهای فیلسوفان از طانس با افلاطون، دربارهٔ علمهای مادی، فاعلی، و عائی سخن میگویند و سس در نارهٔ چهارمین علم، یعنی علم صوری، بحث میکند و به نظر نه آندهها حرده گیری میکند و کار افلاطون را که آندهها را علم حرها دانسه است

بسیاری از آنها فقط عنوان يك بحس كوناہ اريك كمان هسند، داس اديا اكر ارسطو ميلا در بعضي ارحسهاي مجموعۀ اركانون اساره ميكنند كه ابن موضوع را در فير يك سرحداده ام، مراد اوار «فير يك» كمانى هسب كه امر و رباين عنوان در دسب اسب و رباينهاي ارونائي بر حمه سده اسب بلكه بحسى اريكى اركانهاي اسب كه همه آنها را آندرونك «فير يك» نامنده اسب

روينم ميوان گفب كه هر گونه دسه كردن بوسههاي ارسطو، اربنر رمان بوسه سدن آنها و يا اربنر نكسائي موضوع آنها، كاري دلخواه اسب و نم و ايد در سب و رفق ناسد ربرا مالا درهمين مجموعه كه آندرونك، مفاير يك نامند اسب، بحسهاي نامب ميسوند كه همه مورخان فلسفه آنها را حراء فير يك و نا اركانون مي سمر يد نا انهمه بعضي اربنر رمان فلسفه و رهم بسرح بوسههاي او مطابق نا همين مجموعههاي كه آندرونك گردآورده ميسر داريد و حال آنكه، حنانكه س اربنر سان داده خواهدسد، بجه انگونه بر رسبها فقط ابن خواهد بود كه ارسطو نعا و مورخ و عالم اسب و لي فلسفههاي بداسه اسب بمر ميسوند، ايكه در كمان كانگور نا براي مال كانگوري «حا» بوسه سده در آمور سگاه (= بوسگون) بسانه اسب كه كمان كانگور نا اربنر بوسههاي ارسطو اسب

اما اربنر موضوع ميوان گفب كه ارفا بون دسالة بحسهاي كمانهاي بار ميسد و نعت و سوفست افلاطون اسب يعنى ميوان بديرفب كه هسبۀ اصلي اندسههاي م طعي ارسطو در دوره بحصيل در آكادمي افلاطون ساحه سده اسب

دوین بحکم (دلا ۱) - این دور که کم نامش رسمی لعب نامہ فلسفی است، همچگونه رابطه‌ای با دوین‌های دیگر مجموعه مفاهیم یک ندارد و بعضی از مورخان فلسفه، آنرا بسبب از این به مفاهیم یک و بعضی دیگر بسبب از این به مجموعه مفاهیم یک می‌سمرند در این دور، ارسطوسی مفهوم را معرفی کرده است ولی معرفی‌های او نا صحیح فاعده و بطمی همراه نسبت و کوسس مورخان فلسفه برای دسته کردن منظم این مفاهیم بجائی بر سنده است **تریکو (۱)** از گفته **سن تماداکس (۲)** می‌آورد که این مفاهیم را میتوان به سه دسته تقسیم کرد ولی پس از آوردن این سه دسته میگوید که این طبعه‌ندی، دلخواسته است **تقسیمات سن تماداکس** حین است «۱- مفاهیمی که نشان‌دهنده علت‌ها هستند مانند اصل، علت، عصر، طبع، ولروم ۲- مفاهیمی که موضوعات فلسفه اول و با حین‌های آنرا بیان میدهند مانند یک، ناسد، جوهر، خود، زود و گرا رده‌ها نس و نس، توانائی برای و توانائی از ، خون، حد، و نس ۳- مفاهیمی که بعد از آن بودن را بیان میدهند، مانند کمال (۱)»

دوین سیم (استلون) - این دوین دنباله دو دوین سوم و چهارم (گاما و دلتا) و از ساحه‌های دوره اول زندگی ارسطو است و در آن، ارسطو، پس از بحث کوناهی درباره دانش نظری و عملی، اشاره‌ای به «حداساسی» میکند و از ناسده جمعیتی و ناسده انعافی سخن می‌گوید

دوین هفتم (زتا) - موضوع این دوین بحث درباره جوهر است و در اینجا گفته میشود که جوهر، همانا حین و ناماده و نا کلی و یا حرتی و

(۱) I Tricot «مفاهیم ارسطو» کتاب اول صبحه ۲۴ مقدمه
 (۲) Saint Thomas d Aquin ارسطوفان دور سکالسیک فلسفه اوس
 از این ساساد حواهد سد

نادرست می‌سپرد؛ در پایان این دوره، ارسطو می‌گوید که برای هر حکم، فقط چهار علت نافه می‌سود

دوم - این دوسر که با حرف آلفای کوچک مشخص می‌سود، چنانکه گفته شد، افرایهای است که مدوان آنرا از «منافرنك» جدا دانست. در ادوسر ارسطو کلمانی دربارهٔ آمورس فلسفه و دسواریهای بررسیهای فلسفی بیان می‌کند و بسمار دانسن علتها را نادرست می‌سپرد؛ و همسخن روس بررسی فلسفهٔ طبعرا عرضه می‌کند و می‌گوید در این بررسی، باید از مفهوم **Phusis** آغار کرد

بعضی از ارسطوسناسان این دوسر را نوسنه ارسطو نمی‌دانند؛ بنگر آنرا نادانسانهای می‌دانند که یکی از ساگردان ارسطو از سخنان اسناد فراهم کرده است

دوسوم (دا) - این دوسر در دوره اول زندگی ارسطو نوسنه شده و موضوع اصلی آن **aporia** یعنی «مسکلال بی‌درو» است و ارسطو چهارده نمونه از این مسکلال را در این دوسر آورده و در نارهٔ آنها بحث کرده است

دوسر چهارم (گاما) - صورت ادنائی این دوسر در دورهٔ اول زندگی ارسطو نوسنه شده و بعدها کاملتر شده است. در این دوسر، ارسطو در نارهٔ بودن، حون بودن، یعنی بودن بطور کلی بحث می‌کند؛ و همسخن اصلهای ارزنده و اصل بحالف را بررسی می‌کند. راه حل بعضی از «مسکلال» را که در دوسر نمان آورده بود، بیان می‌دهد و سن از بعد نظر به‌های هر اکتب و سوفستها (بروناگوراس) به شرح اسناد نا مستقیم اصل بحالف و همسخن بیان اصل «مجال (بودن) صورت سوم» می‌برد.

طرح کرده است و معانیهای متفاوت مفهوم «جوهر» را بررسی کرده و دربارهٔ سه همان هولا و صورت بحث کرده است و علاوه بر این، از همان علتها در همه جا یعنی آنکه علت، خون علت، در همه جا، يك و همان است، سخن گفته و ضمن بررسی مفهوم بحسن علت حساده و محرك بدون حرکت که همان خدا است، درباره هوس حدائی و «يك» نیز بحث کرده است موضوع اصلی دور لاندنا، خداست اسی است و در این دور دوازدهم که آن منافی يك است که نظریهٔ نهائی ارسطو دربارهٔ مفهومهائی که زمینه «بحسبالات» او هستند آورده شده اند

دوازدهم (هو) و چهاردهم (نو) - موضوع این دو دوازدهم بررسی نظریهٔ اندکها و عددها است و بسیاری از بحسبهای آنها تکرار حرف بحرف دو دوازدهم اول و سوم هستند از این نکته که در دورهٔ راول و سوم، ارسطو هر جا که از سخن خود سخن میگوید، میگوید «ما افلاطونان» ولی در دوازدهم و چهاردهم میگوید «افلاطونان»، در نتیجه گرفته اند که این دو دوازدهم از بوسه‌های دورهٔ دوم و با حقی دورهٔ سوم ریدگانی ارسطو هستند. در دوازدهم ارسطو پس از آوردن تاریخ کوتاه سپس م افلاطون به بعد نظریه او دربارهٔ آندها می بردارد و همین بحث را با آن و با آنست در دوازدهم چهاردهم ردال می کند و نگرار راه معانسهٔ بعضی از بحسبهای دور لاندنا و نو (۱۶ و ۱۲) به وجههای حالتی رسیده است که ضمن شرح فلسفهٔ ارسطو با آنها اشاره خواهد شد

برای آشنائی بیشتر با روش بررسیهای ارسطو در مجموعهٔ منافی يك خلاصهٔ بحسبهای ۱ تا ۸ دور راول، که یکی از مهم ترین دورهای این مجموعه است، در اینجا آورده میشود؛ موضوع گفتارهای دیگر آن ضمن

با بخش‌های آن نسبت، بلکه آنست که هر جسم آن هست (= ماهیت
 to ti estin) و ماهیت، همان صورت است و مراد ارسطو از صورت، در
 اینجا، «ماهیت هر ناسنده، یعنی جوهر اولی آنست»

دفعه هشتم (ابا) - این دفعه، در الة دفعه هفتم و نهم در آمد و در نهم
 است و از همینجاست که بعضی ارسطو ساسان، این سه دفعه را نهم نوشته
 می‌دانند در دو رهم، ارسطو، جوهر را همان ماهیت سمیده بود، یعنی
 جوهر از نظر سکون و پایداری و پایداری بررسی شده بود ولی در دفعه
 هشتم تحت درباره طبع ماده و صورت نهم کشیده مسود و گفته مسود
 که صورت علت فاعلی است و ناسنده را از «نوانائی» به «کار» گذر میدهد
 در نهم (با) - بخشهای دفعه هشتم درباره «نه نوانائی (۱)» و
 «نه کار (۲)» در این دفعه نهم دنبال مسود و ناسخی کوتاه درباره حقیقت
 و دروغ (= حطا) پایان می‌یابد

دفعه نهم (نونا) - در این دفعه، ارسطو درباره «نک» و «سناسار» سخن
 می‌گوید و پس از اشاره به طبع «نک»، دو مفهوم «نکی» و «سناسازی» را
 روشن میکند و درباره مساوی، کوچکتر، و بزرگتر بحث میکند

دفعه نهم (کانا) - اصالت این دو رهم و رهن نسبت، بعضی
 آنرا از ارسطو نمی‌دانند و بعضی دیگر، آنرا تجدید نظر می‌دانند که ارسطو
 در «نک» کرده است، زیرا موضوع آن نسبت درباره نهم و حرکت است
 که در مجموعه نیک به تفصیل آورده شده است

دو ردواردهم (لاندا) - در این دفعه، ارسطو مشکل «جوهر» (ousia) را

(۱) *dunamis* را معمولاً به معنی «توانایی» می‌گویند ولی آنجا که می‌گویند نسبت به
 جوهر عرض است و حال آنکه توانایی ذاتی است آنست که رهنه درستی آن یعنی
 «نه نوانائی» در اینجا آورد شد (۲) *energeia* که در اصطلاح «فعل» گفته مسود

بسنار، بك « بر درناوب (۱) » کلی درس مسود که در جاهای همانند
 بکار رفته است از نظر عملی، علم با تجربه معاوی بنی ندارد و چه سا مردم
 با تجربه که موقعیت بسیاری دارند با کسانی که « دارنده سخن (۲) » هستند
 ولی تجربه ندارند علت اینست که تجربه، ساساتی حرتی است و علم
 ساساتی کلی و عمل با حرتی سروکار دارد، زیرا کسی که بسک او را
 معالجه میکند انسان بطور کلی نیست بلکه ملامت سراط یا کالیناس نافرد
 دیگری است

با همه ما، مردم با علم را بر مردم با تجربه میسرم، زیرا در
 اندیشه ما، دانائی، در همه مردم، همراه دانسی (۳) است (مردم) با تجربه،
 خوبی میداند که بك خبر هست ولی نمیداند چرا (هست) ولی مردم با علم،
 چرا؟ و علت را میسازند؛ و از آنس و آنچه دانایان را دانایان میکند آماجگی
 برای عمل نیست بلکه « سخن دانسی » و ساختن علمهاست و سانه دانسیگان
 (۴) همانا و انائی آموزان است و از آنجاست که ما، علم را بسرا تجربه،
 دانسی میسرم زیرا مردم با علم اند که میتوانند آموزش دهند و به دیگران
 از آن گدسه، ماهیچک از احساسهای خود را، با آنکه آنها ما را به ساختن
 خبرهای بك میسازند، دانائی نمیسرم، زیرا احساس نمیتواند برای
 خبرها را بگزارد و فقط حس میکند که آنس گرم است ولی

(۱) *hupolêpsis* معنی از رحمان این کلمه را « فضاوت » ترجمه کرد اند که درس
 طر میآید و *hupolêpsis* جامع معانی گمان و بیدار کم دانسی کلی است و نادر
 نظر دانسی ترکیب این کلمه از بسوید *hupo* به ی ربرو *lêpsis* یعنی گروه
 در نایس و در نایس کردن ترجمه درست آن همان زر در اف است که بصوری کلی
 ولی باریک است که از تجربه های حری کم کم ساخته شد است (۲) *logon echem*
 سخن بمعنای ریاضیاتی است و دارد سخن یعنی کسیکه معرفت خبرها را میداند
eidotos (۴) *eidonai* (۳)

گزارش «فلسفه‌ارسطو» روس خواهد شد

ارسطو می‌گوید «همه انسانها، نه گوهر (۱)، خواهان دانستن (۲) اند و سائۀ آن است که حس کردن، حوسا ید است، و نه ناعه از سودی که برای ما دارد، بلکه وجودی خود، و از همه بسس، دندن ولی نه برای سود عملی آن بلکه آنگاه که قصد حکم‌گونه کردارنداریم، نازهم دندن را بهمه (حس‌ها) بربری میدهیم علت این حکم‌نگی است که نهائی، بسس را حواس دیگر، ما را بسا احس (حسرها) مرسا سد و معاو بها را برای ما آسکار مکن د

حوانات، بگوهر، دارندۀ حس هس سد، و در بر حی از آنها این حس به یاد مرسد و در بر حی دیگر مرسد، اد بها از آنها ناهوس رو برای آموحس آماده براند حیوانات فقط از حال (۳) و ناد بهر مه مداند ولی نه سا احس بحر بی (۴) مرسد و حال آنکه نوع اسان از فن (۵) و حر دورری (۶) مرسد مه مداند برای انسانها، بحر نه از باد سا حنه مسود ربا (حدس نار) به ناد آمدن نك و همان حس، در نایان کار، بحر نه را مرسارد، و بحر نه، کم بانس، همانند نادانس و علم اسنا این معاو که داس و علم از بحر نه مآند علم ندی سا سا حنه مسود که از بحر نه های

(۱) phusei دانست Phusis است که معمولاً «طبیعت» ترجمه مسود ولی از آجا که طبیعت بمعنای کلی در اینجا معنایندارد است که رای دور ماندن ارا بهام وار «گوهر» که معنای طبیعت حر بی یعنی دان است و در سکنند گما لك و بحر (حس دهم) و همچین در ادبیات فارسی رهمن معنایند است مکار رد سد حافظ مکنود عارف اربن بومی را رهایی دانست گوهر هر کس ارا بس لعل نوابی دانست یعنی بکمك سراب لعل رنگه وان به اداب هر کس بی برد (۲) eidēnai از رسۀ eidō یعنی دانستن ساحس و نگا کردن است (۳) phantasia (۴) empeiria (۵) technē بمعنای فن برهست ولی در اینجا معنای علم است بمعنای سناسانی کلی حرهای بحر بی (۶) logismos

است بفرماید؛ و یا کسانی را که در همه داس‌ها دقیق‌ترین و با بهترین اردبگرا
 می‌باشد و علم‌ها را بوضوح دهند؛ و یا کسانی را که داس را برای خود
 داس بخواهند و نه برای نسخه آن و داس برای داس و نه برای نسخه،
 بدانائی بردیکتر است؛ و همچنین داس‌ها جامع‌ترین، بسیار بدانائی
 بردیکتر است با داس‌ها دانسی که هرگز آن هستند از اینها که
 گفته شد، برمی‌آید که داس هر چه کلی‌تر باشد بسیار بدانائی بردیکتر
 است اما دارا بودن این داس کلی برای مردم، دسوار برادر حیر
 است زیرا موضوع آن از احساس بسی‌دور است علاوه بر این موضوع یک
 داس هر چه اولی‌تر باشد، آن داس دقیق‌تر است، زیرا هر داس که از
 اصل‌های ساده‌تر آغاز شود، دقیق‌تر از داسی است که از شماره زیادی اصل
 آغاز شود مثلاً حساب دقیق‌تر از ده‌ده است یک داس هر چه بسیار نه
 علم‌ها نظر داشته باشد، آموخته‌تر است زیرا آموخته‌گاران کسی است که
 علم‌های یک‌حیر را می‌گویند علاوه بر این داس‌ها و داس‌ها بسیار، بسیار
 اصلی‌داس است که بسیار از حیر دیگر ساحتی است و ساحتی‌ترین
 حیرها همانا بحسب علم‌ها و اصلها هستند زیرا اینها است که همه حیرها
 ساحتی هستند و نه برعکس، یعنی آنکه اصلها بوسیله حیرهایی که
 در آنها هستند، ساحتی‌ترین داس‌ها در این داس‌ها فرمایند همه
 داس‌های وابسته بخود است، آنست که می‌سازد که هر حیر برای چه
 مقصود است یعنی علم‌هایی هر حیر را می‌سازد و این مقصود همانا یک
 هر حیر حیرتی است و با در کل طبیعت، در این بیگ است
 از این بسازی‌ها که آورده شد می‌توانی برد که داسی که ما در
 حیر حیر آن هستیم باید داسی باشد که به بحسب اصلها و علم‌ها نظر

نمیداند چرا گرم است پس از همه احساس که مردم به بحسب کسانیا که به علم آسوی احساس عمومی رسیده اند فرین گفته اند، اما به برای آنکه آن علم سودمند بود بلکه بعلت دانائی کسانیا که آنرا کشف کرده بودند

کم کم علم‌های تازه کشف شدند که بعضی از آنها برای احیای رندگانی و بعضی دیگر برای راحتی مردم (بکاربرد) و کشف کردگان علم‌هایی که برای حوسه اند صاحب رندگانی بود، دانایان کسانیا سمرده می‌شدند که علم آنها فقط برای احیای رندگانی، سودمند بود، و از اینجا است که پس از کشف علم‌های گوناگون، دانش (۱) هائی کشف شدند که به برای حوسی و به برای احیای رندگانی بکاربرد و این علم‌ها در کسور هائی (۲) کشف شدند که مردم آنها آسان نسیر دانند (۳) «

پس از این توضیحات، ارسطو می‌گوید که مردم با تجربه، بر دانایان کسانیا هستند که فقط احساس دارند و مردم با علم، بر دانایان تجربه هستند و معمار بر انکارگر دستکار است و (دانش‌گاران) علم‌های نظری، بر دانایان (دانش‌گاران) علم‌های عملی هستند، و اضافه می‌کند که دانائی، دانش درباره بعضی علم‌ها و اصل‌ها است، و برای مستحص کردن این اصل‌ها و علم‌ها، می‌گوید « مردم کسانیا را دانایان می‌نامند که یا همه حیرت‌انگیز، یا آنجا که ممکن است، بسیارند، بدون آنکه درباره دانش آنها دانایان باشند، و یا کسانیا را که حیرت‌انگیز را که فهمیدن آنها دشوار

(۱) تفاوت علم و دانش در صفحه ۳۶ تا ۳۶۴ کتاب اول روسن شد است (۲) ارسطو

فقط از مصر نام برد است (۳) مافرنیک ۲۵ b I ۹۸ تا ۲۲۶ b ۹۸۱

بررسی کم و بحسب از نائس و آناکسیمن و هراکلیت و پارمنید
 امندوکلنس و آناکساگور و لوکسیوس و دیوکریت و فیثاغورثیان
 نام می برد و سخنان آنان را بررسی میکند. نظریه های ابن
 فیلسوفان در کتاب اول آورد شده، دراز جافقط گفته میشود که نگفته
 ارسطو، ابن فیلسوفان، فبط، نك یا دو قسم علت را می سازد که
 همانا علت مادی باعلت فاعلی و باهر دو آنها باهم بوده است برای بعضی از
 آنان، ابن علتها نك و برای بعضی دیگر، دو، و با «سنار» بوده است مالا
 نالس، علت مادی را فبط آب و آناکسیمن، فبط هوا و هراکلیت،
 فبط آس و پارمید، فبط «نك» و آناکساگور و امندوکلنس و انمستها
 آنرا «سنار» می بنماید علت فاعلی بر مابرای آناکساگور، نك،
 یعنی فبط هوس، و برای امندوکلنس، د، یعنی مهر و سبزه بوده است

بعنده ارسطو «فیثاغورثیان بر همین معنا، سخن گفته اند و از دو
 اصل (= علت) تمام برده اند ولی دو نکته بر را نه گفته های دیگران
 افزوده اند. اینان می اندیشیدند که باحد و بی حد، ناسدگان جداگانه
 چون آس و آب و یا عنصرهای دیگر نیستند بلکه، بی حد (۱) و نك، خود
 جوهر حیرها هستند، و از اجاسب که آنها می گفتند که عدد، جوهر
 همه حیرها است، و ابن فیلسوفان بودند که برای بحسب باز در باره «آنج
 (نك حیر) نآن هست» (= ماهیت) سخن گفتند و حد آنرا معنی کردند
 ولی در اینکار بسی ساده اندیش بودند و آنرا سطحی بنامند» (۹۸۷a ۱)
 (۹۸۷ a ۲۴)

در بحسب سیم همی دفیر، ارسطو به بعد نظریه افلاطون درباره علتها
 می بردارد و چنین میگوید

داسه ناسد، ربرا نيك نسر، نكي ار علم ناسب» (۲ a ۹۸۲ تا ۱ b ۹۸۲) ار سطو اساره مي كند كه ان داس نمد واند؛ داس سارنده (۱) ناسد و ناد آوري مكنيد كه «سگمندن اسب كه مردم را در گدسبه واكون به فلسفندن كسانده اسب بحسن انديسد دگان براي رهائي ارباداني به فلسفندن در احبه اند و داسن را در اي داسن مي حسه اند و نه براي سود آن»

در بحس سوم ان دو ر آلفا، ار سطو بر آن مسود كه افسام علم هارا روس كند و بحس منگويد

«علم، در چهار معنا گفته مسود نيك معنا، مراد از علم همانا جوهر اسب و آنچه (نيك حس) نآن هسب (۲)، بمعنای ديگر، علم همانا هنيولا (۳) و ناريير كس (۴) اسب؛ بمعنای سوم، علم همانا نباد حر كب اسب؛ بمعنای چهارم كه روبرو گزاردۀ معنای سوم اسب، علم همانا آنچه (نيك حس) براي آن (هسب) (۵) ويا «نيك» (۶) اسب كه مقصد هر گونه ندادن و حر كب اسب» (۲۵ a ۹۸۳ تا ۳۵)

ار سطو منگويد از ان چهار علم در ك ان «در بارۀ طبع» (۷) سخن گفته ام و در اينجا میخواهم بفر كساناي را كه بس از من فلسفه نده اند

(۱) *epistēmê poietike* در حای ديگر مسوان ان عبارت را داس سعري بر حمه كرد ولي در اسحا معني داس سارند معني داسي كه عملي را مسارد
 (۲) *to ti ên enai* (۳) *hulê* (۴) *hupokeimenon* (۵) مراد علم عاني اسب (۶) *tagathon* (۷) ار سطو عنوان ان كتاب را *Peri phuseôs* وسه اسب و همين عنوان را در *b ۹۸۳* تكرار كرد اسب در مجموعه اي كه نام «فريلف» ار سطو معروف سد ان بحث در دفتر دوم بحس سوم سطر هم م سعد (II ۳,۷) آورد سد اسب ولي ان اساره دليل كافي ان بسب كه مجموعه «فريلف» بس از مجموعه «مافرنيك» وسه سد اسب

بایسده‌های میانگین هستند و از یکسو با حرهای حس سدبی و ارسوی دیگر، با آنده‌ها تفاوت دارند. حر ریاضی، بر خلاف حر حس سدبی همیشه همان ونی جنس است، و بر خلاف آنده‌ها که بایسده‌های بک و «بک» هستند، «بسنار» هماندها است

از آنجا که آیدها، علمهای حرها هستند، افلاطون می‌دیند که «ساده» (۱) آیدها، «ساره» همه‌بایسده‌ها است و بند سان «کوچک و بزرگ»، هینولا (= اصل و علت مادی) و «بک»، حوهر (= اصل صوری) است زیرا اعداد آیدآلی با بهره‌داسن «کوچک و بزرگ» از «بک» می‌آیند. در آنده «بک» حوهر است و به صفت حر دیگرگری که گفته‌میسود «بک» است و همچنین در آنکه عددها، علمهای حوهر حرهای دیگر هستند افلاطون با فیناغورسان هم‌بمعهده است

تفاوت افلاطون با آنها است که فیناغورسان، بی‌حد را بک میدانستند ولی افلاطون، بحدی آن، «دوئی کوچک و بزرگ» را گزارد و همچنین گفت که عددها بیرون از حرهای حس سدبی هستند؛ و عددهای ریاضی میانگین از دو آند، و حال آنکه فیناغورسان می‌گفتند که خود حرها عددها

اینکه افلاطون بدینسان «بک» و عددها را از چنان حس سدبی جدا دانست و اینکه آیدها را بیرون (فلسفه) آورد، از اینجاست که سببهای (۲)

(۱) *stoikeia* - فیلسوفان مسرفی زمین این‌وار را که بمعنای عنصر اولی حرها است عربی‌کرد آند و اسمش وسنه‌د و آجاکه رجه این‌وار در آنجانبه‌عنصر و نا مفردات اولی‌درست نسبت آندست که با نا نا اصطلاح اسمش نگارند سود و نا وار «ساد» که معال‌هرکت است در این معنا علم سود (۲) *skepsis* در لغت بمعنای مساهد ملاحظه آرمون و مکرست و در دوو‌های بعد است که بحسب معنای خودداری از فضا و سر بوع و سپس بمعنای سبب نگارنده است در آنجا بمعنای سبب است

«سازاءها، کار افلاطون دندمآند که اغلب با نظریه افورنمان سازگار است ولی بکتهای خاص خود دارد که از فلسفه دس ان اد النائی جدا است افلاطون، از حوایی تا کرانسل دوست سد، و این کرا دل تا عمدههای هرا کلب آسا بود افلاطون بر نهان عمده هرا کلب که همه حیرهای حس سدنی همسه «در حریان» هستند و نمینواد موضوع داس ناسد، وفادار ماند از سوی دیگر، آمورس سمراط را بدسرف سمراط که با حیرهای اخلاقی سروکار داس تا آنکه بهیح روی نه «کل طبع (۱)» بوجه داس و لی در حور طبع س کلبی ها (۲) را حس جو میگرد سمراط بر آن سد که برای بحس ن، از راه اندسه به حد (= معرف) حیرها داس ناند افلاطون، آمورس سمراط را بدسرف ولی عمدههای اولی او (= نظر نه هرا کلب) او را ناس اندسه کساند که این کلبی ها که سمراط در حسجوی آنها است، ناند در حای دیگری، حردر حیرهای حس سدنی، حس حسوسد نظر افلاطون، کلبی ها در محسک از حیرهای حس سدنی و نک، که همسه در بحس ن، یافد نمسود افلاطون، کلبی ها را اید (۳) نامند و گف که همه حیرهای حس سدنی از انده ها، حدها سد ولی همه آنها نام خود را از انده ها دارند تا «بهره داسن» از ایدها است که حیرهای حس سدنی، هستند افلاطون، فقط نام را بحس داده است بر افساعورنمان بر میگوید که ناسنده ها ناملند از اعداد، هستند اما از که اس «بهره داسن» (۴) و یا «نملند» (۵) از انده ها، بحس، در باره آن هیچکدام از آنها (= افلاطون و فثاعورنمان) بصممی نگر فنه اند

افلاطون، «حیرهای ریاضی (۶)» بر می بدسرف و میگوید که از

(۱) holês phuseôs (۲) katholou (۳) idea (۴) metexis (۵) mimesis اس دو وار بهیح و هم نام بعضی هم معنا هستند (۶) mathêmatika

اس دو «عصر» (بعی «ك» و دوئی) را علی حوئی (۱) ویدی سمرده است «
(۳ a ۹۸۷ تا ۲۵۵ a ۹۸۸)

پ - «فیریک» و «علوم طبیعی»

فیریک بمعنای عمومی، حیاتی که راس (۲) م و سد «علمی است که با حرهائی که هسی جدا گانه دارند ولی بی عنصر بسند سرکار دارد این حرها «جسمهای فیریکی» یعنی طبعی هسد و خود سر جسمه حر کب و سکون خوداند در باره فیریک با این معنا که عنصر سدارسطو حدس کنان بوسه است از که همه آنها مجموعه ای یگانه اند، از روی گفته ارسطو در آغار کنان «حوساسی» مده است ارسطو در احاطه مگوند که ۱ علمهای اولی طبع و حر کنهای طبعی بطور کلی را در سب در دورهای ۲ و ۱ و دفرهای ۳ تا ۸ کتاب معروف «فیریک» بررسی کرده است؛ ۲- نظم و حسی سارگان را در دفرهای ۱ و ۲ و شماره عنصرهای جسمانی و طبع آنها و دلیل آنها بسکد بگر را در دورهای ۳ و ۴ کتاب «در باره آسمان»؛ ۳- بهسی در آمدن و ارمان رفس را در کنایی که بهمین نام بوسه است؛ ارسطو اضافه میکند که در این کتاب «حوساسی» بر آتسب که ۴ حرهائی را که مطابق با طبع صورت مگنرد ولی طبع آنها کمتر از حرهای آسمانی، منظم است بررسی کند؛ و ۵- در باره حیوانات و گیاهان، بطور کلی و مطابق با اقسام آنها در کتابهای «در باره حیوانات» و «عبره سخن مگوند»

(۱) ارسطو در انجا وار eu را نکار رد که هم سه وهم معنای «حوب» است در فارسی taqathon seu ك و همان بسند (۲) راس « ارسطو » حاب

او منطقی بودند، زیرا نسبت میان او (= فیثاغورسیان) دنبال کسک را منساح مید
 و اینکه، از سوی دیگر، افلاطون «دوئی نامعین» را از گوهری دیگر
 سمرد، از آنجاست که عددها، بحر عددهای اولی، (۱) و آسانی اردوئی
 را ننده منسود

اما گفته این و لسوفان از «حوب سحنی (۲)» نسبت و برخلاف
 واقع است زیرا ادبها، از هیولا (۳)، (حبرهای) نساز منسارند و صور
 (انده) را فقط بکنار بکار می برد ولی آسکار است که از یک هیولا فقط يك
 منساحه منسود و حال آنکه سارنده که صور را بکار می برد، با يك انده
 (= صور)، سی منسارند

این بود بطر افلاطون، و از آن بر می آید که افلاطون فقط اردو قسم
 علم سحن گفته است (۴) از علم صوری و علم مادی اندهها، علم صوری
 حبرها هستند و «يك» علم اندهها است «زیر کس» مادی حبرهای حس
 سدی که اندهها صور آنها هستند و «زیر کس» اندهها که «يك»، صور
 آنها است، همانا دوئی كوچك و دررگ است علاوه بر این، افلاطون،

(۱) حنا که D Ross میگوید ارسطو فراموش کرد است که عددهای طاق بر
 برکنی هستند و از دوئی كوچك و دررگ ساجه منسود (۲) eulogon
 (۳) گرفتاری ارسطو از اینجا است که میخواهد بطریقه اندها را فقط در معنای
 علم بهمد و گرنه خود او پس مینداند که هیولا حبری نسبت (۴) W D Ross
 منسود ارسطو اگر این است که افلاطون فقط علم مادی و علم صوری
 را ساجه و علم فاعلی و علم عای بی برد و است نسبت با افلاطون بی
 اصافی میکند بکنه است که ارسطو تفاوتی بطریقه افلاطون دراز
 جدا گانه بودن اندها و حبرهای بکرا حنا حاد حس نکرد که در فصاوت این
 حسه دیگر سیم افلاطون یعنی آنکه هوس آخرین علم فاعلی هر منس و يك
 بر علم عای هوس است نه بعد المی کسان س است - گنا کسند بکنان راس
 «بطریقه افلاطون دربار اندها» حار اکسفورد ۱۹۶۱ صفحه ۲۳۹

سوی حبرهائی که بخود روس و ساجی هسد، روف اما آنچه برای ماروس و آسکاراس، آمجحه برین اسب و فقط بس از بحریهٔ ابن آمجحه اسب که اصلها و عنصرهای آن هویدا مسود، و از این و ناسبی از کلیها (۱) به «بک»ها روف، زیرا کل (۲) هم رباحس ساحنه مسود و کلی بر قسمی کل اسب و شامل «بشار» اسب که حون بحسپای آن هسند « (فیر بک a ۱۸۴ / I b ۱۸۴)

کتاب « در باره بدایس و ارمان روفس (۳) » دارای دوده راسب دو راول دارای ده بحس و دو روم دارای نازده بحس اسب بحس اول دفر اول با این گفبار آغاز مسود « ناسبی علمپای بداس (۴) و ارمان روفس حبرهائی را که بطور طبعی رائنده مسود و ارمان مبرود بساسم و هم بحس حدآبهار امعن کیم و علاوه بر این، نایسی افراس و دگر سدن را بررسی کنیم تا به به هم که هر یک از این مفهومپاحه معانی دارد و آنها مدوان گفب که دگر سدن و ساحنه سدن (= رائنده سدن)، بک و همانست و تا اسکله هر کدام طبعی حدآگاهانه دارند «
(۱۸۷ a ۳۱۴)

(۱) *katholu* (۲) *holon* - ارسطود ابحادر مکتب کلی فیمد بی «کلی» حس سدن بی که همان کل اسب دوف نکرد اسب و از هم بحس اسب که گفبار او با گه ههائی که در آنها لونی کای دوم (دفر اول حس اول و بحس ۲۴) در از کلی گفبه اسب نافع دارد در ابحام خواهد نگوید که حبر حس سدن بی کل اسب بی کل اسب آمجحه ای اسب ارحرهای دگروا بی آمرس حس اسب که گوی این بشار بی اجرا آمجحه سد باهم بحسپای آن کل هسند یعنی آنها حریها و کل کلی آنها اسب (۳) *Peri geneasōs kai phthoras* (۴) وار و نابی *genesis* هم بمعنای رابند سدن هم بمعنای ساحنه سدن و هم بمعنای بداس و هم بمعنای بهسی در آمدن اسب ولی در زبان فارسی بمسوان این وار را همسبه نکسان ترجمه کرد و ارا رو در هر مورد مناسب به یکی از چهار معنای بالا ترجمه خواهد سد

بجای بعضی دربارۀ همه این کلمات ضروری نیست و در آنجا فقط
موضوع دوای آنها یعنی «فوسماع طبیعی (۱)» و «دربارۀ طبیعی در آمدن
و ارمان روس» اشاره مسود

حداکثر از گفتهٔ روس آورده شد کلمات معروف به «فوسیک»
دارای دو معنی اصلی است که یکی «دربارۀ طبیعت (۲)» و دیگری
«دربارۀ حرکت (۳)» نامیده شده است و در این دو معنی، ارسطو
دربارۀ هیولا و صورت، «یونانی» و «کار»، علت‌های چهارگانه، تضاد،
حرکت، نامعین، جا، حلاله، زمان، و محسوس حرکت کرده، بجای
کرده است

برای نشان دادن روس بررسی و سنجش نویسنده گی ارسطو در این
کتاب «فوسیک»، فقط پس در آمدن معنی اول آن در آنجا آورده مسود و
نظریۀ کلی او دربارۀ فوسیک یعنی جهان و طبیعت ضمن شرح فلسفهٔ او
آورده خواهد شد ارسطو میگوید «دانش (۴) و دانش داس (۵) مطابق
باروس، دربارۀ اصلها، عللها و عرصها (۶)، آنگاه بدست می‌آید که این
اصلها، علتها، و عنصرها ساخته شده باشند یعنی مابک حیران می‌سازند
مگر آنکه نه اصلها، علتها و عنصرهای آن بی‌برده نامند؛ و از آن رو
دانش داس «دربارۀ طبیعت» است به معنی کردن حد اصلهای آن است
چنین است که باید از حیرتهائی که برای ما سبب حیرت در روس بر
همه شد، بسوی چیرتهائی که بخود روس رو سبب حیرت می‌شد، رو سب
برابر برای ما سبب حیرت می‌بود، همانا مطلقاً سبب حیرت نبودن نیست؛ و از آن سبب
که باید از حیرتهائی که بخود روس بر روس و برای ما نیست روس اند،

(۱) Peri Kinêseôs (۳) peri phuseôs (۲) Phusikê akroasis (۱)
(۴) stoicheia (۶) epistasthai (۵) eidenai (۴)

برای روس کردن علهای بهسی در آمدن، ارسطو لارم میداند که بحسب ارسه مفهوم ماس (۱)، آمئرس (۲)، و نائیر (۳) سخن بگوید بعقدۀ او ماس بمعنای خاص یعنی بر حورددوا، پای (۴) و حیرت بکدنگر و در این معنای خاص، فقط حیرهائی که محل (۵) معین و اندازه دارند، میتوانند نایکدنگر ماس داسه ناسد و از آنجا که محل داسن یعنی بالا و نائین و یاماندا، بها بودن، یعنی سبک و سنگین بودن، پس فقط جسمهای غیر دیر، نایکدنگر ماس، بمعنای خاص، دارند و این ماس، دو طرفه است بمعنای دنگر، ماس حیرهای ریاضی و همچنین ماس یک طرفه، یعنی مالا - ماندن بدون - مانده شدن و بدون نأ بر و نائیر و بدون بعدیر خوبی، - اینکه میان عوامل سپهر بالا یا عوامل سپهر «بر ماه» در کار است، بر ماس است

در بارۀ آمئرس، ارسطو پس از یادرسب سمردن این گفته که آمئرس ناهمکن است، میگوید که در آمئرس، حیرهای بهم آمیخته، نه از میان رفته اند و نه چنانکه ماس از آمئرس بوده اند، نافی هستند بلکه «نه-دوانائی» همانند که بوده اند و از راه بحر نه دوباره همان منسوبند آمئرس، همانا احتیاط یعنی در هم ریختگی، سب و حیرهائی را هم و آن در حال آمیختگی داسب که هنوز روی بکدنگر مؤثر ناسد، و آمیخته آنها ناسانی بحسب ندبر ناسد، و همه آنها ناهم در حال تعادل معداری ناسد یعنی ارسطو از آمئرس، رو به هم ناسب که امر و دیر کسب سیمنائی نامیده میشود و معادل احتیاط مکانیکی است

(۱) haphês (۲) mixis (۳) poesis بمعنای ساحس و آفریدن است ولی در اینجا بمعنای ناسب که رو به و گرارد ناسب است (۴) eschata (۵) thesis

در این دو راول، ارسطو پس از بررسی نظر آناکساگوراس و
 امندکلس و لئوگنیوس و دموکریتوس و افلاطون، می‌رسد آنابهسی
 در آمدن، دگر شدن، و فراس شدن، با شده‌ها و هم‌چنین تحول اعداد از ارجح
 است که آنها از عرصه‌های (۱) بحس باید بر ساحه سه سد آید؛ ارسطو در پاسخ
 می‌گوید به واصله‌ها می‌کند بهسی در آمدن همانا با هم شدن در آن، و از میان
 رو، جدا شدن در آن از یکدیگر نیست (۳۱۷ a ۱۵) و بوضوح می‌دهد
 که بهسی در آمدن یک حیر، از میان رو حیر دیگر، و از میان رو
 یک حیر، بهسی در آمدن حیر دیگر است، و بهسی در آمدن این، یعنی
 از آن رو آن (۳۱۸ a ۲۵) در رساله‌اش بحس، ارسطو از دو قسم ساحه
 شدن و از میان رفتن سخن می‌گوید و یکی را *haplôs* یعنی ساده، یعنی
 بطور مطلق، یعنی بدون عین، و دومی را با عین می‌نامد و بوضوح می‌دهد که
 بندها و از میان رفتن بطور مطلق، بهسی در آمدن و از میان رفتن جوهرها
 است و بندها و از میان رفتن این و از میان رفتن آن، بهسی در آمدن این‌چگونگی‌ها
 و از میان رفتن آن‌چگونگی‌ها است، ولی در هر دو صورت یک و همان‌همولا
 است که بصورت‌های جوهری متفاوت در می‌آید پس از این بحس، ارسطو
 بر آن می‌سود که اقسام حرکت را روس کند و تفاوت بهسی در آمدن را با
 اقسام دیگر تحول که در بحس چهاردهم کتاب *گورنا* آورده است
 (۲) بررسی کند و می‌گوید که دگر شدن، یعنی حویی و فراس شدن، یعنی
 حدی است، ولی ساحه شدن، تحول جوهری است (از روی گزارده‌های
 آنها یعنی حایجا شدن و کاهش سخن نمی‌گوید)

(۱) ارسطو در اینجا وار *megethôs* را تکرار کرد که بمعنی اندازه است
 ولی مراد او عنصر است زیرا اندازه نمی‌شود بحس تا در است (۲) نگاه
 کند به صفحه ۱۲۷

بصورت هوا، و سرد و بر، بصورت آب، و سرد و خشک، بصورت حاك آمترس
می باشد ولی گرم و سرد، و خشک و بر، اصدادی بناه جسمی هستند در این
چهار عنصر اولی، یکی از این اصداد بدنگری و روی دارد

در نوصح نسر و ناسح دوم خود که هنجك از چهار عنصر، نسر از
دنگری، و ده اسب مگنود که هنجك از اینها مسبو سدی و بعبر ناندن
نسس و همه آنها نكند نگر نبدیل سدی هستند

ارسطوس از نادر سب شمردن نطرنه **اهند گاس** که چهار عنصر،
ناسدهای بعبر ناندن هستند، نوصحاح خود در بارهٔ علم نپسی در
آمدن و ارمان رفس راد مال مکنود و مگنود «نپسی در آمدن و ارمان
رفس، در حائنی و افعب میناد که حرها، هم نواد ناسد و هم نواد
نناسد و این علم مادی اسب ولی علم عائی همانا سکل بصورت اسب و
صورت، سجن (**lagos**) اسب و بعرف جوهری هر يك از آنها اسب»

۳۳۵ b ۸

ارسطو در اینجا به گفتهٔ افلاطون ابراد مگنود و مگنود که علم
مادی و علم صوری نده نپائی، برای نپسی در آمدن نك حر کافی نسسند و
«همه ندن» (۱) «بامانه ارلی که افلاطون در نسمه (e e) آورده اسب نا
صورتها (= اندهها) هر دو با هم نمنوانند حرها را نسانند و ناند و،
علم کافی نپسی در آمدن نسسند

(۱) افلاطون در نسمه e گفته اسب که «آجه همه حررا در خود می ندنرد ناند
نرون از هر گونه سکل اسب» و برای این مفهوم **pandechês** را از نسه
dechomai ی ندنرفس و نسود **pan** یعنی همه نکاررد اسب که معنای آن
رو نهم «همه ندن» اسب یعنی حرری سکل که همه سکلها رامی ندنرد نولای ارسطو
نرهمین اسب ولی ارسطو صدیق می کند

دربارهٔ نأس، ارسطو میگوید که گفته برخی اریستیسان فقط همانندها و نگه بعضی دیگر فقط باهما، دها روی یکدیگر ناسرمی که د واصافه یکد که هسك از این دو گفته درست نیست بلکه مؤنوم نأس ارحب حس، همانند و ارحب نوع باهما، داند یعنی ناصد یکدیگر اند و ناسنگس اصداد هس د

نس از این تعسیماب و تعریفاب، ارسطو در دفتر دوم به روس کردن علت مادی بندایس بر میگردد و می نرسد که آن با حسهائی که صر نامیده شده اند یعنی ساده ها (= *stoicheia*) ، و افعا سبط یعنی ناسنده های بحر به سدی هس د و همجنس آنایکی از آنها نس از (سه نای) دیگر اس؟ ارسطو میگوید هیچ جسم نس از عنصرها، نموده اس و هسك از آنها نس نس از (سه نای) دیگر نبود اس و در توضیح ناسخ اولی خود که ساده ها صرهای اولی هسند، میگوید که آنها يك زبر کس (۱) مس رك دارند که همان هیولای اولی اس که هس ی خدا گانه ندارد و نوسله اصداد ، یعنی می ناند و هس ی خود آن ناهس ی اصداد ملازمه دارد اصداد ، ناسوردها و همجنس « زبر کس » آنها ، ناهولای بدون سكل، فقط بطور منطقی بحر به سدی هس د و گر نه هسك دام از آنها هس ی خدا گانه ندارد و عنصرهای آس و حاك و هوا و آب اند که خود « ساده زبر کس » جسم های حس سدی هس د

در اسخا ارسطونه چگونگی های گرم و سرد و حسك و ر، که دو بدو صد یکدیگر بد اساره می کد و میگوید که فقط در چهار صورت یکدیگر آمرس می ناسد و گرم و حسك بصورت آس ، و گرم و بر

(= موجودات رنده) اسب - موضوع تحقیق ما، بحسب بررسی و نظاره
گوهر روان و داب آسب و سس محصاآ آن، و بعضی از این محصاآ،
بعضاآ خود روان و بعضی دیگر، با واسطهٔ روان، از آن موجود رنده
اسب « (۱-۲ a ۴)

ارسطو میگوید روس بررسی محصاآ روان، همانا فاسی اسب و
اصافه میکند که ساند بتوان از راه تحلیل به داب روان بی برد در همین دفس
اول سبحان و لمسوفان بسس از خود را بررسی میکند و از آن کسا گوراس
دمو کر، و س ولو کمنوس و فمعا عورسان و امهد کلس نام مسرد و بطرهمهٔ
آنها را نادرست میسرد و سس گفتهٔ افلاطون رامی سجد و با تعمیری
نادرست، آنرا بر نادرست میسرد

درد و دوم بر آن مسود که روان را تعریف کند و میگوید «بکی
از انواع ناسنده ها، «جوهر» اسب «جوهر»، دریک معنا، هیولا اسب
یعنی چیزی اسب که بخودی خود معنی بسب، در معنای دوم شکل و
صورت بسب که طبق آن، هیولا ناسندهٔ معنی مسود، در معنای سوم،
جوهر، بهم بر نهادهٔ هیولا و صورت یعنی «کل ناهم» (sunholon)
اسب هیولا، توانائی و صورت، انسلکلیا (۱) اسب انسلکلیا یعنی
کمال، بدو معنا اسب، بکی داس و دیگری در کار بودن داس یعنی
نظاره (۲) بعدند مردم فقط جسمها جوهر اند و از میان جسمها، جسمهای

(۱) entelecheia این کلمه رحمه کردنی بسب ولی از روی ساحبان آن که از
سوند en یعنی درون teleos یعنی عاب ناناا مقصد و مقصود و
رسنه echein یعنی داسس فراهم سد مسوان آنرا در خود مام و دن مقصود خود
را در خود داسس رحمه کرد و علی ظاهرا ناین موضوع نظر داسه که روان را
کمال نامند اسب (۲) theōria

ارسطو، برای توضیح علت فاعلی بدناس، میگوید که همه جسم‌های آسمانی در حرکت همسنگی هستند و این حرکت باعث مسود که حورسید بویه بویه بر من بردنک شود و از زمین دور شود و این علت همسنگی راننده بدن گاهان و حیوانات است؛ در همینجا اشاره‌ای بپاره ۱۵۱ میکند و میگوید «اوست که همه را کامل، و پستی در آمدن را همسنگی میکند»

۳۳۶ b۳۳

نوسنه‌های ارسطو درباره علوم طبیعی عبارتند از «درباره تاریخ (historia) حیوانات»، «درباره بحسهای حیوانات»، «درباره راننده بدن حیوانات»، «درباره حرکت حیوانات» آوردن خلاصه موضوع این کتابها درباره فلسفه ضروری نیست و از آن میگذریم

ت - روان‌شناسی

در موضوعات روان‌شناسی ارسطو چندین کتاب نوشته است که معروفترین آنها کتابی است، ام «درباره روان (۱)» این کتاب دارای سه دفتر، و هر یک از این دفترها دارای چند بخش است. بخش اول آن با این گفته آغاز میشود «با آنکه همه دانش‌ها ریاضیات است و اینها با این باعه اردوب آنها و باعمیازاد که موضوع آنها با ارس بر وسگفت انگیز بر ناسد، نك دانش را ندانند، دیگر بر بی‌میدهم، و از این و م طقی است که بررسی روان را در صفا اول حادهم

بطر مآند که ساحس روان، برای ساحس کل حصفت و همج بن برای ساحس طبع، نسی سودمند است، در روان، اصل حیوانات

در دو رسوم این کتاب، ارسطو از حس سیم باحس مسرک (۱) سخن میگوید و سپس، در بحس سوم این دور، اندیشه و فهم و حمال (۲) را بررسی میکند و با عباراتی بس پیچیده ناخواسته میرسد که «حمال» همان احساس است (a ۴۲۸) «حمال حرکتی از روان است که بوسیله احساس زائنده مسود و وابسته باحساس است» (a ۴۲۹) و پس از بعد گفته فیلسوفان بس ارجود، هوس را بررسی میکند «مراد من از هوس (۳)، آنست که روان، بوسیله آن مبادستد و بر درناف (۴) (= تصور) میرسد» ارسطو میگوید، هوس دو نا است یکی «هوس بحمل که ده» (۵) که در بده صور بها است و دیگری آنکه سار بده صور بها است (۶)

ارسطو میگوید «هوس، نه - توانائی، همان فهمندیها (۷) است ولی نه انلیکلیا» یعنی از آنها است و حمال است که گوئی لوحه است که هیچ خبر نه انلیکلیا در آن بوسه است خود هوس بر او فهمندیها است و کار آن که نه - ماد است، فهمدن است و در او - جا فهمنده و فهمندی، نك و همان است و دانس بطری و آنچه این دانس آنرا حس است نك و همان حسند» (a ۴۳)

در باره «هوس سار بده» که بوسه نگان سرفی «عقل فعال» اصطلاح کرده اند، ارسطو میگوید «از آنچه که در همه طبع، بحس خبری است که ماده همه گانگورهای خود است و نه - توانائی» همانا سار بده های آن نوع است، و سپس خبر دیگری است که علت است و که ده است

hupolēpsis (۴) nous (۳) Phantasia (۲) Koinē aisthesis (۱)
 nous pathētikos (۵) (۶) بروان ارسطو امرا «هوس سار بده»
 nous poiētikos نامد اند (۷) noēta

طنبعی (۱)؛ زیرا ادبها هستند که اصل جسمهای دیگرند از جسمها، بعضی رنده اند یعنی با روان اند (۲) و بعضی بی روان (۳)، یعنی بدون رندگانی مراد از رندگانی، حورس، روس، وارمنان رفس بخود، یعنی مرگ است و از اسرو، همه جسمهای طنبعی که با روان اند، جوهر اند و جوهر آمیخته از هولو و صورت اند، اما از آنجا که سخن در سر جسمی است که کیفیت معنی دارد یعنی دارای رندگانی است، پس جسم مند و اند همان روان باشد، زیرا جسم با روان، گراسی در باره يك نام نسبت، بلکه خود آن، زیرا کس با هولوای خود است، یعنی جوهر است اما جوهر صوری، **انبلکلما**، یعنی کمال است، پس روان، **انبلکلمای جسمی** است که «به - یوانائی»، رندگانی دارد اما **انبلکلما** بدون معنای یکی دانس و دیگری نظاره، و از آنجا آسکار منسود که روان **انبلکلما** است، چون دانس، زیرا هم جواب و هم ننداری بسته بخود روان است ننداری مانند نظاره و در کار بودن دانس، و جواب، مانند دانس دانس است بدون در کار بودن آن، پس روان بدسان بحسی **انبلکلمای جسمی** است که به - یوانائی دارای رندگانی است، یعنی جسمی است با سازمان - نس ما، بطور کلی، روان را سازماندهم روان، جوهر است بمعنی صورت، یعنی «آنس که يك حمر به آن» (۴) «یوانای» رندگانی است» (۴۱۲ a ۵ تا ۴۱۲ b ۱)

ارسطو نس از گفته اند که بحسی از روان از حد است و بحسی از آن، خدا نسبت به سازماندن یوانائیمهای روان منبر دارد و از حد حس سخن میگوید و چگونه احساس را شرح میدهد

(۱) phusika sōmata (۲) empsucha (۳) apsucha

(۴) to ti en einai ارسطو این عبار را معنای ماهیت تکرار کرد

ح - آئین کسورداری و احلاق

گفته‌سده که ارسطو دربارهٔ آئین کسورداری (۱) ۱۵۸ کسورسحن گفته است ولی از این میان تنها «آئین کسورداری آئینها» (۲) بدست‌ها رسیده و باقی ارمان رفته است

کتاب معروف به **نومینیکا** (۳) که اساس بر حمله کرده‌اند دارای هست دفتر است و ارسطو در آنها موضوعات زیر را بررسی کرده است
دربارهٔ خانه داری ، تاریخ فن‌سناست ، تعریف سناست ، اقسام فرمانروائی
سارمان حکومتها ، وظائف طبقات اجتماعی ، و سارمان اند آلی ناپه‌رس
آئین کسورداری

در موضوع علم احلاق یعنی **انیکا** (۴) ی ارسطوسه کتاب در دست است که بنسب موضوعات آنها سینه یکدیگر و حی هماننداند و هم از در باز دربارهٔ اینکه هر سه آنها بوسهٔ ارسطو است نانه بحث کرده‌اند این سه کتاب عبارتند از **انیکانیکوماکنا** (۵) ، **انیکا اودمنا** (۶) و **انیکا مغالا** (۷) کتاب اولی که بناد دو کتاب دیگر است و بعضی از بحسبهای آن عبا در در کتاب دیگر نکرار شده بصدیق همهٔ مورخان فلسفه از خود ارسطو است و ساراو **نیکوماکوس** آنرا تا که ویس کرده و در دسترس خوانندگان گذارده است کتاب دومی ، باحتمال زیاد ،

(۱) *Politeia* که معمولا سناست بر حمله میکنند (۲) در ۱۸۸ ضمن حفاریهای مصر باسوس‌های (*Papyrus*) کهبه و مد نرس بنادند و گفته‌سده که سحهٔ کتاب ارسطو است « دربار کسورداری آئینها » *G G Kenyow* در ۱۸۹ چند طومار دیگر از این کاغذهای کهبه در حفاریهای مصر کشف کرد و عکس آنرا در ۱۸۹۱ منتشر کرد و پس آراناک مقدمه بحاب رساند
(۳) *Politika* (۴) *Ethika*
(۵) *Ethika Nikomacheia* (۶) *Ethika Eudêmeia*
(۷) *Ethika Megala*

وهمه آنها را (= کاتگور بهارا) منسارد، نس لارم اسب که در روان سر
 همین معاون باشد، وهسب و در روان از یکسو هوسی اسب که به میل
 ماده روان اسب و همه فهمندسها اسب و ارسوی دیگر، هوسی اسب که
 همانند علت فاعلی اسب و همه آنها را (= فهمندسها را) منسارد و
 این هوس اسب که جدا گانه اسب، و تأثیر ناندیر اسب، بنامحبه اسب
 و ندان خود، هسب و فقط این هوس اسب که نامر بنده اسب و حاودانی
 اسب» (۲۵ a ۴۳)

در بحسب هسب م دفسر سوم، همه سخنان خود را حین خلاصه می کند
 « در يك معنا، روان همانا خود ناسنده ها اسب ناسنده ها با حسب سدنی
 و با فهمندی هسب د و اريك نظر، دانس همان موضوع دانس اسب، چنانکه
 احساس بر همان، حسب سدنی اسب، س دانس و احساس بر همان نحو
 که موضوعات آنها بحسب سدنی هسبند، بحسب منسوند دانس و احساس
 « به توانائی»، هم حواب حبرهای « به توانائی » اند، و دانس و احساس به
 انملکنا، هم حواب حبرهای به - انملکنا هسبند در روان سر،
 سونه خود، و انائی حسب و توانائی فهمندن، « به توانائی »، همان
 موضوعات خود اند، یعنی حبر حسب سدنی و حبر فهمندی، و لارم اسب
 که این توانائسها همان موضوعات خود ناسند یا افلا همان صورت این
 موضوعات « ۳۲ a ۴۳ »

در بحسبهای هسب م با نایان کاب، ارسطو درباره حرک و علت
 حرک موحودان رنده و نفس هر يك از حسبها در نگاهد اسب موحود رنده
 و آنچه بودن جسم ناروان و اهمیت حسب لامسه سخن میگوید و این حسب
 را سرب هسبی دانس حیوان و حسبهای دیگر را سرب بهتر بودن آن میداند

بعینده ارسطو، هم، با اخلاقی است و با نظری «هراخلافی» (۱) آمادگی برای اینجاب مناسب است که حردعین میکند» (۲) با این معنی که رفتار ما در مقابل بسآمد ها، ممکن است بر ناده روی کسانده سود و سکی اردو «کرايه» نادرست نرسد اما سخص منابه این دو کرايه، و رفتار مناسب با این حد منابه که «مرددانا» (۳) آبرا بعین میکند، هراس

م الانم و گساحی دو کرايه نادرست و ارما است در مقابل خطر اما حرئت، منابه آنها است و حرئت هراس و سك است، بر احرئت و بر هری حرد است که ما خطر را سخص مندهم و با آن روبرو مسوم و وسایل روبرو شدن با آنرا حس جو مکم رفتار همراه ناجرئت، رفتار مرددانا است

از میان هرهای اخلاقی، دادگری برتر ار همه است و ارسطو بر نه بروی سعراط، دادگری را برترین هراخلافی، مسمرد، با این تفاوت که ارسطو دادگری را دو قسم مسندارد و یکی را دادگری در قسم حرهای خوب مسامد و میگوید که این قسم ناسی به مناسب هندسی ناسایسگی گبرنده صورت گرد، دنگری دادگری در احرای و راد دارها و حران ریاها است و در اینجا ناسی به قسم، ناسب عددی و بطور مساوی ناسد و بدون در نظر گرفتن ساسی دو طرف و اراداد «هر نظری» (۴) بعینده ارسطو همانا نکار بردن حرد نظری و همد آن یا حسیحوی حقیقت، برای حقیقت است و با حسیحوی حقیقت

(۱) êthikâi aretai (۲) همین کتاب ارسطو ۶b۲۶ ۱۱ (۳) phronimos

(۴) dianoêtikai ai etai

بوسهٔ اودموس، ساگرد ارسطو است کتب سوم که برین لایه می نه
ماگما مورالیا (۱) ترجمه شده است، آنگاه نسبت اردو کتب اول و دوم
 و نظر می آید که یکی دیگر از ساگردان ارسطو آنرا فراهم کرده
 است

کتاب **انیکانیکوماگما** دارای ده دفتر است و در آنها دربارهٔ نیک،
 هنرهای اخلاقی، هنرهای نظری (۲)، حوسی، دوسی، و نیکجینی
 بحث شده است



آوردن خلاصهٔ گه اذهای کتابهای سناست و اخلاق ضروری است
 اما آوردن خلاصه نظریهٔ ارسطو دربارهٔ اخلاق و سناست در اینجا سودمند
 است

نظریهٔ ارسطو در اخلاق است که هدف زندگی انسان، همانا
 «نیکجینی» (۳) است و نیکجینی عبارت از نیکار بردن برترین توانائی
 انسانی است و این برترین توانائی، یعنی آنچه انسان را انسان می کند،
 همانا حرد است و «برای انسان، زندگی نیکجینی برهنری حرد، بهترین
 زندگی است، زیرا حرد، پس از هر حرد دیگر، همان انسان است» (۴)
 ارسطو میگوید «حرد» حدهائی برین عنصر هوس ما است و
 نگرش این عنصر، همراه با هنر خاص آن، نیکجینی کامل
 است» (۵)

(۱) Magna Moralia (۲) *dianoētikai* در *dianoia* یعنی اندیشه آمد

است و بمعنای نظری در مقابل عملی یعنی اخلاقی است (۳) *Eudaimonia*

(۴) ارسطو الف رای مگوال ۱۱۷۷a (۵) همین کتاب ۱۸a ۱۱۷۷

یکی را درستی (orthê) و دیگری را نادرستی و با زیاد روی
 (parekbaseis) سمرده است نادرستی یا درستی روس حکومت، سه
 ناست که اداره «سهر» ، نسرود حکومت ک دگان و نسا نسرود اجتماع
 صورت گمرد

دو صورت روس حکومت فردی، یکی ناساهی (۱) است که ارسطو
 آ را درستی سمرده ، و دیگری استبداد (۲) است که ارسطو نادرستی
 سمرده است دو صورت روس حکومت طبعه مخصوصی از اجتماع بهمه
 مردم ، یکی آرنسوگراسی ناس حکومت اسرافى بمعناى لغوی استکلمه
 یعنی حکومت بهترین (ariston) و سربم ربن طبعه طبعان نگر است،
 که ارسطو درستی سمرده و دیگر اولنگارکما (۳) است که حکومت
 عدّه کمی از خانواده های با نعود و نسا دسه کوحکی از روزم دان است
 که ناسکدنگر همدست سده اند، و ارسطو آ را نادرستی سمرده است دو
 صورت روس حکومت همه یکی دهوگراسی (۴) ، بمعناى وندمی استکلمه
 است که ارسطو، نادرستی سمرده و دیگری نولنما (۵) است که بمعده
 ارسطو بهترین طرد اداره سهر است

ارسطو میگوید، در نولنما ناه ربن مردم بصورت نك همت
 در جامعه حکومت میکند و در این روس حکومت، همه مردم از نظر
 قانون یکسان هستند ولی همه آنها دارای حقوق مساوی و کار مساوی
 هستند و نولنما ، ووی نه بهترین صورت اداره میشود که « هر کس
 سرگرم کاری ناست که آ را بهر منداند» (۶)

(۱) Monarchia (۲) Turannis (۳) Oligarchia (۴) Demokratia

(۵) Politeia (۶) افلاطون در ولسا دادگری را حین عرف کرد است

نگا کند کتاب اول صفحه ۲۶۸-۲۶۹

روار و کردار انسانی بر برین زندگی انسانی همانا زندگی است
که بکار بطاقت جمعیت برود و این زندگی کمال تکمیلی است

بطر بنه ارسطو در سیاست انست که «حوب ریسن» (۱) انسان فقط
در «سهر» (۲) ممکن است زیرا «سهر» سارمانی طبیعی است و انسان ،
طبعاً ، «حیوانی سهری» (۳) است (بولینکا a ۱۲۵۳) اما هراجماع
انسانی، «سهر» نیست و «سهر» آتست که «سهری» در آن زندگی کند
و هر ساکن سهر، «سهری» نیست «سهری» (۴) کستست که «در اداره
کارهای «سهر» و در دادگری آن سهیم باشد» (بولینکا a ۲۴ ۱۲۷۵)
بعینده ارسطو، با آنکه «سهر» برای خوب ریسن نوجود آمده
ولی سازمان آن باندطوری باشد که این «حوب ریسن» همان تکمیلی
باشد و از اینرو و طبعاً سازمان سهر همانا رتبت سهران است برای آمادگی
احلافی یعنی هر ساده برین سازمان اجتماعی، خانواده است و کامل برین
آن «سهر» است و اداره سهر بر بنیاد قانون، استوار شده است
ارسطو حیوانکه گفته شد ، درباره آئن کسورداری ۱۵۸ کسور
کنایهائی بوسه نموده که همه، بحرینکی، از این رفته است از روی گفهارهائی
که در کتاب بولینکا آورده شده و این گفت که ارسطو ، با در نظر
داسن همه اقسام حکومتها ، حکومت کردن یعنی اداره «سهر» را سه
روس تقسیم کرده است حکومت یک فرد ، حکومت بک طبعه ، و
حکومت همه هر یک از این سه روس دارای دو صورت است که ارسطو،

(۱) eu zēn (۲) Polis (۳) zōon politikon (۴) Politēs معنای سهر ریسن
یعنی و اهل نیکبهر است و ادر نظر گرفتن بر ما ارسطو بهتر نرحمه آن در اینجا
«سهری» است معنای که مقابل معنای سیاسی و با جنگلی و مانند آنها است

نامیده شده و شامل ماحی است که با اصطلاح امروز، منطق صوری نامیده
 می‌شود. دیگری **دومین آنالوژیک** نامیده شد و شامل «دانش برهانی»
 است.

از آنجا که بزرگترین خدمت ارسطو به تاریخ فلسفه، یکی ساختن
 همین فن تحلیل است و دیگری تکمیل و توضیح فلسفه افلاطون است، است
 که در این جا بحسب شرح دقیق تحلیل ارسطو، از گه‌نگی ارسطو
 با اسان هم‌زمان (۱) آورده می‌شود و سپس بررسی می‌شود که «کار» ارسطو
 در زمینه این تحلیل است کدام است و ارسطو چگونه توانسته است فلسفه
 افلاطون را واضح‌تر و در صی‌هاها کامل‌تر کند.

آ- تحلیل ارسطو

۱- منطق صوری

«این بررسی که آن ارسطو به نظریات خود دربارهٔ دانش و فواید
 روسی که طرح آنها را در **آنالوژیک** خود کرده، ایمان داشته و آنها را
 نگارنده است نه، بررسی‌شده است که هیئت بررسی شده است
 نگفته ارسطو، یک جمعیت تازه می‌واند از دورا بدست آید راه
 اول که فراهم آوری (اسم‌ها) نامیده شده از حقیقی نسبی کلی
 می‌شود تا بررسی نمونه‌هایی که شماره آنها، بطور لازم، زیاد نیست ولی
 یکی از مشخصات آنها مسرتک نظر می‌آید، ما بقاعده‌ای می‌رسیم که آن را
 دربارهٔ حالات آزمایسند می‌داریم از آنجا که این قاعده
 کلیت بسیاری دارد تا آن نمونه‌ها، پس فراهم آوری یعنی از جمعیتی که
 «برای ما، اولی بر است» آغار کنیم و نسبی جمعیتی که «در طبیعت، اولی بر»

ح- فن بلاغت و علم شعر

ارسطو، فن بلاغت را جزء سیاست سمزده و درباره آن، کتابی نام **رتوریکا** (۱) نوشته است این کتاب دارای سه دفتر است و در آنها، ارسطو بلاغت را فن و ولادت عمده خود ندیگران، ساسانده و روس استدلال این فن را با روس و فیالس و دیالکتیک و معلطه، معاسه کرده است از کتاب «درباره علم شعر» (۲)، فقط بخشی باقیمانده که بعنوان دفتر اول این کتاب معروف شده و شامل بخشی است درباره «تراژدی» شعر حماسی، و تاریخ **گمندی** مورخان فلسفه ارروی و طعانی که از کتابهای دیگر ارسطو و همجنس نوشته‌های دیگران گرد آورده شده، نظریه ارسطو درباره اقسام دیگر شعر و همجنس دیگر هرهای رسارا بدوین کرده اند



این بود خلاصه موضوع نوشته‌های ارسطو اکنون باید دید که چگونه می‌توان از روی مطالب و موضوعات گوناگون این کتابانه «فلسفه ارسطو» بی برد
 نکته‌ای که همه مورخان فلسفه و فیلسوفان، از ارسطو تا امروز، تصدیق کرده اند آن است که ارسطو سازنده فنی است که خود او **تحلیلات** نامیده و در دوره‌های بعد از او نام مطلق معروف شده است تحلیلان ارسطو همانکه خود او نوشته است دارای دو بخش است یکی **بنام بخش آنالوژیکا**

(۱) *Rhetorika* (۲) آقای سهیل افغان من توانی و ترجمه این کتاب را به فارسی حاج و میسر کرد است و مقدمه‌ای بسیار با ارزش آن نوشته است سهیل افغان «نامه ارسطو طالس درباره «هنر شعر» حاج Luzac لندن ۱۹۴۸

تجمععی بنامند نسیم که انعقاد آن بدست آمده باشد در بعضی مورد های دیگر، نس گرا رده، فقط يك عقیده سابقان بوجه اس بر سر عقیده شخصیت های بزرگ است و با آنکه در آن عمومیت پیدا کرده است که حرم نسبی «اندپان» کسی با آن مخالفت ندارد، ولی نا اذیمه نمیدانند که نقطه معادل آن ناند نسیم نامدنی است این قسم دوم نس گرا رده ها، محلی در داس برهانی ندارند در اجتماعی وجود هویدا، ناف نمسود که نبادان نس گرا رده ها باشد از سطو، يك در نس گرا رده را مقدمه دبالك نسکی می آمد و در این نامگذاری به فاعده های اسدلال که سراط در گفنگو های خود آرماس کرده است، نظر دارد

دو کتاب اول آنالونیکای از سطو که بحسب آنالونیکای نامیده شده اند، وفق نظریه عمومی اساح فمسی (۱) است دو کتاب دومی که دومین آنالونیکای نامیده شده اند با فرض ثابت بودن تحلیل آنالونیکای اول، اسدلال برهانی و معرفت را که تا آن نسگی دارد، بررسی میکند از سطو در کتاب نونیکا که بزرگترین کتاب از گابون ولی از همه بوسه های مطفی او کمتر است، مسکل اسدلال دبالك نسکی را بررسی میکند بویکادر حسی جوی روسی است که بوسله آن بتوان مقدمان گفنگو و با بحث برقرار کرد و هم درین باحائیکه از آن بجاهر موضوعی را میتوان مشاهده کرد، سروکار دارد و نام آن سرار topoi یعنی «جا» گرفته شده است این دو قسم اسدلال، کاملاً مستقل از یکدیگر نیستند و از سطو میگویند که دبالك يك میتواند نما کمک کند که «مقدمان همه دانسها» را برقرار کنیم

(۱) یعنی به نتیجه رسیدن از راه نام شماری نس گرا رده ها سکه بخود هویدا هستند

اسب بروم از سوی دیگر، گاهی دو جمعیت کلی که خود آسکارهستند و
 با آنکه سگ منطقی با آنها روانست، بطور لایم، جمعیت سوم را که
 حرثی بر آنهاست، در بر دارند

ادراه، فاس یا برهان نامند مسود و از حرثی که «در طبع
 اولی بر» اند نسوی حرثی که «برای ما اولی بر» اند می رود، و از
 همینجاست که فاس، الرام آور است و تمام است و این دو صفت در اسعراء
 است فاس، به نپاسان میدهد که يك حرث جمعیت دارد بلکه ناسان
 میدهد که حرث جمعیت دارد

بطور می آید که ارسطو به منطوق اسعراء و حرثی ندارد و آنرا فقط
 روس لایم را حل اندائی دانس و علم منسرد و منگوید همسکه دانس،
 تمام بسود، مجاز است که اسعراء بر این نظر دور گردد ارسطو کار اصلی
 تحلیل منطقی را کسب نظر به فاس میداند و این نظر به را طوری عرصه
 میکند که ناسانی در یادماند و نگار برده سود

در حقیقت، اح فاسی میباید مقدمه اساح دیگر ناسد، ولی ناسی
 برای اسکار، يك آخر بر حد ناس سود خود نظر به منطقی موظف ناین
 است که راه اظهار معدمات را بررسی کند ولی میباید از این مسئله مهم
 ی حرث ناسد و نسبت جمعیت ارسطو نسبت به نمر میان دو قسم مقدمه است
 در بعضی موردها، نس گزاده (= مقدمه)، جمعیتی است که خود هویدا
 است، مانند آنکه «اگر از دو حرث مساوی، دو مقدار مساوی کاسه سود،
 با ما دهها نمر مساوی خواه بود» ساحت يك حرث گفتم يك رای ما
 کافی است که گوئیم آن فاعده در همه موردها صدق میکند و ما نام واد

و همچنین بعضی‌های مجعده (۱)؛ یعنی آبپائیکه دارای فاصله‌های فرعی موی و یافرعی هستند و با آنها که شرط و با اتصال را بیان میکنند، اصلاً بوجه نکرده و با کم بوجه کرده است این بعض، منطبق ارسطو را برای بررسی طعمه مهمی از ادبها، تاوان کرده است

با ادامه ما باید بطر ارسطو را، هم‌چنانکه هست، در بارهٔ فصاحت بدانیم. افلاطون در کتابهای کراتیل و سوفیست می‌نویسد که کواخکریس بحسب معاداریک گفته (logos)، نام است (onoma) و با کلمه (rhema) نام، نمادندهٔ حیرت‌ناحس است و کلمه که بطور سطحی معادل با فعل است، نمادندهٔ کار و با تدبیردگی (= نادر) است، مثلاً «مرد مندود» یک گفتهٔ معنادار است و می‌تواند راست نادرع باشد ولی «مرد است گاو» بحسب نسبت افلاطون برخلاف مطمئناً حرانکاررمان خود، از این عقیده که اظهارحطا و اظهاریه - گویند ممکن است، دفاع میکنند و می‌گویند که «هست» و «نست»، هر کدام، معنای گوناگون دارند. افلاطون، همچنین، در بارهٔ حاشه گاه زبان بحث میکند و از زبان سغراط می‌گوید که واژه‌ها، فقط رمز نیستند بلکه حر که‌های تعلیمی - صوتی هستند که با خود حرها قسمی حوساوندی دارند. افلاطون فرعی بناوه که دربارهٔ کمیت فصاحت و تعادل آنها با نیک‌نگر بحث کند، ولی ارسطو ادکار را در کتاب «تربری از مناس» انجام داد است

(۱) منطعمان سرفی خصوص و علی دربار انگونه فصاحت معصل سخن گفته‌اند و آنها را سرفی متصل با معصل نام نهادند و فصاحتی فرعی انگونه فصاحتها را معدم و الی نامند اند و تفاوت آنها را موضوع و محمول فصاحتی ساد و هم‌حسب میان خود روس کرد اند نگاه کنند تا نامنامه و دیگر وسعه‌های بوعلی دربار منطو

این بود بر حسب سیستماتیک نوسه‌های مطلقه ارسطو البته لازم نیست که این بردت اینریت نوسه‌سدهن آنها مطابق باشد دانسمندانی که این موضوع را بررسی کرده‌اند ناسکندنگر موافق‌اند که نوسکا، نوسار کتابهای دیگر، و برای دانشجوان آکادمی افلاطون نوسه سده اسب و طرح آن نوسس از آنکه تحلیل فماسی به وحوه وسکل‌ها کامل سود، ربحه‌سده اسب، و این دانس (یعنی تحلیل فماسی) فقط برای فهمیدن بحس الحافی نوسکا، یعنی «رداسه دلالت سو فمسی» شرط لازم اسب

نوسه‌های مطلقه ارسطو ناصوریه‌های ادراج (یعنی نسخه گرفتن از معدمان) سر و کار دارند و بررسی تمام و کامل فصاوت نك و ناصفه، نوسار آنها انجام سده اسب و ارسطو حیثی برای گزارده (= فصفه)، نام‌دیگری حر **p otasis** یعنی نوس گزارده که همانا معدمه نك ادراج اسب ندارد و ساید این موضوع را نوسه ربحه رناسه‌سی و نادیسوزرنا نوسمسرده احره مطلق درهر صورت، فقط در بحس ۲ تا ۲۱ کتاب «در ناره سحر» اسب که ارسطو، فصفه را از این نظر بررسی کرده اسب البته دو نوسه کویا یعنی کانگوریا و نری ازم ناس، هم از در ناره، حون نوس در آمد مطلق نکار رفته‌اند ولی اسدو نوسه، بهیح رو، بهم نوسه نوسه و در حمت میسوان گفت که رمنه سرح برهان را آماده میسکند

اینکه ارسطو، فصاوت نك را تحلیل نکرده و آنرا فقط اریطر دیسوزرنا نوسه کرده اسب، برای منطق، رنا آورده اسب در ربحه همین بقص اسب که ارسطو فقط میگوید که درهر فصاوت حجگو نگی و ناکاری، بحساب یک موضوع گزارده مسود و ناسکه نآن حمل مسود،

huparchei حوں نمونہ عمومی ہر گونہ اظہار گرفتہ شدہ ، نارنک
 اسب از این گدسنه ، و فسنکه ارسطو ، سرحی از صورت موضوع -
 معمول مندهد ، نظر نماید کہ اردنیل خود حوں اطمینان داسنه ناسد
 منگو بندنک حسن گفته کہ «حوں، سفند اسب» حالت معمول این اسناد اسب
 ولی « این حسن سعید ، حوں اسب » یك بر گردانیدن « نایحای »
 موضوع و معمول اسب اما این نیکه قابل بحث اسب و حوں منمناید کہ
 ارسطو سب حوهر وصف را کہ مناسرتکی وانر کمبو اسب ناسبت
 موضوع و معمول کہ نپا نه حوسآ بندی سحنگو و معصود او واسنه
 اسب ، ارنکد نگر منبر مندهد معمولاً ناکند اسب کہ نسب از هر حسن
 دیگر ، در خود واره‌ها ویا در حبرهای معین شده نآ آن‌اره‌ها، موضوع را
 مسحص منکند ، « این ساح مان دانس سرا اسب » و « این ساحیمان ،
 دانس سرا اسب » ، ناسجهائی ندو در سب معاون هسند و اگر روی واره
 « این » ناکند سود ، آتوب « دانس سرا » موضوع منطقی اسب
 در کنان کوحک کانگورنا ، ارسطو میان احراء فصاویهای ما ،
 بحسب نوع بودنی کہ این احراء مسحص منکند ، فرق منگدادند، ولی
 این کار ، نسبرنک بطریقه مافرتکی اسب ناطقی و نآ آنجا کہ من
 منبوانم ندانم ، نأ نبر نادای روی مطن صوری ارسطو ندادند
 بعفده ارسطو « ناهم سماری، گه‌های اسب کہ در آن، ناگراردن
 حبری، حرهای دیگر ی حر آنچه گزارده شدہ ، بطور لارم و ناعنار
 اینکه حسن اسب، همراه بناسند (۱) » این تعریف، وسع بر آرتسب کہ

(۱) وعلی در داسنامه فاس (= ناهم سماری) را حسن سناساند اسب «وفاس بحمله
 سحنی بود ایند روی سحانی گفته کہ حوں نرفنه اند سحنانی کہ اندر وی گفته
 آمد بود از آجا گفاری دیگر لارم آن‌هر آنه - رحمه کند اساراب
 ←

ارسطو، بدون آنکه حرئیات کتاب **گراونولوس** افلاطون را بسجد، ادعا میکند که همهٔ واژه‌ها رمرهای فرار دادی هستند اما بحسپای گفبار را دفسوبر بحلیل میکند و **onomata** و **logos** را بمعائی مفاون با افلاطون بکار می‌رد. بگفتهٔ **نای وانر**، مراد ارسطو از نام، فقط اسم نسبت بلکه صفت و ضمیر شخصی و ضمیر اشاره و ساند حرف بعرف بر، قسمی نام هستند. تفاوت کلمه با نام از آنجا است که کلمه، گفته است که بگفته و با اکون و با آنده اشاره میکند از این گذشته، واژه هائی هستند که خود، نماد هنج حبر هستند ولی برای ربط دادن بحسپای **نک** گفته بکار می‌روند، ماد حرف ربط (**sundesmos**) و حرف بعرف (**arthron**) ولی ارسطو ه حنک از ای دور بمعای امروری بکار می‌برد. ارسطو واژهٔ **logos** را که افلاطون بمعای حبر دربارهٔ **نک** حبر بکار برده بود، با این معنا محدود نمی‌کند، بلکه آن را دربارهٔ هر گونه گفتهٔ بهم نایفه م **لانک** دعا و با **نک** حمله، مثلاً «حنوان سحگیوی دونا» بر بکار می‌رد و حبر در بارهٔ **نک** حبر را، اظهار (**logos - apophantikos**) می‌نامد و می‌گوید که سروکار م طوق با ایها است و بهمثلا با آروها و با رسپها

بظر بهٔ نایهم شماری فقط در حائی بکار می‌آید که نسبت گرارده‌های اساح به صورت موضوع و محمول، بر گردانده شده باشد ولی ارسطو هنوز نمی‌گوید که مراد از این دو مفهوم حنس و فقط موقعیکه در بحقیقات خود سعی بر سر فیه است دربارهٔ ای دو مفهوم بحث میکند و در سگاه مهمومهای او دفسوبر نسبت هر جا میخواهد نمونه ای از **نک** نسبت گرارده بیاورد، می‌گوید «الف» از آن «ب» است، دلیل آنکه این کلمهٔ یونانی

ارسطو برای کار خود لازم دارد « نام سمازی » که ارسطو آنرا تحقیق میکند بوسیله حد میانگین که در هر دو قسمه ناف مسود و دو مفهوم دیگر را بهم ربط میدهد، مشخص مسود در هر صورت مقصود اصلی جمعاب ارسطو کسفه همه صورتهای ممکن اسباح در سب و نگار بردن فوری آنها دره احده است

ارسطو، بحسب جای حد میانگین در دو سب گزارده ، سه سکل نام سمازی مشخص داده است در سکل اول ، حد میانگین ، محمول حد کوچک است یعنی موضوع سبحه است و حد بزرگی ، محمول آن است در سکل دوم، حد میانگین محمول هر دو حد بزرگی و کوچک است در سکل سوم، میانگین ، موضوع است و هر دو حد دیگر محمول آن هستند
 از آنجا که سب گزاردهها همسوا د کلی با حرئی و همجنس آری گویانه - گویا سب چهار نمونه مد و انیم داسنه با سبم هر «الف» ،
 «ب» است، هنج «الف» «ب» سبب ، بر حی «الف» ، «ب» است ، بر حی «الف» ، «ب» سبب این چهار نمونه را در منطق بوسیله حروفهای *ομοειδος* مشخص میکنند گام بعدی اد سب که هر يك از این نمونههای ممکن سب گزاردهها را، در سکل های نام رده سده در بالا نگار بزم و سبم که آنا اسباح در سب حاصل مسود یانه ارسطو از راه چهار «فناد (۱)» در سب

و سبها فاس را ارگفه و علی جن معرفت میکند «واما فاس فولی است مولف ار اووالی که خون مسلم داسنه سود آچه در وی ذکر کرد با سبدا رصفا لازم آند ار وی فولی دیگر لئانه « در کما های عربی جنس معرفت کرد اند «الفاس فول مولف مر افوال اد اوصب لرم عنها دانها لا العرص فول آخر عبرها اصطرار» و سب کرم اربح فلسفه و نانی صفحه ۱۵۷ - معرفت بالا رحمة گفنا رارسطو است ار و نای و ابر حمة انگلسی که Allan آورد کمی متفاوت است
 (۱) اروپا مان mode یا moode و سرفسان فرینه ناصر و سب اند خود ارسطو کلمه ptosis یعنی «فناد» را که در صفحه ۱۲۱ شرح داد سب نگار برد است

انکار سدی است « البته بعضی از مفسران ارسطو میگویند که او سر این اصل را بیان کرده است (۱) ولی عمده ارسطو آنست که در بحثه گری در شکل اول، وجود هویدا است و نائید نسس آن به لازم است و نه ممکن برای ارسطو روس بوده است که فاعده ای مابد فاعده آورده شده در بالا، معانی خواهد داشت مگر اینکه بوسیله و اسی در شکل اول بوضوح داده شود و این فاعده را نمیتوان دلیل درست بودن فاس سمرد از این گذشته همه مطعنان عمده دارند که برگرداندن دو شکل دوم و سوم، بد شکل اول به دلیل ادرس فاس را روس میکنند و نه روس عملی اینان را شرح میدهد و میگویند که این عمل را ناند کنار گذاشتند چنانکه نسس دان مندا د ، ادرس فاس ناء مار دلیل بر اینکار شده است ما نمیتوانیم بدانیم که همه «الف»ها «ب» هستند و یا هیچ «الف»، «ب» نسس، مگر آنکه همه «الف»ها را امتحان کرده نامس ولی در این صورت ، نکار بردن این گفته که هر «الف»، «ب» است ، چون یک نسس گزیده ، برای بحثه گرفتن درباره حرئیها ، به هدر دادن وقت و خطای منطقی آسکاری است

اما با آنجا که سخن بر سر طوق ارسطو است ، این انراد ، نامحاس است ، ارسطو فرص میکند که نسس گزارده های کلی در راههای گوناگون بر فرامسبند ولی بطارت جامع بر همه نمونهها راه آسکار نسس در سناری از اسد لالاب دنبال نسکی که ارسطو با آنها مواجه دارد

(۱) ساندن سوار ارسطو در **کاتگوریا III** را گوا درسی سخن مفسران ارسطو سمرد ولی D J Allan مسکرا ارنظر دیگری بررسی میکند و سر آن نسس که گفته مفسران ارسطو را تصدیق ناکار کند

نسخه تکدام اصل است؟ چه کار می‌توان کرد تا کسی که نسخه گزارده‌ها را می‌داند ولی نسخه را انکار می‌کند، ندرسی نسخه معیند گردد؟
 از سطو می‌گویند که باهم‌سماری‌های شکل اول، کامل یعنی بخود هوندا
 هست و بسیاری به مفهوم دیگری که اسماح یعنی نسخه‌گیری (۱) را روس
 کند، ندارند و حال آنکه دو شکل دوم و سوم تا کامل هستند و اگر
 نسخه گزارده‌های این دو شکل باهم‌سماری به یکی از فوادهای شکل اول
 بر گردانده نشود نسخه‌های آنها آسکار نیستند

درست بودن نسخه‌گیری در شکل دوم و سوم از راه بر گرداندن
 آن نسخه به محال (۲)، نشان داده می‌شود و از سطو این روس را همراه با
 روس گرداندن (یعنی عکس)، نگار می‌برد فرض کنید که بعضی نسخه
 راست باشد و آنرا نسخه گزارده کنید نسخه گزارده‌های ناره، بوسیله
 نسخه‌گیری در شکل اول، نسخه‌ای درست می‌دهند که بعضی یکی از
 نسخه گزارده‌های اصلی است - نسخه در اینجا بر برتری شکل اول
 باهم‌سماری، هویدا می‌شود

گفته شده که از سطو بجای اعلام اینکه نسخه‌گیری در شکل اول
 بخود هوندا است، با کسی که سوس می‌کرد با فابونی عمومی نشان کند و
 بگوید هر نسخه‌گیری درست، نسخه صدق این قانون است در آن مطمئن
 فزون وسطی برای این م طورا صل *dictum de omni et nullo*
 را نشان کرده‌اند، یعنی اینکه «هر چیزی که دربارهٔ کل صدق شود و با
 انکار گردد دربارهٔ یک جزء که در این کل بهمه است نیز صدق و با

(۱) و علی گاهی اسماح و گاهی نسخه آوردن بوسیله است

(۲) - *reductio ad impossibile*

که در بحثهای سهر اطمینان نکرده و نه، داسه اسب و بنسیر بطور انقاف و کمر
 نصد، اندسه خود را روی صورتهای اظهار که برای کسف حجونیگی
 بعرف حمرها و سباحس صفا همسگی آنها نکرده و بنسیر، بنسیر
 کرده اسب و اسب بر ری دادن رابطه موضوع - محمول، بنسیر
 ارمه صفا م طو ارسطوئی سده اسب حیوانکه بنسیر اسب گفنه سد، اگر
 ارسطو رابطه موضوع - محمول را اسب بنسیر بود و اگر بنسیر
 بود که ساحمان جهان واقعی در سب حوهر و صفا آن بنسیر سب
 حظای او بنسیر بنسیر اکون همحکس بنسیر بنسیر که
 منطوق توسط ارسطو کامل سده و همحکس بعد از او بنسیر اسب
 یک گام بنسیر بنسیر، اما همحکس بنسیر و انکار کند که بنسیر
 ارسطو، نا همحکس که رسیده اسب، سب بنسیر اسب و بنسیر که
 اسدلال عبر علمی و زبان معمولی ارمه طو بنسیر سده اند، این بنسیر
 ارس حواهد داس (۱)»

۲ - داس برهانی

« در سب از بنسیر معروف بنسیر، افلاطون بنسیر بنسیر
 که داس برای اد که کامل سده، نه دبالک بنسیر بنسیر اسب و دبالک بنسیر،
 روس بنسیر اسب، گوانسکه اولی مقدمه لارم دومی اسب دبالک بنسیر
 برای همه اظهارات بنسیر سده که بنسیر اسدلالان علمی اسب، بنسیر
 بنسیر کی بنسیر و بنسیر های بنسیر ما را که بنسیر بنسیر
 بنسیر بنسیر های بنسیر بنسیر بنسیر بنسیر بنسیر بنسیر
 و بنسیر آنها بنسیر بنسیر بنسیر بنسیر بنسیر بنسیر بنسیر

دلیل گفتن اینکه هر «الف»، «ب» است، است که هر دو طرف گفتگو موافق‌اند که حسن بگویند

در علم‌های دقیق و صعبت و عرفی نمیکند ولی ارسطو همچو نگاه نمیدانسته که همهٔ نس گزاردده‌های اصلی او، کاملاً بر بنیاد تجربه گزارده سده ناسند و فناس را در هر مورد، چون يك روس کسب عرصه نمیکند بلکه میگویند برای هر ساحه‌ای از جمعیات، نس گزارده‌های مخصوص یافت میسوند که فقط تجربه میسواند آنها را بدست دهد و کار مردم طعی است که نس از گروه‌ها این نش گزارده‌ها، عمل برهان را آسان کند

ب - بنظر میآید که ارسطو در جمعیات خود به این سکه آگاهی بداسنه که همهٔ نمونه‌های ممکن از اح را بررسی نکرده است و بحلاف آنچه در فصل ۳ دور اول بحسب آنالوینکا گفته، به بعضی سجه گیریهای درست که با هنجیک از صوربهایی که او سباحنه است مطابق نیستند، بوجه بداسنه است و حال آنکه طبق عرف و وسع او از ناهم‌سماری، آنها بر فناس هستند. مثلاً سسجه گیری از مقدمه‌هائی مانند «الف» مساوی (و یا بر گزار و یا در طرف راست) «ب» است و «ب»، مساوی (یا بر گزار) «ج» است

در اینگونه استدلال که در میان نسبت هستند، میانگن و با کرانهٔ بررگن یافت نمیسود و اینها را فقط برور موان بصورت فناس بیان کرد. آنها اصلهای مخصوص بحود دارند و اهمیت آنها در ناصات، دست کم بهمان اندازهٔ نمونه‌های فناسی است. دلالت است ساید و روگداسن اینگونه فصایا، از اینجاست که ارسطو علاقهٔ خاصی بصوربهای استدلال

منکر دند ولی ارسطو این اصطلاحات را کنار میبرد بلکه فقط میان دو مورد زیر فرو میگذارد برای آمورندهٔ نك علم گاهی لازم است که هم معرف نك خبر یعنی معنای نك نام را، وهم، هسی خبری را که این نام، نام است ددرد، گاهی معرف نك خبر بدیر فیه مسود ولی هسی آن برهان نام مسود نا آنکه از این نظر، ارسطو با افلاطون هم عقیده نیست ولی میگوید که «اصلهای اولی» داس برهانی از را فاس نیست نمآد بلکه به سپود در یافته مسود، واگر حسن باشد ناند فرص کرد که نا ریشه‌های برهان نا بی‌بهایب گسرده‌اند و نا اد که از دو جمعیت، هر کدام وسیلهٔ ادان یگیری است، و این هر دو فرص

نوح هستند

حمانکه دیدم ارسطو، در هر فرصی که نس آند، فر نك و ریاضی را متفاوت ناکند، بگر عرضه میکنند و میگویند سروکار فر نك نا موضوعات عنصر که ده و نا حرکت بر است، اما در اینجا قصد دارد که بعسٔ داس برهانی را بطور کلی حسو کند هر ساحتی از داس «قسم» نا حسی را بررسی میکند که نوعی در ر آن هستند و ارسطو مطمئن است که این بعسمات اصلی تابع عقیدهٔ انسان نیست بلکه بوسیله طبع مستحص شده‌اند. همحس بر گردن بر حی مستحصات، حوس «دانی»، در داخل کل «صورت نوعی» بهیح رو، از راحت طلبی نیست، بلکه بوسیله طبع واقع خبرها، معرف شده است معصده داس، ساحن مجموعه‌ای از فضا و بها است که در روابط خود ناکند یگر، روابط لازم را که در جهان واقعی میان جوهرها و خاصه‌ها است، منعکس میکند

لارم یعنی ایدهٔ سگ که همهٔ جمعیهای حرئی را میبوان بدون خطا از آن مسبقی صاحب

ارسطو از این نظر به افلاطون نا آشناست چرا که کل کاردانس را بدو بحسب متمایز تقسیم میکند. یکی ادراک سپودی جمعیت فصانای اولی که هر برهان نا آنها آغاز میشود ما بدان فصله که «اگر اردو بحسب مساوی، مقدارهای مساوی برداریم، باقیمانده‌ها سر مساوی خواهد بود» دیگر هدایت صحیح خود برهان طبق همین تقسیم، ارسطو در کتاب انیک اردو «هر نظری» نام میبرد و میگوید که این دو با هم دانائی نظری را میسازد و در این کتاب *sophia* (۱)، به *nous* (۲) و *epistêmê* (۳) تقسیم شده است. علاوه بر این، ارسطو هوس را و الا بر اردانس میسرورد و میگوید که فقط بعضی فهم انسانی است که دانس برهانی را برای مالارم میسازد

ارسطو نا کند میکند که هر دانس و یا هر ساحه‌ای از بحر به انسانی اصلهای مخصوص بخود دارند ولی کسب سر جسمه مسرکی را که همهٔ دانسها از آنجا مسبقی شوند، و طبعهٔ فلسفهٔ میسرورد بحربه انسانی به نوسیه است و فیلسوف نماید باین بردارد که آنها را طور دیگر کند کوسس ارسطو بر آنست که اقسام گوناگون «بحسب مقدمات» را دفعی بر آنکه افلاطون در بولسیا کرده است، دسته کند افلندس بر رسنهای خود را نا آوردن تعریف، اصلهای ارزنده (۴) و اصلهای گزارده (۵) آغاز میکند و نس از افلندس بر بدون سگ بهمین نحو عمل

(۱) یعنی دانائی (۲) معنی هوس (۳) یعنی دانس (۴) *axioma* که اصول معارفه گفته‌اند (۵) *postulata* که اصول موضوعه گفته‌اند

فابوهای کلی استدلال، مانند اصل بحالف، عرضه‌میکند و داسمند بر آن نسبت که این اصلها را ثابت کند و این فابوها بر سبب فاعدهای مادی هستند تا معدهات داس از آنها هیچ نتیجه‌ای گروه نمیشود، اما اندیشمندان بدون آنها ناممکن است «اصلهای» یکداس را مانند داخل برهانهای داس دیگر کرد البته یکداس که موضوع آن از نظر مطلق ساده‌تر است، مانند اولی بر اداس دیگر باشد، چنانکه نایب‌المنار حساب اولی بر اربعه و هجده اولی بر ارسناره ساسی، فیریک نور و حرارهات با نظر نایب رابطه، بعضی «اصلهای از رنده» می‌شوند میان دو نایب داس، فیریک نایب، مالا این اصل که «حرهای مساوی نایب‌کنند نایب‌کنند مساوی اند»

کدام موضوعها است که داس، آنها را یکدنگ ربط میدهد؟ پس از این، نظریه ارسطو درباره حوهر را گراس دادیم (۱) فرض اینکه همسبب داسهای دقیق دلیل بر این باشد که عبارات حرهائیکه بوسیله حسها، احساس میشود، حرهای دیگری نیست، همسبب دارند، فرضی حالی است ساساتی، با احساس حرهای بعضی کسند ربط دارد و فقط نایب از آنکه در مورد آنها بکار میرود، از داس و اهمیت دارد اما موضوعهائیکه محضات آنها بوسیله یکداس ساس داده میشود، همسبب حرهای بعضی بدین یک نیستند بلکه نایب برین نوعهائی هستند که حره حس بررسی شده بوسیله آن داس اند و بطور انقافی و مووی از حوره داس سرون گزارده شده‌اند

تعریف حس و نوعهای سازنده آن، نایبسی در آعار داس آورده

(۱) در اینجا سار جملات دربار حوهر بمعنوم ارسطویی آن سخن گفته خواهد شد

« جمعیتی که در آنجا میخواهیم بآن برسیم، صوری از واقعیت است »

H H Joachim

دوباره باید تأکید کرد که این يك اصل تحقیق علمی نیست بلکه ایدآل و ساند ایدآل موهومی از تصور جمعیت علمی است که بوسیله دیگری بدست آمد و صوری است که لزوم کامل این جمعیت را بنامان میکند. منظور دوره‌های بعد، کرارا، تفاوت میان استدلال باهودیاتی (۱) *a priori*، که برطبق آن جمعیت دزهای اراضی کلی مسوی شده و هویدائی *a posteriori* را که در آن ناسی حوصله، از ماها و نمونه‌ها، فاعده‌ای، محسوسه است، نگارگر و نه است از نظر تاریخی، محمل است که این مفهومها بر پایه تفاوتی استوار باشد که ارسطو، معمولاً، میان خبری که «در طبیعت، اولی است» و خبری که «برای ما، اولی» است، میندرد، اما ناسی فرض کرد که ارسطو این تفاوت را نانه *epistēmē* دانسها از یکدیگر کرده است. نظر او این نیست که در طبیعت خبرها ناسی، بعضی دانسها، «تجربی» باشد، بلکه ادست که هر دانس، نازمانسکه بافماننده‌هایی از استدلال *a posteriori* در آست، نایمام است. در مراحل ابتدائی، هر دانس، مسترازاد گونه استدلال ساخته شده است و درین مرحله‌ها هر گونه توضیح را، ناسی موی گرفت.

تفاوت بندانس نادانسی دیگر بحسب ادست که هر کدام حس خاصی را برای بررسی خود سوا مکنند، ماسطح، یاسکل، یا حیوان، ومانند آنها، دوم ادکه هر يك از آنها اصول خاص خود را همراه نابعصی

(۱) *evidence* هم از حسب ساحمان وهم از حسب معنا اهودیاتی یکی است

درحای دیگر، آبهاراحاصه مه آمد دران معنا، عرضی (۱) سه گوسه اسب که سه راوبه آن باهم مساوی دوفائمه ناسد نادرینتر داسن معنای دیگر *sumbainein* ما بمفهوم عرض می رسم که همانا حبری اسب که فقط در نکرمان از آن موضوع اسب ونا از آن برحی اعضاء آن طبعه، هسب وار آن برحی دیگر، نسبت معمولاً *sumbainein* در معنای دوم بکار برده سده اسب

کار اصلی داس همانا ناو ن ردیفی از فاسها اسب که در طی حمد مرحله، اگر لارم ناسد، آسکار می کند که حاصه ها یعنی عرضی های حداسدی، ناسبی بطور همسنگی در «صورت نوعی» که در عرب اظهار سده، بهاده ناسد

اکنون ناندید که این ابدال برهان چگونه می تواند در رسنهائی ارداس که ناصفات نك موضوع بعین ناندیر سر و کار ندارد، عملی سود نظر می آید که ارسطو در هیچ جا این نکه را چون نك دسوازی صدوق نکرده اسب و نسه رمنالهای خود را از علمهائی مناورد که موضوع آنها بعین ندر اسب، مانند جوسناسی و سناره سناسی فرض کنیم که بعد،

(۱) چنانکه در اد داسب بر صفحه ۱۹۲ ناد آوری سد کلی های نجانانه چنانکه در مسرف رمن بعین داسد عیار ندار حسن ووع و فصل و حاصه و عرض عام اما این هیچ کلی از نك بطر دیگر رسم سد بی هسند یعنی هر کلی ادانی اسب و نا عرضی حسن ووع و فصل کلی دانی و حاصه و عرض عام کلی عرضی هسند و از هم نحا اسب که در اصطلاحات منطقی سرمان رصی نا عرض یکی نسبت حاصه عرضی اسب ولی عرض نسبت انهمه گرفتاری از انحا سب که کلمه *sumbainein* یونانی که بمعنای نا هم رصن اسب در عربی، عرض رجمه سد که بمعنای ظاهر شدن و اصابت کردن و حد ن معنای دیگر از جمله مردن اسب در فلسفه ارسطو *sumbebêka* مقابل *ousia* و نا *hupokeimenon* اسب و اگر بخواهم آنها را در سب رجمه کنیم مسود جوهر و هم و آن جوهر یعنی آنچه در عربی عرض آمد سد در مقابل جوهر اسب بمعنای کاکووی و در مقابل داب و ارسطو ان نکه را همه جا رعایت کرد ولی در رجمه هی عربی عرضی مقابل دانی آمد اسب

سود یعنی ناسی معای نامها بوصفح داده سده وهسی حبرهائی که در حواص این نامها هس د، بد برمه سده داسد برای رسدن باین برهاف، داسم د باند بمارده های نك نوع را بحر به كند وهر حبر را که بطور همسگی از آن همه اعضاء آبطمه نسب ورا بطه دروی با «صوب نوعی» بدارد، کنار بگذارد ارمنان مسحصانی که بافی مماند، یکی «صوب نوعی (۱)» اس و فقط آنسب که در برهف د کر سده، و دیگر، محصان اسب که گاهی «اعراض حداسدنی» نامنده مسوند او دو را ناسی ارنکدیگر بکمک کرد، بر اعراف، شامل همه حبرهائی که م واد د در هر عضو نك طمه دنده سوند، نسب ارسطو بر ای این بکمک، روس دوقعی را سان نمدهد

کلمه یونانی *sumbainein* که *accident* لاسی از آن گروه د، دو بپلوا سب گاهی بمعای « بطور لارم بد مال آمدن » و گاهی، بلکه نسب، بمعای حبری اسب که به صادف صورت مینگرد نادر بر داسس بمعای اول، ارسطو، گاهی مسحصان همسگی نك حبر را که دانی آن نسبند، « اعراض حداسدنی (۲) » مماند وایها همانهائی هسند که

(۱) منطمان سرف این «صوب نوعی» را بر «دانی» مماند ولی این دانی دانی در مقابل عری نسب که در محب کلاب نك گانه آورد سد بلکه نكفه بوعلی در داسنامه «در مماند رهائی دانی حبری حواهد که داب را ارحود ود نا حبری بود که اندر حد موضوع خود آند و ا حبری ود که موضوع اندر حدوی آد» (۲) هما سب که در محب کلاب نك گانه خاصه ناما سد اسب کسه ای که اداوری آن در اینجا لارم اسب انسب که کلاب نك گانه حنا که در منطمان سرفی معروف اسب ارسطوی نسب بلکه ار *Porphyrios* (پورفوروس) فیلسوف و افلاطونی پورسوم عدار میلاد اسب وار کباب *Eisacôqê* || ساعوحی او گره سد نسبم ارسطو ار کلیها حیس اسب حد (*horos*) حیس (*genos*) فصل (*diaphora*) خاصه (*idion*) و عرض عام (*sumbebêkos*) نسبمان بر فوروس حیس اسب حیس و وع و فصل و خاصه و عرض عام برای وصف سسرتگا کسند کباب بویکای ارسطو ۲۵-۱۷ (۱) ۱ همحس کباب *H W B Joseph* «راهمای منطقی» حاب اکسفورد ۱۹۵ صفحه ۶۶ در فارسی کباب «رهر حرد» از آفای محمود سهای اسناد داسگا بهران حاب ۱۳۲۸ بهران

دریك حس راهی بوده که در فرس همدهم، منطق و دمی با علم همراهی کرده است، و می بینم که لاک عمده دارد که آفریدگار توانائی داس درهائی درباره حوهر طبیعی و خاصه های آنرا باسان عطا نکرده است لاک اصافه میکند « اما سگ نیست که جانپائی که در مرینه های بالان ارحان ما که در گوس (و دوس) فرورفته است، هستند، صوران روسی چنانکه ما از سه گوسه داریم، از ساحمان بنادی حوهرها داسه باسد و بفهمد که خاصه ها و اعمال آنها چگونه از آنها سر جسمه میگردند » برای این جانپای والان که دان طلا رامینسانند، آسکار خواهد بود که چرا طلا باسد سح، و زرد، و سگس، و دوس سدی باسد

از رس نظریه داس، چنانکه در آنالوینکای دوم عرصه شده و اسه با این مک درس است آنرا حقیقت دارد که بکنیک دان یک کجس از محصا آن از طرف طبع مستحص شده؟ بعرف، برای ارسطو، فقط حاسس کردن یک نام بوسیله نکرده واره نیست و فی فرد را سربح میکند با « صور محصو » آنرا باسد، حواه کارد را از این سو و حواه از آسو فرورید، در همه حال نیک استحوان بندی سح که در آن اسب بر محورید بعضی از مطنان با این گفته هم عمده نیستند و ظاهرا میخواهند بگویند که حتی بعرف مفهومهای ریاضی برفط اعلام این است که یک نام اسبی بمعنائی معین بکار رود

هر سانه م مایر کنده م و اند بجای بعرف بکار برد سود مبال بجای ای که سه گوسه را حوس سکی بعرف کنیم « که با سه حظ راست محدود شده است » ممکن است آنرا سکی بعرف کنیم که « راونه های داخلی آن رو به مساوی دو فائمه است » و سس اگر بواسم، باسد کنیم که

بحسب نام (۱)، حوں صدائی در ابرها، عرف سده ناسد حوساس،
 یا مساهدات کلی بر حود، تاب میکند که ح من صدائی فقط در وضعیت
 طبعی داده سده‌ای، نو حود می‌آید حدما بنگس که در این برها حوں
 رابطه بکار می‌رود، درهماں حال، حمری در باره علم حصعی رعد خواهد
 بود (بکنار دیگر ناسی گفته سود که مقصود این نسبت که این کار
 راهی برای نسبی تحقیق است بلکه بر نسبی است از بسامدهائی که حود
 ارزاه تحقیق بدست آمده اند ولی حیاں بر نی است که نفس بار می‌آورد)
 سحّه این کار این است که تعریفی که در اول آورده شد، حاسس
 « تعریف حصعی (۲) » رعد مسود آسکار است که حورّه نك ح من
 اسدلال، بسار محدود است بر ا فقط در حائیکه روابط تعبر ناندیر
 در کاراند، فایده دارد و در حاهای دیگر، معدماں ناسطح اح مال نائس
 می‌آید و معدماں دیالک نسکی مسود و به معدماں برهائی

نس، برهاں ناسی ناساسائی صورت آغار سود این اظهار را
 منوان، ناسایی، به نایی نهوده و هرل آمر تبدیل کرد حمانکه صورت،
 قسمی برده دنده سندی بسود که میان تحقیق کننده و موضوع تحقیق او
 کسند سده و مانع این است که تحقیق کننده بتواند موضوع بررسی
 حود دست یابد و آنرا اندازه بگیرد و وزن کند، و در نایان کار، یعنی
 و نسکه تحقیق کننده بی می‌رود که تحقیق او، او را به صورت بر دنگر
 نمیکند، آتوف، بدون لزوم، بر وی ساسائی حود را کو حك مسمرد

(۱) حداسمی ونا حد بحسب اسم (۲) حد حصعی اند و قسم تعریف که سرفان
 حداسمی و حد حصعی می‌ماند و ساند نوان آنها را همان حدصوری و حدمادی فارابی
 و ارسطوس مرید توسط است نسس حین تعریف سدا د « تعریف بحسب نام است که
 فقط وسیله بمریک حراسا از حمر دنگر » « تعریف حصعی است که امکان هستی
 حمر را نشان میدهد »

ارحمة حندی آنها مسگرد بطر به ارسطو محلی برای نگارن روسهای ریاضی در داخل بررسی‌های طبع نافی نمکدار استکار برای فریک بدیجی است ولی برای رسب ساسی حندان معاوی نمکند ارسطو همجنس با نظر افلاطون که منحواهد همه داسها را بوسله روس دبالک نیک سکدیگر بسوبد مخالف نمکند وعنده دارد که هر داس، اصلهای بحود هوندای مخصوص دارد ارسطو بوسله بوسه‌های خود و بوسله نأبری که در دستان خود کرد ساند نس ار هر کس دیگر راه بسرف علمهای بحر بی بحصصی رادر فرسوم نس از میلاد نار کرد» (۱)

ب. رمینه تحلیلالات ارسطو

تحلیلالات ارسطو دارای رمینه ایست و برای س احس وساساندن این رمینه است که ارسطوفس تحلیلالات بعی منطق صوری وداس برهانی را نا این انداره با اهمیت سمرده است

رمینه فلسفه ارسطو، حنانکه کمی نائس برسان داده حواهدسد، همانا مفهومی است که در فلسفه یونانی، از دوران نس از سعراط بازمان خود ارسطو، عرصه سده و بلسوفان نس از سعراط، و سعراط و افلاطون در باره آنها بظرفهانی داسهاند برای بی بردن نایکه «کار» ارسطو در این رمینه کدام است و ارسطو چگونه بواسنه است این مفهومیهارا که نس از خود او بررسی سده بوده، در داخل یک سسسم هماهنگ کند، ناسی، نس از بررسی رمینه فلسفه ارسطو، بحسب حندانکه بر را در بظر آورد

يك حین سكل ناسه حظ راست محدود سده است ارسطو میندیر فیه که يك نحوه انسان ، ساده در طبیعی در از نحوه دیگر است و ساید منحواسه نگوند که اگر چه سما منوانند حین کین ولی اگر بخواهند حین کیند « جاهل » هستند بعینده ارسطو ، در مورد حوهرهای طبیعی ، مفهوم صورت ، منطق بمفهوم عایب است ، و ما یکبار دیگر بان برس برس میگردیم که آیا توضیح بعینر ان طبیعی بوسیله عایب آنها سوده است و رواست نانه ؟ اگر حین ناسد حگو بگی بعینر منواند ، برس هماد برهان ریاضی ساینه سود

علم بمعای امروری ان واره از تکنیر همان است که ارسطو *technê* نامنده است *technê* بمعی مهارت ناسد آوردن نسخه در يك حوره معین با صافه سانسائی طبیعت حینها ، نائیکه م است نا ان نسخه است مهارتی که از تجربه آمده و بوسیله عمل بصمین سده است ارسطو در کتاب انیک *technê* رانک « هنر بطری » مسمرد ولی آرا نائین بر ار داس میگذارد و فرص میکند که دوب *technê* ار داس بمعای خاص گریفه سده است (هلا برسکی ارفیر نك ، معماری از ریاضی) ، ولی ارسطو در بطریم میگرد که هسی *technê* مسکالان منطقی مخصوص بدید مناورد

اگر به بطریه داس که در این فصل و فصل نس آورده سد ، دوباره نگاه کنیم ، می ندیم که ارسطو میان روس ریاضیات و فیر نك فرق میگذارد و ساید اینکار ، نا ملاحظه بعضی حینا افنهای فدا عورسان و حانسین افلاطون ، لارم بوده است ارسطو بحلاف سب فیلسوفان ادالنائی (= فساعورشان) دوباره بعینر حوبی را نکار مناورد و حینها را ندرت

سه گانه ریدگانی ارسطو، «روپم ریخته» سده بود، این سد که طی هر ازان سال، نیروان ارسطو، مورخان فلسفه، وحی فلسوفان سر بواسند بحقیقت فلسفه ارسطوی سر بد و هجکندام از آنها به بحولان اندسه ارسطو بوجه بگردید بلکه حواسند که برای «رعایا امامت» از همه نوسه های ارسطو دفاع کند وحی درحائیکه موضوع این نوسه ها با بکدیگر اقص داس، باهم محواسند بر ورعبر و مفسر، گفته «معلم اول» را درس حلوه دهند

سحه این بعضاب این سد که بعضی از مورخان فلسفه گفتند و بوسند وحی «ناب کردند»، که ارسطو باطل کسده فلسفه افلاطون بوده و باو بسب دادند که گفته است که من افلاطون را دوست دارم ولی حقیقت را بسب دوست دارم ورناد بوسان که درهر زمان و در همه جا زیادند، کریسک ارسطونه بطرئه ایده ها را با ساح و برگ فراوان، بازار آوردند دسه معصب دیگر، درمقابل آنها ازحق بس اسی ارسطو سخن گفت و درین اواران به آسوس را، بعلب اختلاف او با افلاطون بداسند و گفته دیورن لائری را درس سمردند که ارسطو حی در زمان ریدگانی افلاطون، آکادمی او را برك کرده و افلاطون گفته است «ارسطو من لگدمبر بدهم چاکه کره مادیان همسکه رائنده سد، نمادر خود لگدمبر بد» (۷/۲) در دورانیهای حد بد سر بعضی از مورخان فلسفه هر گونه اندسه افلاطونی را که در نوسه های ارسطو منافند، ساحه حالات احساسانی او مسمردند و بعضی دیگر امکان اسرا که ارسطو، افلاطونی نبادسد، سکارا بکار کردند و گفتند هر نوسه ای که امری از اندسه افلاطون در آن باشد، از ارسطو بسب، بر ا حگو به ممکن است

گفته‌شد که نسیس نوسنه‌های ارسطو که نسیس مارسنده از نوع نوسنه‌هایی است که نام عمومی «برای سویدگان» معروف شده‌اند و نسیس آنها بسیار منجمده و بطور زبان آوری محصور هستند بر و ان ارسطو در دوره‌های بعد، نه نسیس بلك بلك این نوسنه‌ها برداخته‌اند و از همین راه ، اندیشه‌هایی را که ارسطوئی نسیسند داخل مجموعه نوسنه‌های ارسطو کرده‌اند

بكنه دیگر ایست که ارسطو در بابان ریدگانی خود نسیس نطقه نسیس‌های علمی نوحه کرده بود و حاسن او **نحو و راست** نسیس کار داده ال کرد و در نحه ، کم کم ، نظریات فلسفی ارسطو از نظرها دور شد و نوسنه‌های علمی و تحلیلات منطقی از روح نسیس نایف و نسیس فلسفی ارسطو نسیس در این دو حده علم و منطق نمایان شد

بكنه سوم ایست که نسیس نسیس سال نسیس ارسطو ، یکی از حاسن او نام **آندرونیک** از مردم رودس ، ساید نسیس اولی نسیس ، همه نوسنه‌های ارسطو را سرهم کرد و نسیس این سرهم کرده‌ها را (۱) نسیس نسیس نسیس کرد و مجموعه‌هایی نام **ارگانون** ، **فیریک** ، **مافرنک** ، و نایف و نسیس و احلاق ، از آنها نسیس داد؛ و همین مجموعه‌هاست که در دوره‌های بعد نام عمومی **Corpus aristotelicum** ، نسیس نسیس نسیس ارسطو نسیس علمی و نسیس آنها شده است

اما از آنجا که نوسنه‌های اندائی ارسطو ، و نسیس آنها نسیس برای عموم و نسیس گفتگو نسیس شده بود نسیس از میان رفته بود ، و همین در مجموعه‌های **آندرونیک** ، حاسن گفته شد ، نوسنه‌های دوره‌های

(۱) این نسیس از **هگل** است و کمی نسیس نسیس او آورد خواهد شد

ارسطو که سازندهٔ منطق و مردم طعی بنام معنا است، حمیری برخلاف اندیشه‌های م طعی خود بنویسد؟

ورنر نگر، محسن کسی بود که با سنجش دقیق نوسه‌های ارسطو و با دبطر گرس قطعانی که از «گفنگوها» بافمانده، مورخان فلسفه و فیلسوفان جهان را با نیکه نیکه مینوچه کرد که ارسطو بر ما مد هر اندیسندهٔ دیگر دوره‌های تحول داسه و نوسه‌های اورا با نسبی محسب این تحول و تکامل اندیشهٔ او فهمند و سس دربارهٔ آنها فضاوت کرد

بر رسهای **نگر** برای محسب ناز در ۱۹۱۲ در کتاب « بررسی تاریخ سدانس م افریک ارسطو» و در ۱۹۲۳ در کتاب معروف « ارسطو و ساد تاریخ تحول اندیشهٔ او»، عرصه سد و س ارنگر دانسم دان دیگری چون **راس**، ارسطو ساس نامی انگلسی و شمسل، مورخ نامی فلسفه، سناری ارنسهداد **نگر** راندیر و **نگر**، در این کتاب سان مدهد که ارسطو حی در دوران تحصیل در آکادمی افلاطون بر، کتابهایی نوسه است، و هم محسن سی ارنسهداد **مافرنکا وانسکا و نوئمتیکای او**، دارای بک صورت اد دائی هسند که ساحهٔ دوران اول و دوم رید گایی ارسطو است و بک صورت نهائی که در دوران سوم یعنی در زمان بدرس ارسطو در **نوگمون**، نوسه سده اند **نگر**، با تحلیل علمی و دقیق مجموعهٔ **مافرنکا ارسطو**، نایجا میرسد که انهمه موضوعات مکرر که در این مجموعه آورده سده، سانۀ اد سب که ارسطو در نوسه‌های خود که **آندروونیک آنها را در مجموعهٔ مافرنکا روپهم رینه است**، تحدید نظر کرده و کم کم، آنها را بصورت نهائی نوسه است تحلیل موضوع در سردهم (M) و هم محسن معانسهٔ دور در چهاردهم (N) و

بنابر اندیشه او، فلسفه جدید منجبت مس عمل سسّم سده است و همه آن منجبتها، بوسله موضوعاتی که در همه آنها مس رك اند، وحدت با و مانند اماحان اندیشه ارسطو، گرد آوردن و نگاه کردن بسب بلکه تحلیل است و تحلیل، افرار تحقیق است و از اینجاست که «سسّم» او، از هر جهت، گسوده و موفقی است، چنانکه این سسّم معروف فلسفه به نظری و عملی و سعری (= سارنده) و سسّم فلسفه نظری به حد اساسی و ریاضات و فزیک در هجرتك از بوسله های ارسطو نگار سده سده و شامل سسّم فلسفه او نمسود بلکه فقط يك سسّم مفهومی است

سسّم ارسطو، ساحمان حرمی و حامد يك حامعیت داسنهها بسب که ارسناساتی های بسار و منجبت های يك ساحنه سده و نمای (۱) آن از بیرون بندا ناسد بلکه طبعاتی (۲) از مفهومی های بنادی است که ارسطو آنها را برای بحسب بار ارزرفاروسی آورده است ایکه ارسطو بحسب نورگانگوریهار از وی واقعیت میندازد و از وی «حسهای گرازی» **tode ti** (۳) را بیرون مینورد و آنرا بمعای **ousia** (۴) (که یکی از مفهومی های اندیسیدن فلسفی است نگار مسرد) دانسه که سس به زرفای این مفهوم نائس مرود و طبعات ماده، صورت، داب، کلی، **نوانائی**، و کار را، یکی بس از دیگری نارمکنند - ایبرامسوان يك اندسه سسّم سار دانسه **tode ti** با این تحلیل، صورت بحسب کسندۀ ماده مسود و اندیسیدن کلی، بدین صورت بناد حبر واقعی بی مسرد و می بسد که

(۱) **fassadenhaft** از **Fassade** یعنی نما یعنی منظر بیرونی ساحمان آمد است (۲) **نگر** وسله بمنیل به کوسهای زمین ساسی گسار خود را از سسّمکنند (۳) یعنی این حبر یعنی حبر يك (۴) هم معنای داب و هم بمعنای حوهر و هم بمعنای بودن نگار سده سس از این سسّر ساساند خواهد سد

رندگانی فیلسوف را در برداشت امار فلسفهٔ ارسطو، این مفهوم مطابق با معنائی که در زبان یونانی دارد، یعنی آگاهی اخلاقی، نگارندهٔ مسود و در ردیف مفردات دیگری گزاردهٔ مسود که از تحلیل «حوی اخلاقی» دست می‌آید

اندیشهٔ ارسطو، بهمین روش، نظریهٔ اساسی افلاطون و هم‌حس نظریهٔ اودناره بودن را تحلیل می‌کند و «فصل» آنها را مشخص می‌کند ایدهٔ افلاطونی که حکمائی نگریسی - فهمدنی گوناگونها است؛ و ایدآل اخلاقی است، و صورت است (۱) است، و مفهوم منطقی است، و بودن دانی، در حکمائی بحریهٔ سدهٔ آن است، نه کلی، و داب، و شکل، و ماهیت، و حد، و عاقبت، و بحر بهٔ مسود، بی آنکه هیچک از این مفهوما از حسب ظرفیت، بتواند با آن (= انده) مساوی شود *eidōs* ارسطویی (بعی صورت) همان *idea* (بعی ایده) افلاطونی است که اندسندنی سده است هرچیز که حان افلاطون با آن تماس می‌نماید، نگریسی و بحسب بدبر مسود، ولی برای اندسهٔ تحلیلی ارسطو هیچ حمر با سازگار از این حاصل بحسب بدبری و نگریسی بودن نسبت نسبت اندسهٔ ارسطو و افلاطون، ما د نسبت يك نسهٔ آنومی (۲) است نایك محسمة انسان برای انسان استیک و عرفانی يك حسب نسهٔ ای و حسب آوزاست ولی این، مشخص کنندهٔ ارسطو است

ارسطو، هم اردیر باز، سببم ساردر حقهٔ يك ساحمه سده است ریرا

(۱) *aesthetisch* در زبان آلمانی بهمه حمرهایی گفتهٔ مسود که ساحمه سرناموسعی نامحسمة ساری ناسد حوا ربا حوا حوساند و حوا سولیم بعی ناسکو و دررگ ناسد، و از انرو از بر حمه این وار ربا ساسی خودداری سد

(۲) *anatomisch* بعی سرنحی و نسهٔ آنومی صوری است که درون بر سگی رای ساساندن ساحمان درونی بر حیوانات کار مرود

و دانس ارسطو « میگوید » همهٔ رسته های فلسفهٔ ارسطو ، در کتاب «مفاسریك» بهم می رسد» ۲ ۴- از سوی دیگر، چنانکه هگل بر بوسه است «دربر کتب بحسبهای این کتاب ، دسواری مخصوصی هست و آن است که با چند بوسه دريك بحسب «سرهم کرده» شده اند و با آنکه، اگر خود کتاب بحسب بر کتب شده ، ناسی گفته شود که اینکار از روی نظم نبوده و بطور روس انجام نیاوده است (۱)» و اگر بررسمهای دیگر نبود بیرون کشیدن فلسفهٔ ارسطو از این کتاب «سرهم کرده» که نام **مفاسریك** معروف است ممکن نمیشد

دیگر میگوید «کتاب **مفاسریك** شامل آخرین نظریات فلسفی ارسطو است و بررسی هر يك از بحسبهای دیگر این فلسفه ، اگر از مفاسریك آغاز شده باشد ، نخواهد توانست باصل این فلسفه دست یابد فصاوت درستی دربارهٔ **مفاسریك**، حندان آسان نیست زیرا همین عنوان **مفاسریك**، خود مابعی است که درراه مااست دوران تأثیر حرمی فلسفهٔ ارسطو با بحریهٔ **مفاسریك**، چون دانس، نایان بافت و «کار» ارسطو از میان رفت و آرمان بعد، ارسطو را حریف سکسب حوردهٔ کانت میسمرند و برای خدمت ناو، بحسب عبره افبریکي فلسفه او را بربری میدهند و ارسطو را اریسروان نورینوسم (۲) میسمرند و حال آنکه ارسطو ، حی دردورهٔ بحصفاات علمی خود بر نورینوست نبوده است اریس **مفاسریك** ارسطو را فقط نمیتوان در داخل مسکلات زمان خود آن فهمید

(۱) مجموعه آثار هگل جلد سوم سونگاری ۱۹۵۹ جلد ۱۸ صفحه ۳۱۸
 (۲) **positivisme** نام دسانی فلسفی است که اوگوست کب فرانسوی بناد گذارد است و بنظر او هر حربه که بحریه و در واقع داد شد ناست مطمئن کند نیست و ناسی آن را ارعلم بیرون سمردوکاری آن ناست بوضیح بنسرا بنسسم در کتابهای بعدی همین تاریخ فلسفه آورد خواهد شد

«جوهر» سخن گفته‌است در دور دنیا که در ضمن دفتر کتاب ما فسر يك اسب و حیوانات که گفته شد قسمی لقب نامۀ فلسفی اسب حسن می‌نویسد

«جسمهای ساده مانند زمین، آس، آب، و همه این جوهرها را «جوهر» می‌گوید و بطور کلی جسمها و حشرهای رکت‌سندۀ از آنها را، مثلا موجودات زنده، «اردان (۱)»، و هم‌جنس بحسبهای آنها همه آنها را از این جوهر می‌آمد که معمول همج موضوع بسند بلکه برعکس، حشرهای دیگر، معمول آنها هستند

در معنای دیگر، هر آنچه «علب درونی» هستی ناسندۀ هائی اسب که طبع آنها اسب که معمول يك موضوع ناسند، در جوهر اسب مثلا روان (که علب هستی موجود زنده اسب) جوهر اسب

از آنها که گفته شد بر می‌آید که (همۀ معنای) جوهر بدو معنا بر گردانده‌اند اسب یکی آسب که آخرین رکن حشرها اسب و بمشواں آنرا معمول يك موضوع دیگر کرد، و دوم آسب که يك اسب و «این حشر» اسب و جدا گانه (۲) اسب یعنی شکل یا صورت هر حشر»

(D۸/۱ ۱۷b۱ - ۲۶)

در دفتر دنیا که هم‌مین دور کتاب ما فسر يك اسب، حسن

می‌نویسد

«جوهر، اولاد دارای چهار معنای اصلی اسب معمولاً گمان می‌کنند که جوهر هر حشر نام‌هاست (۳) آسب، ناکلی (۴) اسب، ناحس (۵) اسب

(۱) ارسطو در اینجا وار *daimonia* را نکار رد که بمعنای «اردان» اسب ولی مراد او سارگان و جسمهای آسمانی اسب (۲) مراد ارسطو اسب که صورت جدا گانه ارحسروافی بر اند سه آمدنی اسب (۳) *to ti ên einai* (۴) *katholou* (۵) *genos*

و دیده‌سان دیده خواهد شد که هدف ارسطو از تفسیر **مناقریک**، همانا بصیغهٔ اندیسهٔ فلسفی از احراء داسانی و نه ملی آن و هم‌حس بردا حس و باد علمی جهان بگری است که اصل آن از افلاطون است « ۲ ۴
 با ۳ ۴

رسمهٔ تحلیلان ارسطو، همانا مفهومیهای جوهر، اصل، علت، هیولا، صورت، حرک بمعنای بسیار وسیع آن، و هم‌حس دوم مفهوم **دوانائی و کار است** همهٔ این مفهومیها در دفتر **لاندا** کتاب **مناقریک** بررسی شده‌اند، ولی از آنجا که، بگفتهٔ خود ارسطو، این بحس دوازدهم «در بارهٔ جوهر» است، ایست که بحس گفته‌های دیگر او «در بارهٔ جوهر» و سپس بر حتمهٔ دفتر **لاندا** در اینجا آورده خواهد شد

در کتاب **کانگوریا**، ارسطو چنین می‌نویسد «جوهر بمعنای اولی و خاص، آنست که نه در یک جنس یافت می‌شود و نه زیر یک جنس گزیده می‌شود، م‌لا «این است» یا «این مرد» جوهر بمعنای دومی، نوعیهای جوهرهای **یک هستند**، م‌لا «این مرد» را از نوع انسان و نوع اسان را از جنس حیوان می‌شمریم، و از ادرو نوع و جنس، جوهرهای دومی هستند (۱)» (**کانگوریا** ۱۸ تا ۱۱۱ تا ۷۲a)

در همین کتاب **کانگوریا** می‌نویسد «برگرسن مسحس کنندهٔ جوهر است که جوهر، با آنکه هم‌سسه **یک** و همان است ولی بدرندهٔ حکو بگنیهای مصاد است» (**کانگوریا** ۷/۴ a)

در کتاب **مناقریک** بخصوص در دفترهای **D, H, Z** و **L** سردر بارهٔ

بر کتب صورت و هیولا ، نسمر جوهر اند ناهیولا « (۲۸ b ۱ تا
 ۱ ۲۹ a ۳)

درهمس دفر **رنا** ، ارسطو، نس ابررسی ماهیت یعنی تعریف ،
 ناس نسخه می رسد که هر تعریف یعنی حد هر چیز میسواند جوهر آن
 چیز باشد و فقط آن حد که در میان صورت **نک** حیر است ، جوهر است
 « مراد من ارسورت ، ماهیت هر ناسیده ، یعنی جوهر اولی است »
 ۱ ۳۲ b ۱

در دفر **انا** نس همس ناس را نکر از می کند و نسخه میگرد
 که « ربر کس » ، جوهر است و در **نک** معنا ، « ربر کس » همان هیولا
 است و مراد من از هیولا ، چیزی است که هستی معنی و « نه-کار » ندارد
 (یعنی نه **کار** **tode ti** (= این چیز) نسبت ، بلکه فقط نه توانائی ،
 هستی معنی است) در معنای دیگر ، سخن (**logos**) ناسکل (**morphê**)
 است که **tode ti** است ولی فقط سخن وری است که جدا گانه است
 در معنای سوم ، است که ابر کتب آندو (یعنی هیولا و شکل) است که
 دستخوس راننده شدن و ارمان رفس است و مطلقا جدا گانه است «
 (۲۶ a ۴۲ تا ۳۱ a ۴۲)

حما بکه گفته شد ، ارمان گفته های ارسطو ، که از او که در دفر
لاندا (دو اردهم) کات مافرن **نک** آورده ، جامع است **ارک** رحمة این
 گفتار در هر جا که برای بهر فهمیدن موضوع ، لازم بوده ، مطالبی درون
 علامت () نسمن افروده شده است

۱ - بررسی ما درباره جوهر است ، زیرا ما در جستجوی اصلها

و در معای چهارم، موضوع باربر کس (۱) است
 «ربر کس» (یاموضوع)، حبری است که همه حبر نآن حمل
 مسود ولی خود آن، محمول حبر دیگر است، و از ادرو، بحسب ناند
 بموضوع (= ربر کس) بوجه کسب و مفهوم جوهر را در باره آن نکار بریم
 ربر ابعینده عمومی، بحسب موضوع یک حبر است که از همه بسرو
 حقیقی بر، جوهر آن حبر است اما این بحسب موضوع، در یک معا،
 حبر گفیه مسود، هیولا است، در معای دیگر، شکل (۲) است، در
 معای سوم آنست که از هیولا و شکل است مراد من از «ماده» م الامفرع
 است، مراد من از شکل، م الا هیئت و طرح (۳) است، و مراد من از آنچه
 از ماده و شکل است، محسمه است که کل واقعی است

در اینجا يك نمان م ملی از طبیعت جوهر داده شد و گفته شد
 که جوهر، محمول است بلکه بر عکس، حبرهای دیگر محمول جوهر اند
 اما نباید نمان نمان ضاعت کنیم ربر کافی است و مهم است و علاوه بر
 این در این نمان، هیولا، «جوهر» سمرده مسود مراد من از هیولا آنست
 که بخودیه حبر است و نه حید است و نه کانگورهای دیگر که ناسنده را
 معنی میکنند ربر حبری است که هر يك از کانگورها محمول آنست
 ولی «بودن» آنحبر، دیگر است و کانگورهای دیگر، ربر همه کانگورها،
 محمول جوهر اند ولی خود جوهر، محمول هیولا است

با اینکه هیولا بر رسها مسود که هیولا، جوهر است و حال
 آنکه این ناممکن است ربر نمانی اصلی جوهر است که حدا گانه
 ناسد و «این حبر» (۴) ناسد، و از ادرو حان نماند که صورت (۵) و

tode ti (۴) schêma (۲) morphê (۲) hupokeimenon (۱)
 نمانی حبر يك و معنی (۵) eidos

و با ایده‌ها و حبرهای ریاضی را، یکی مینماید (۱) و با، فقط حبرهای
ریاضی را (جوهر بی‌حس منسجم) (۲)

دو «جوهر» حس سدی، باء باحر کی که دارید، (موضوع)
فیرك هسند اما سومی (موضوع دانسی) دگراس (السه) اگر هر سه
آنها نمادی مسرك نداسنه ناسند «جوهر» حس سدی، دستحوس
بحول (۳) اسب بحول یا ارك حبر، بحبر معادل (۴)، و با نهك مابكس
اسب اما نه بهر حبر معادل، بلکه نهك صد (۵)، [بر ا صوب، سعند
نسب (۶)]، و ا ا بر و لارم اسب که حری در بر آنها ناسند که ا ريك
صد به صد دیگر بحول ناند، بر ا خود صدها، بحول نمساند

2- از این گذشته در هر بحول حبری مماند و حال آنکه، صدها
ماندی نسنند، نس علاوه بر دو صد، حبر سومی بر هسب که همان
هول (۷) اسب

بحول چهار حور اسب با kata to ti (یعنی ارحه، یعنی بحول
«جوهری») اسب، یا حوی، یا حندی، و با بحبر حا بحول «جوهری»
بهیمی در آمدن و از میان رفتن، در معای ساده آن اسب، بحول حندی
(= بحبر حندی) افراس و کاهس اسب، بحول حوی، دگر سدن، و

- (۱) اشار به نظریه کسمو کرات اسب که عددی‌های اند آل و عددی‌های ریاضی را یکی مینماید
- (۲) اشار به نظریه سوسوسون اسب که فقط حبرهای ریاضی را مماند رف و عددی‌های
اند آل را صدق میگرد (۳) *metabolê* (۴) *autikeimenon*
- (۵) *enantia* (۶) وسه درون [از خود ارسطو اسب
- (۷) ارسطو در اینجا کلمه *hulê* را کاربرد اسب که همان هول اسب اما از طرفین
و خصوص برای آنکه میان هول بطور کلی و هول بمعنی حری تفاوت ناسد از آن
س در حها مکه مراد ارسطو *hulê* هول بطور حری اسب ماد با مانه وسه
خواهدسد بحرمان اروپایی در هر دو جا *matter* (انگلیسی) *matiere*
(فرانسوی) و با *Stoff* (آلمانی) رحمه کرد اند

و علیهای جوهرها هم اسم اگر «همه» (۱) را چون کل (۲) بگیریم، بحسب
 بحسب آن، «جوهر» اسم و اگر آنرا چون اسم همی بگیریم، باز هم
 بحسب «جوهر» اسم و سه س حوی و حندی اما حوی و حندی، ناسند
 ناسند بلکه فقط حکونگی (۳) و «حرکت» (۴)، ناسند همی، و اگر
 بحسب نمینود «به-سعد» و «به-راس» بر ناسند نمینود و ناسند کم،
 در آنجا که مثلاً میگوئیم «آنبحر به سعد اسم» هم بحسب هنجیک از
 کاندوهای دیگر بر بطور جدا گانه، هسنی ندارند، و کار ناسند
 بر (ندرسنی این گفته) گواهی میدهد، بر آنها اصلها و علیها و عنصرها را
 بحسب میگردند امر و برها میخواهند کلی (۵) ها را «جوهر»
 ندانند، بر اسمها، کلی همی و ننگمان ادبا، کلی هانسبر اصل
 و «جوهر» اند (با حرئمها) و این اراد بحاسب که امر و برها، نسر از راه
 سخن وری حس جو می کند (۶) و نسنمان، نک (۷) ها را (حس جو
 میگردند) مانند آنس و حاک، و به حسب مسرک میان آنها را (که حسب،
 بطور کلی اسم)

«جوهر» سه ناسند یکی، حسب سدنی اسم که با حاودایی و با
 از میان رویی اسم، همه هم سخن اند که م لا گناه با حاوور، از میان
 رویی هسنند در باره این (= دو جوهر حسب سدنی) ما ناند بی نریم که
 عنصرهای آن، نک اسم با نسنار جوهر دیگر، بی حسب (۸) اسم و
 بعضی میگویند، جدا گانه (۹) اسم و با آنرا به دو بحسب (۱) می کنند

(۱) to pan (۲) holon (۳) poiôtêtes (۴) kinesis (۵) katholou
 (۶) to loqikôs zêtêim می در حسب حوی سخن
 (= تعریف) حرها هسنند یعنی منطقی مانند سید (۷) hekasta
 (۸) akînêtos (۹) chôristos (۱) اسار به نظر به افلاطون اسم که اند ها
 را جدا گانه و «برای خود» می نامند و آنها را شامل اند حرها و اعدادا نال مسرمد

کافی نسبت بر امانه هر يك از آنها دگر بود و گریه خرابی بهایب حیر
 از آن بهسی در آمد و به نك (حیر) ربرا هوس، نك اسب و اگر مایه سر
 نك منبود، لازم من آمد که فقط آن حیر که مایه آن « به- نوانائی» هسی
 داسب، «به- کار» هسی ناند - نس، سه علت و سه اصل نافت مسود که دو
 ای آنها، دو صداند یکی سخن (۱) یا صورت (۲) و دیگری «نداسن (۳)»
 سومی، مایه اسب

3 - ناند گفیه سود که همولا و صورت هم محکدام رائنده سده
 بنسند مگنوم آحرین (همولا و صورت) ربرا هر چه بحول مناند ،
 حیری اسب (ti) که بحیری (hupo tinos) نسوی حیری
 (eis ti) بحول مناند آنچه بحول به آن اسب، بر دیکترین حینانده
 اسب، آنچه بحول مناند، مایه اسب، و آنچه بحول نسوی آسب، صورت
 اسب، اگر (به حیر ناسد که) فقط مفرع سکل گرد در آید (= سود)
 بلکه (حیر ناسد که) گردی و مفرع در (ار حیر دیگر) رائنده سوند،
 اینکار، ایان ندارد نس ناسی همسحا ایسب کرد

اکمون مگنوم هم «حوهر» ار حیری که نا آن یکنام (۴) اسب ،
 بهسی در مناند ، هم «حوهر» های طبعی وهم « حوهر» های دیگر
 حیرها، یا بعض ساحمه مسوند، نانه طبع، نانه نحب، ویا «ار حود»
 فن، اصل سارنده حیری اسب در حیر دیگر طبع، اصل رائنده حیری
 در حود آن حیر اسب، ربرا ار انسان، انسان رائنده مسود، علمهای دیگر

(۱) logos (۲) eidōs (۳) sterēsis (۴) sunonuma - که

مسرتك معوی و نا کلی مواطی بر حمه کرد اند

بمعن حا، رفیس، نابرده شدن است - و آزاد رو، هر تحول نسوی یک صداس
 ارایحا لارم میآند که همولا (= ماهه) آن ناسد که تحول در آن صورت
 میگرد و آن است که م و اند هر دو (صدها) ناسد اما ار آنجا که ناسده
 دو بای است، نس هر حیر که تحول مییابد، ار آنجه «به بوانائی» هست،
 به آنجه «به-کار» هست تحول مییابد مثلا ار سفید «به - بوانائی»، به
 سفید «به-کار (۱)»، و همچین در باره افرایس و کاهس اراد روحسرها
 به سپاهمراه (۲) به - ناسده نیستی در مییابد، بلکه هم چنین هر حیر
 ار ناسده ای ندید میآید ولی ار ناسده «به- بوانائی» و به ار ناسده «به-کار»
 و «نک» آن کسا گور همس است بهر ار «همه نا هم (۳)» آن کسا گور و
 «آمنحه (۴)» امند کلس و آن کسما بندر و گفته دمو کر نموس،
 ایست «همه حیر» به- بوانائی» نا هم بود و «به-کار»، به نس آنها،
 اندسه ای ار همولا داسه اند

هر چه تحول مییابد، ماهه ای دارد، اما هر کدام ماهه ای دیگر
 (دارد) و حیرهای حاودانی که رائنده سدنی نسسد ولی حر کت دارند و
 بمعن حا می دهند سرمایه ای دارند اما به مایه ای که رائنده شدن پذیرد
 بلکه مایه ای که ار حائی بحای دیگر برده سود

ممکن است بر سده سود که نیستی در آمدن از حه (وسم)
 به- ناسده آغاز میسود، در را به ناسده، سه نا است اگر «به- بوانائی» است
 معنای آن این نیست که همه حیر است به حیر (۵)، بلکه دیگر حیر، ار
 دیگر ماهه رائنده میسود هم حیر گهن ایسکه، «همه حیر نا هم بود»،

(۱) حسانکه در صفحه ۱۴۶ و سه سد «به - وانی» و «به - کار» همانست که

معمولا سو و عمل ترجمه میکند (۲) kata sumbebêkos

(۳) homou panta (۴) migma (۵) tuchoutos

این نکته که آیا (صورت) بعداً افی میماند ناسی سه جیده سود بعضی حبرها مدواند حسن ناسند منلا روان ، اما نه کل روان، بلکه هوس، ربرا برای کل روان ناممکن است (که نافی نماید) از این لازم نمسود که انده ها ، ناسد ، از اسان (بطور حرئی) اسان رائنده مسود و از هر «ك» ، «ك» دیگر درفن ها سر حبن است، فن برسگی، صورت (۱) بندرسی است

4 - دريك معنا ، علمها واصلها برای حبرهای دیگر، دگراند، و درك مع او اگر بطور کلی و منسل (۲) نگوئیم، برای همه حبر، همان اند برسندی است که آنا اصلها ، و عنصرهای (۳) «حوهرها» و سنسها، همان و باد گراند ، و هم حبن در ناره کانگورنهای دیگر گفن اینکه آنها برای همه (حبر) همان هسند، نادجا است ربرا ناسان ، نسها و «حوهرها» ، هر دو اريك و همان (اصل) خواهد بود این (اصل) حه منواند ناسد؟ هسح (حس) مسرك نافت نمسود که بالای «حوهرها» و کانگورنهای دیگر ناسد و حال آنکه عنصر ناسی نس از حبری ناسد که از آن عنصر است، هم حبن نه حوهر منواند عنصر نس ناسد و نه یکی از نسها، عنصر حوهر از این گدسه ، چگونه ممکن است که عنصرهای همه حبرها یکی ناسد؟ هسحك از عنصرها منواند همان حبری ناسد که از ناهم گزاردگی (۴) آن عنصرها (ساحنه سده) است منلا نه B همان B است و نه A هسح حبن هسحك از «فهمندنسها» (۵) منلا ناسده، ناسك»

(۱) در اسحا وار logos رانگار رد است (۲) kath analogian
 (۳) stoicheia گنا کسد ماداس ربر صفحه ۱۵۵ - (۴) sunkeimenon
 (۵) noëtôn

«مسود» از دو اسب (۱)

«جوهر» سه تا اسب یکی هیولا اسب که ناء مازا، که حون اسب
 هماناں مسود، «جوهر» اسب ولی مابۀ اولی اسب (ونه بردنکرین مابۀ)
 ربرا درحائیکه نماس فقط درکار اسب ونه «هم گوهری (۲)» در آنجا
 هیولا ورنر کس (۳) اسب دوم گوهر (۴) که صورت اسب و آسب که
 (حرکت) نسوی آسب سوم «جوهری» اسب که از (ناهم سدن) آندو
 (قسم اولی) اسب و نك اسب، مازا د سغراط ناکاللماس

گاهی صورت، حدا از «جوهر» آمند ه، هسی ندارد مبالصورت
 نك حابۀ، حدا ار حابۀ یاف بمسود، مگر اسکۀ صورت را همان فن
 (ساحس حابۀ) سمریم از گوبۀ صورها، بهسی در آمدن و از میان
 رفتن ندارند و در مورد صورت حابۀ، ونا بندرسی ونا هر چه از فن
 ساحس سده، بودن و بودن معنائی خاص دارد، و فقط حبرهای طبعی
 هستند که صورت آنها بر، هست و افلاطون بندمگوید که بهمان سمار
 که حبرهای طبعی یاف بمسود، بهمان سمار، اندها هستند، البته
 سراط، که صورتهای حدا از حبرهای حبان ما یاف سوند

علمهای حدانده، حبرهای از نس ناسنده اند ولی علمهای صوری،
 با انگه حبرهای خود ناهم اند فقط آنگاه که انسان بندرسب ناف سود،
 بندرسی بر هست، و سکل (۵) کرۀ معرف و کرۀ معرف، با هم اند

(۱) رادارسطو اسبر که حابی که حبرها فن ونا طبع راسد سوند نه حب
 ونا نه صادف راسد مسوند و این موضوعا در کتاب فن نك دفر دوم بحس سسم
 سسر بوضیح داد اسب ولی در اینجا فقط بگفتن اسکۀ حابۀ که طبع ناف درکار
 ناسد علمهای دیگر درکار اسد فباعب کرد اسب (۲) *sumphusei*
 (۳) *hupokeimenon* (۴) ارسطو همان کلمه *phusis* را نکر برد که
 بمعنای طبع بطور کلی بر هست ولی در اینجا مراد او طبع بطور حربی یعنی طبع
 یعنی گوهر اسب (۵) *schēma*

وسطح (که ماهه اسب) برای رودناست روسائی، نارنکی، وهوا
 ارآجا که نه فقط حرهائی که درونی هستد، علتاند، بلکه بعضی
 حرهائی بیرونی، مثلا حساسنده (سر علت اسب)، سن روس اسب که
 اصلها، دگر وعصرها دگراند، وهردو آنها علتاند، اصلها را
 ناند حسن بعسم کرد سن هر آنچه نك حررا بحر کب درمآورد و
 یا مانیساند، قسمی اصل و «جوهر» اسب و دنیسان و نمل، سه عنصر و
 چهار علت یا اصل ناف مسود که برای هر نوع، دگراند تا برای
 نوع دیگر، و بر دیگر بن علت حساسنده، در هر مورد، دگراسب مثلا
 ندرسی، سماری، ون، و فن برسکی که علت حساسند اسب صورت،
 قسمی بی نظمی (۱)، و آخر، و فن حابه ساری که علت حساسنده اسب
 اما ارآجا که در حرهائی طبیعی مثلا در اسان، علت حساسنده، همان
 اسان اسب و حال آنکه در اندیشه ها، علت حساسنده، صورت و ناصد
 آن اسب، سن در نك معنا سه علت و در معنای دیگر چهار علت ناف
 مسود بر ادریک معنا فن برسکی، ندرسی اسب و فن حابه ساری، صورت
 حابه اسب، و اسان رایندۀ اسان اسب « a ۶۹ ۱ تا b ۳۴ ۱۷



تا در نظر گرفتن این گفته های ارسطو، روس منگردد که واره
 ousia که «جوهر» بر حمه سد (۲)، اریکسو «ددرندۀ حگو بگنهای
 مصاد اسب» و در این معنا، همانا ربر کس (۳) اسب «ربر کس، نسا

(۲) ataxia (۲) برای اسان دادن آنکه بر حمه ousia به جوهر در حمه حا
 دقوبست این وار درون علامت « » گزارد سد (۳) hupokeimenon

نمی‌شوند و صرفاً در آبها (= و همند آنها) از آن همه حررها هستند، حتی حرهای مهم برپاده (۱)، و از ادرو عنصر، نمی‌شوند «جوهر» و با نسبت باشد بلکه لازم است که با این، با آن باشد (۲) پس همه حررها دارای يك و همان عنصر هستند، و چنانکه ما می‌گوئیم، در يك معنا، همه حررها از همان عنصرها هستند و در معنای دیگر، نسبتند میان عنصر جسمهای حس سدی، حوس صورت، همانا گرما و در معنای دیگر سرما است که بدون گرما است، ولی حوس ماده، آنست که از اول وجود و نه - توان، هم گرم و هم سرد است اما هم آنها، و هم حرهای (ساحته شده) از آنها که اینها (= گرما و سرما) اصلهای آنها (= حرها) هستند، «جوهر» اند، و همچنین هر آنچه از گرما و سرما رائنده شده و «يك» است میلا گوس یا اسحوان، در لازم است که ساحته گرما، دگر وجود گرما و سرما، دگر باشد پس این حررها دارای يك و همان عنصرها و يك و همان اصلها هستند، اگرچه دگرها، دگراند با اینهمه نم و انگفت که در این معنا همه حررها دارای همان عنصرها هستند و فقط بمثل می‌توان چنین گفت، یعنی می‌توان گفت که سه اصل داریم که یکی صورت، دیگری نداسن (۳)، و سومی مایه است اما هر يك از این سه برای يك حوس، دگر است با برای حوس دیگر میلا برای رنگ سفید (که صورت است) و سیاه (که نداسن است)

(۱) sunthetôn (۲) این عبارت سناسرشد است و ترجمه کنندگان اروپایی بر آنرا حوراحور ترجمه کرده اند بطور می‌آید که مراد ارسطو این باشد که عنصر بطور لازم نا جوهر است و با نسبت ولی يك و همان عنصر نمی‌شوند با جوهر و با نسبت است یعنی در همین مثال ارسطو B و A عنصر AB هستند و جوهر اند و نسبت آنها یعنی اینکه B بر A است پس عنصر AB است از اینرو A و B نسبت هستند (۳) stresis

اوست، در «حا» های م فاو، معین و مستحق کند، و اسکار همانا تحلیل
و گاهی سر کره نیک (۱) است

اما در بابان بحس چهارم دو ر لاند، ارسطو بوسه است که برون
ارصورت و همولا و «نداسن» (۲) و علت حسانده، «حمری هست که
بحسین ح مانده همه حبر است» ۳۵ b ۱۷ - و در بحس اول همین دفر
لاند، بس از نسیم «جوهر» به حس سدنی و بی ح س، و س ار گن
اسکه، «جوهر» حس سدنی با ارمان رفی است (ملا گناه یا جانور)
و با حاودایی است (ملا سارگان)، گنه بود، دو «جوهر» حس سدنی
که تحول دبراند، موضوع و مبریک اند «اما سومی، موضوع دانسی
دگر است» این داس کدام است؟

درد و رسم کمان مفاقریک، ارسطو بوسه است که داس نظری (۳)
بر سه قسم است فبریک، ریاضات و حداساسی، «فبریک دربارۀ
حدا گانه (۴) ها است ولی نه دربارۀ بی حس ها (۵)، ریاضات دربارۀ
بی حس ها و دربارۀ نه - حدا گانه ها (۶) است، فلسفۀ اول (= حدا
ساسی) دربارۀ حدا گانه ها و بی ح س ها است و از انرو، دانسهای
نظری، برترین دانسها و فلسفۀ اول، برترین دانسهای نظری است»
۱ ۲۶ a ۱۵/۲۲

در دوداس نظری یعنی فبریک و ریاضات، نداسانکه در بوسه های
ارسطو، بحر دفر لاند آورده سده اند، ارسطو بقاد و مورخ فلسفه

(۱) *kritikê* از ریشه *krinô* بمعنای جدا کردن انجاث کردن تصمیم گرفتن
فصاوت کردن و سجدن است و همین دلیل از بر حمه آن نه بعد نا انقاد خود داری
سد (۲) *stresis* (۳) خود ارسطو فلسفۀ نظری بوسه است
(۴) *chôrista* (۵) *akinete* (۶) *ou chôrista*

هولاسب ، با صورت اسب ، ونا «کل نا هم» (۱) آیندو ، یعنی هولوا و صورت « اسب » کل نا هم ، **tode ti** یعنی «این حس» اسب و «بک» اسب

ارسوی دیگر ، ارسطو میگوید که ماهیت ، کلی ، و حس سب ، نگمان دیگران ، «جوهر» هسند ، ولی خود اوسر بصدیق میکند که صورت (۲) ، یعنی ماهیت هر ناسنده ، جوهر اولی آسب و بدنسان ، صورت ناماهیت ، که کلی اسب و نسبت به **tode ti** ، حس اسب برای اوسر «جوهر» اسب

اکنون باید دید که آنا میسوان **ousia** را بمعاهائی که ارسطو در **ارسطوون** و دیگر کتابهای خود ، بحر بحس و حجم نامان بحس دهم دور دوازدهم کتاب مافس بک ، آورده اسب منحصر کرد و با آنکه **اوسیا** ، معای دیگری سردارد فیلسوفان بس ارسطراط و سوفسها ، **ousia** را بمعنای داب ، هسبی ، ماده ، و یوانائی ، نگار برده اند (۳) و افلاطون سب اسب مفهوم را اربک بظر ، روبروی سدن وار بظر دیگر ، روبروی نمودن ، بمعنای نامان سدن گرا رده اسب و نقطه و عدد و حط و سطح و حجم را ، **اوسیا** نامنده اسب برای ارسطو ، حجم ، اریکنطر «این حس» اسب و حجم و سطح و حط ، صورت یا ماهیت اسب ، و عدد و نقطه ، **ousia** بمعنای داب اند

ارایها که گفته سد بر میآند که کار ارسطو ، با آعار بحس سب دفر لاند ، اسب که حد و فصل مفهوم **اوسیا** را که رمنه اصلی بجلیلان

در بخش اول دفتر **دلیما**، ارسطو، حد معنا برای اصل متآورد و در این کار میگوید «طبع، عنصر، اندسه، گردن، «جوهر»، و همجنس علمها، بخصوص علت‌عائی، یعنی رینا وینک، اصل هستد» در بخش چهارم دفتر لانداس، عنصر حرها را اصل آنها میسورد و کمی نائس بر، همه اصلها را علت میامد و میگوید «هر آنچه که حر را نه حدس در متآورد و نامناساند، قسمی اصل و «جوهر» است»

اما در کتاب «دربارهٔ بهسی در آمدن و از میان رو س»، وارهٔ اصل، هینک از آنها نسبت بر اکمال کل است و از آنجا که بهسی در آمدن هستی، ارهه نسبت به بودن حاوند بردنک است، پس جان گفنهٔ ارسطو در مفهوم بودن حاوند و حداس ارسطو در دنبالهٔ گفنهٔ بالا از حر کب «دا ره‌ای» سخن میگوید و آنرا نسبتها حر کب مداوم میسورد و بدس، دوباره به **فیریک** بر میگردد و از اندسهٔ مناسر یکی که در این گفنه عرصه کرده بود، دور میسود در آغاز بخش دهم دفتر لانداس، این اندسه دال شده است در اینجا ارسطو میگوید «از آنجا که بعضی حرها جدا گانه و بعضی دیگر نه - جدا گانه اند، پس فقط آنها (= جدا گانه ها) «جوهر» هستند» a ۷۱ ۱

ارسطو وارهٔ جدا گانه را بدو معنا بکار برده است یکی بمعنای این چمر که همان «کل نا هم» همولا و صورت است و تحول بندر است، دیگر آنکه داب مسهل از ماده است از آنجا که ارسطو در سسر بوسه هاس، بخصوص در دفتر اول و سردد هم و چهاردهم کتاب هافریک، نظریهٔ جدا گانه بودن انده‌های افلاطونی را بنیادینه است پس میسوانگف که مراد او از جدا گانه ای که داب مسهل از ماده است،

و روسگراسب ولی فلسفه‌ای ندارد و اراسرو برای بی بردن فلسفهٔ اواناسی گفته‌های او دربارهٔ فلسفهٔ اول را که برین داس نظری نامنده اسب، بررسی کرد

بده - فلسفهٔ ارسطو

ارسطو در آخرین بحس دفسر دوم کتاب «دربارهٔ دداس وارمان رفس» حس مینوسد «طنعب (۱)، حنانکه ما عینده دارم، همسه ودر همه حس، نسوی بهم (۲)، سوی دارد (۳) و بودن (۴)، نه ر از نبودن اسب اما ناممکن اسب که بودن در همه حس، حاضر ناسد ریرا همه چمر (۵)، اراصل سبی دوراسب نس حداسب که همه (۶) را کامل میکند، دده سان که نهسی در آمدن (۷) را همسگی میکند ریرا از ایراه، «بودن» به بردگن ناسد گی ممکن مرسد و نهسی در آمدن نهسی، بردگن برین بردگی به بودن حاوید اسب» ۲۵ b ۳۳۶ تا

۳۳۷ a

حنانکه در این گفته دداسب، برای ارسطو سر، بودن بهم از نبودن اسب اما این بودن، بودن همهٔ حسرها نسب، ریرا آبها از اصل (۸)، سبی دوراند، بلکه بودن حاودابی اسب و نهسی در آمدن نهسی، سبی بردگن نآن اسب ارسطو گفت که بودن در همه حسر حاضر نسب، ریرا این، یعنی «همه حسر»، اراصل سبی دوراسب اصل

حسب ۹

(۱) phusis (۲) beltion (۳) oregesthai (۴) to enai
 (۵) hapasi (۶) holon (۷) genesis نکا کسد سادداسب (۴) ر ر
 صفحه ۱۵۹ (۸) archê

حیرهای حس سدی کد امپاهس د ودرحه معبانك و همان اند ودرحه معنا
 حین نسنسد «a۳۲ ۷۱ نا ۲ b ۷۱ ۱

در بحس سسم همین دفر لاند ارسطو بر آن منسود که قسم سوم
 «حوهر» را بررسی کند و حین منگوید «ارآنجا که «حوهر» سه نا است
 و دو نای آن ط معی و سومی بی ح من است، نس ا کنون ناند گفته سود که
 نك حین «حوهر»، بطور لارم، هست؛ و هم حین ارآنجا که «حوهر» ها،
 بحسین ناسنده ها هست ند، نس ا گر همه آنها از میان رفسی منسود ند، همه
 حیر از میان رفسی منسود اما ناممکن است که حر کت، نهسی در آید
 و نا از میان برود؛ بر ا حر کت، همسه بوده است هم حین زمان نس
 همسه بوده است بر ا اگر زمان، همسه منسود، «نس ار آن» و «نس
 ار آن»، منسود نس هم حر کت وهم زمان، هر دو همسگی اند (۱) «
 b۳ ۷۱ ۱ نا ۷۱ ۱

در انجا ارسطو دوباره از حر کت «دانه ای» سخن منگوید ولی
 فوراً به بررسی نك نكنه سسار مهم فلسفی منردارد و درباره نس رمانی
 توانائی (۲) و کار (۳)، بحث م کند و ناسجا منرسد که «اصل نایسی
 حین ناسد که داب (۴) آن، کار ناسد و این داب، نایسی ندون هیولا ناسد
 و حاودائی» b۲ ۷۱ ۱

ارسطو منگوید «در اد جانك رسواری (۴) هست حیان من ماند
 که هر حیر که در کار است، توانائی منردارد ولی هر حیر که توانائی
 دارد، در کار نیست؛ نس توانائی نس ار کار است اما اگر چه ناسد،

(۱) *energeia* (۳) *dunamis* (۲) *sunechês* (۱) - درباره این دو وار نکا
 کند صفحه ۱۴۶ او ناسد اس بر آن *ousia* در انجا منسای داب است
 (۴) *aporia*

همان انده های افلاطونی است زیرا چنانکه نئوس از این گفته است
 ادیها «نی» چنانکه اولی به - حدائقانه» ارسطو نئوس از گفته نایکه فقط
 حدائقانه ها «جوهر» اند، میگوید «وار ایرو، علت همه حیرها نك و
 همان است زیرا بدون «جوهر» به آنر هست و به حیسس» ۱۷۱۸ نئوس
 روس است که مراد او از «جوهر» بمعنای خاص، علت حیسس و نأر
 همه حیرها است

در داله این گفته، ارسطو، ضمن برسماری علمهای هسی مثلا
 هسی نك انسان، از عنصرهای سازنده نئوس و نك و آس و ار «صورت
 خاص (۱)» او و نئوس از «حیری که این انسان از آنست» مثلا نندراو، سخن
 میگوید و اضافه میکند که علاوه بر ادیها، حورسند و گردس «دایره ای»
 آن (۲) بر علت این انسان هستند و ادیها به هیولا و به صورت و به ننداشن
 و به همان نك آن ادیها هستند، بلکه چنانکه ننداند (۳)، و این همان گفته است
 که در کتاب «در ناره نئوس» در آمدن و از میان رفتن «بر آورده
 بود

در نایان نئوس نئوس ننداند، ارسطو، اندیشه خود را حیسس
 نئوس میکند «در نك معا، اصلها و علمها، نك و همان و نك افلا نئوس»
 نك و همان اند، زیرا هر حیر، هیولا و صورت و ننداشن و همه نئوس نك
 علت حیسس ننداند دارد و علت «جوهر» ها، همانا علت همه است زیرا نئوس
 نئوس ننداند (۴) «جوهر»، همه ننداند به نئوس و نئوس ننداند (۵) نئوس
 علت همه است اما در نئوس ای دیگر، نئوس علمها، برای حیرهای دیگر،
 دیگر اند و نئوس علمها، نئوس ننداند ننداند، گفته است که اصلهای

(۱) idion eidos (۲) Ioxos kuklos (۳) kimounia
 (۴) anaireō (۵) entelecheia - نئوس ننداند ننداند ننداند ننداند ننداند - ۱۶۵

وهم، کار آنچه سووی آنسب (۱) و آنچه وهم سووی آنسب (۲)،
 بحر کب در م آورند ولی خود، حر کب ندارد آنچه میل سووی
 آنسب (۳)، آنسب که رد ما ممانند ولی آنچه حواس سووی آنسب (۴)،
 باسند ریواس سووی ارا بن در ما اسب که حصری ما ریما م ماند و نه
 در عکس، یعنی اد که) حصری ما نیک م ماند زیرا سووی آن در ما
 اسب (۵)، نس، و همیدن (۶)، اصل (۷) اسب حر کب هوس (۸)، نه
 و همیدنی اسب و حر کب و همیدن (۹) دیگر
 اسب در این ردیف، جوهر، بحسین اسب و در « جوهر»، آنچه ساده
 اسب و کار اسب، بحسین اسب [بک و ساده، یکی نیستند زیرا
 بک بمعنای اندازه اسب و ساده (۱)، بودن خود یکجس اسب] اما رد او
 آنچه سووی آن سووی خود اسب، در بک و همان سلسله اند و آنچه در بک
 سلسله، بحسین اسب، همیده، پهر بن (۱۱) و باهما د پهر بن اسب

(۱) orekton از کلمه oreqō اسب که درس بمعنای سازیدن اسب و در فارسی
 کنونی بر صورت دست‌ناری نگار می‌رود با آنکه «آنچه نارس سووی آنسب» ترجمه
 دفعی orekton اسب ولی از آنجا که وار نارس «اما وس» اسب اسب که بجای آن
 سووی سوسه سد (۲) noēton
 (۳) epilhūmeton (۴) boulōton - در ترجمه عربی بحسین ارا بن
 دفر لادای مافیر لب ارسطو که ساید از ترجمه‌های اسحاق ابن حنین ماسد و عموان
 آن «مقاله فی حرف اللام» اسب (نگا کنید کتاب «ارسطو عند العرب» از عبد الرحمن
 ندوی حاب ص ۱۹۴۷) دو مفهوم (۱) و (۲) معسوق و معقول ترجمه سد و دربار
 دو مفهوم (۳) و (۴) حصری آورد سد اسب بحت در ارا بن ترجمه در ارا بن
 سد و موقوف ناد آوری مسود که خود ارسطو کمی ناس بن وار erōmenon را
 برای مسوق نگار رد اسب و نه orekton را (۵) در ترجمه ابن عراب بطر
 Stenzel بر حیح داد سد (۶) noēsis یعنی حصر راد رهوس داسن یعنی
 بحصری داس داسن فهمیدن جامع آندو معنا اسب (۷) archē
 (۸) nous (۹) sustoichia که بهره ردی در حکمه الاسرف سلسله وسه اسب
 (۱) to haploun که اسحاق ابن حنین سبط ترجمه کرد اسب
 (۱۱) ariston

بودن ناسدها لارم نسبت و هر چهر که مد و اند ناسد، لارم نسبت که اکسون ناسد هم چنین، اگر جان ناسد که **نئولوگها** (۱) گفته اند که همه حیر راننده سده «سب» است، و یا جان ناسد که فیلسوفان طبع گفته اند که «همه حیر، ناهم بود (۲)»، باز هم همان دسواری خواهد بود، زیرا چگونه ممکن است درحالی که کار نسبت، حرکت ناسد؟ این حیر نسبت که خود حرکت نمیکند (= تحول میآند) بلکه در ورود گری است (که آنرا حرکت در میآورد = تعیین میدهد) و از آنجا است که بعضی از فیلسوفان، مانند **لوکرموس** و افلاطون، «در کار بودن» راهمستگی میدادند زیرا ادبها میگوید، حرکت، همستگی است «۳۳ b ۷۱ ۱»

ارسطو در آنجا به نظریه افلاطون و بعضی از فیلسوفان نسبت از سراط، مادیاناکسا گوراس، امیدکس، ولوکنوس، اشاره میکند، ولی آنها را رود از سر بار میکند و نسبت را از آنکه کار، نسبت از **نوانائی** است، دوباره حرکت «دایره ای» حورسند بر میگردد و در بحس همهم اضافه میکند که «برترین آسمان (۳)»، حاودائی است و همسه در حرکت است «و از آنرو ناسدی حیری ناسد که آنرا در حرکت نگاه دارد اما از آنجا که حیری که حرکت میکند و حیر دیگر را حرکت در میآورد، میانگین (۴) است، نسبت باید حیری ناسد که حرکت در آورد بی آنکه خود بر حرکت کند و این حیر، حاودائی است و هم، «جوهر» است

(۱) و سیدگان اساطیر خصوص هسودوس و ارفوس را این نام مینامند اند این گفته بر که همه حیر را بند سده «سب» است از هسودوس است - نگاه کنید کتاب اول صفحه ۵۷ تا ۵۸ (۲) این گفته از آنجا که گوراس است - نگاه کنید کتاب اول صفحه ۹۵ تا ۱۱ (۳) **prôtos ouranos** معنی «بحسین آسمان» که همان سهرسارگان نام است (۴) **meson**

ما بهترین اسب ولی فقط در زمانی کوبناه از آن بهره داریم، رندگانی
 (۱) او (= آن اصل) اسب و اوهمسه جسم اسب و کار او همان سادی اسب
 [که این بر برای ما نا ممکن است] و از اینجاست که **نداری، احساس**
 و فهمیدن، نسرار هر جسم، سادی آوراند و امید و نادر ناء از آنها
 اما **فهمیدن**، وجود، نسوی آنچه وجود بهترین اسب، (سوی دارد) هوس،
 با دریافت (۲) و فهمیدنها، خود را میفهمد و خود بر به نمان (۳) و
 فهمیدن، **فهمیدن** مسود، نس هوس و **فهمیدن** (= آنچه فهم نسوی
 است)، نك و همان اند و با آنکه، آنچه مه و اند **فهمیدن** و «جوهر» را
 دریافت کند، همانا هوس اسب ولی فقط وی ح من است که در کار
 ناسد (۴)، و از اسر و در کار بودن هوس، حدائی بر از در ناون و فهمیدنها
 و «جوهر» است و **نظاره** (۵)، سادی آورین و برین اسب اگر سادی
 که برای خدا همسنگی است، همان ناسد که ما فقط گاهگاهی از آن
 برخورداریم، این سگف انگراسب و اگر سادی همسنگی او در گ ر
 (ارسادی گاهگاهی ما) ناسد، این سگف انگراسب، و سادی او
 ح من است

همچنین، رندگانی بر از آن اوسب ربرا در کار بودن هوس،
 همانا رندگانی است و خدا، همس در کار بودن اسب در کار بودن او،
 وجود، کامل و حاوید اسب و از اسر و مگونم که خدا رنده حاوید و
 کامل اسب و رندگانی و ناردگی و حاویدی از آن اوسب و خدا، همس
 اینها است» ۱۶ b ۷۲ تا ۳ b ۷۲ ۱

(۱) *diagôgê* (۲) *metalêpsis* (۳) *thiggonon*

(۴) *energei de echôn* (۵) *theôria* - وصیح نسر این مفهوم

سازان آورد حواهد سد

انکه آنچه برای آن (۱)، ارحمهای بی‌حس است، از تحلیل آن بداست آنچه برای آن، نه‌ها نك برای حمری است بلکه نك بخودن، هست و در معای دوم است که ارحمهای بی‌حس است و نه در معنای اول آنچه عسق نسوی است (۲) می‌تواند حمرهای دیگر را بحر کب آورد و حال آنکه همه حمرهای دیگر، بعلت آنکه خود در حر کب اند، حمرها را بحر کب در می‌آورند بکحر که در حر کب است اگر چه بحس من حر کب ناست (۳)، باز هم می‌تواند طور دیگر ناست، اگر چه نه بحس حوهر ولی بحس حا اما نك حر کب ده ده‌ای هست که خود، ناست و بحر کب است ولی ناسته در کار است، این حر کب ده ده، بهیح رو می‌تواند طور دیگر ناست» (۴) a_{23} 72 یا b_{8} 72 ۱
 ارسطو، در اینجا دوباره ارحر کب «دائرة‌ای» سخن می‌گوید
 «رفس (۵) بر برین قسم تحول (۶) است و بر برین قسم رفس»
 حر کب «دائرة‌ای» است، و بحسین حر کب دهند در نك حسین قسم
 حر کب است، پس لازم است که ناسته ناست و این لروم، رداست و اصل
 آن است لازم، چند معنا دارد یکی برور (۷) بر خلاف کوسس
 (خود آن حس) است، دیگر آنست که بدون آن، حمری می‌تواند نك
 ناست، سوم آنست که نمی‌تواند طور دیگر ناست، بلکه مطلقا لازم است
 (که حس ناست)

آسمان و طبیعت، نك حس اصل آویخته‌اند (۸) و آنچه برای

(۱) ou heneka که اسحاق ارحس «السی الدی من امله» رحمه کرد و بعدها
 «علی‌عانی» اصطلاح کرد اند (۲) erōmenon (۳) مثلا «بر برین آسمان
 (۴) allōs echein (۵) phora (۶) metabolê (۷) bia که اسحاق
 حس الفسر رحمه کرد (۸) êrtêtai

(۱) آسمانی اسب

در بخش نهم درباره هوس حدائی و کار آن، بحث میکند و پس از حمد بر سبب ناین نسخه میرسد که این هوس، « در کار فهمیدن خود اسب و فهمیدن او، فهمیدن و فهمیدن (۲) اسب» b۳۵ ۱ ۷۴

در بخش دهم که آخرین بخش دفتر لابداسب، ارسطو به کر بسبب بطریقه‌های بعضی فیلسوفان، بخصوص جانسیان افلاطون و همجنس امید کلس و آناکساگوراس میسر دارد و دفتر لابدای مافر بک را با گفته‌ای از همر ایان میدهد « فرمائروائی بساران، بک بسبب، بکی فرمان دهد» و بدینسان بررسی را که در آغاز بخش هشتم درباره بک با بسار بودن حر کب دهدگان بدون حر کب، کرده بود، بطور نامسه مضم با سح میدهد



گفته‌های ارسطو در دفتر لابدای مافر بک، بسار فسرده و کوناها است و « این بوسه، حیاتی که بگر م گوید، در بوع خود بک اسب بر ارسطو، در اینجا، بانک بر بان گسناحانه، طرح جهان بگری خود را حلوی مامنگد دارد و در بند بر سببهای بک بسبب فصد ارسطو بان بسبب که کار خود را بر وس دانسگاهی عرضه کند بلکه میخواهد تا بر وی ممبر کر

(۱) sphairas که همان وار سهر اسب ولی فلك اصطلاح کرد اند

(۲) از رومیان این وار را « دانسه» ترجمه کرد اند و درست بنظر نمآید بر ا بدینسان بنظر ارسطو با طرهگل بکی مسود و حال آ که بکی بسبب

ارسطو در این جا نازهم اندستهٔ فدا عورسان و سوسیموس را نادرس
 هس مرد و سس مگوید « ارا سها که گفته سد، بر مآید که جوهری
 بی ح س و حدا گانه ار همهٔ حرهای ح س سدی، هس و ان جوهر
 نمینواید اندازه (۱) داسه ناسد بلکه بی حرء (۲) و ح س ناسد بر اسب
 [ررا در زمان نه پایت، حر کب دهنده اسب و هر حر که بهای دارد
 نمینواید توانائی بی بهای داسه ناسد و ارا آجا که هر اندازه جسمانی با
 بی بهای اسب و با نابهت، سس آن (= حدا) نمینواید، اندازه نابهت
 و نه، اندازه بی بهای داسه ناسد، ررا اندازه نمینواید بی بهای ناسد] و
 همهٔ سس نأر بدر و دگر سدی سس، ررا همهٔ حر که پای دیگر،
 بعد از حر کب مکانی هسند و ندیسان روس اسب که حرا آن جوهر
 ح س صفائی دارد « ۳ a ۷۳ تا ۱۳ a ۷۳ ۱

در آغار ح س هس م همین دفر لاند، ارسطو مگوید که ناسد ناس
 برس بی اعنا بود که آنا حر کب دهنده بی حر کب، فقط یکی اسب نا
 سس از یکی اسب و اگر ح س اسب، حدا اسب، سس نه برس بی حر کب
 سارگان مبر دارد و مگوید فقط ساره ساسی اسب که مه و اند سماره
 اسگوه حر کب دهندگان بی ح س بی سرد و اساره ساسی اود کسوس
 و دانه های هم مر کرو همهٔ سس اریطریهٔ کالیموس (۳) سحن مگوید
 و نا، جا مرسد که سمارهٔ حر کب دهندگان بی ح س سمارهٔ سپرهای

(۱) megethos که اسحاق عظمی رحمه کرد اسب (۲) amerês
 (۳) Kallippos اسرار ساسان همزمان ارسطو و اسارگردان اود کسوس که در
 ۳۳ اوج سهرت خود رسد گفته سد که در دور دوم امامت ارسطو در آن ۱ او
 دربار بطریه اود کسوس گفتگو کرد اسب

نام مسرد و در نایان این بحس علت ح آمده را که فعاصل باعلت است ولی عنصر «جوهر» نسبت، عرصه نمکند و در نایان بحس چهارم میگوید که علاوه بر این، «حسری هست که بحس ح آمده همه حیر است»

از بحس بحس بعد، ارسطو بر آن منسود که این بحس ح حساسته همه حیر را جوهر جدا گانه و بی حس حساسته و از بر رسهای خود در این بحس سخته میگرد که در باک معنا اصلها و علمهای حیرها، باک و همان اند و دره معنای دیگر، ح ح س د (صفحه ۲۲۲) - در بحس سسم با بر وی از افلاطون ولو کسوس، حر کب و زمان راهمستگی میبامد و میگوید که کار، بس از **بوانائی** است بوانائی شرط کافی حر کب نسبت، رسرا «هر حیر که میبواند ناسد لازم نسبت که اکون، ناسد» و از آنجا که «بر برین آسمان»، همسسه در حر کب است، بس باید حسری ناسد که آنرا در حر کب نگاهدارد و این حیر باید بحر کب در آورد، بی آنکه خود حر کب کند

در بحس هفتم، برای بسان دادن آنکه جوهر همسسه همان، تعی تحول باند بر، چگونه همه را بحر کب در میناورد و اصل و علت همه است ارسطو به نمیلی دلمدیر ممد ر دارد اما در میان این به نمیل بر کوناه آمد است و گفته او بنامد بحس است

ارسطو، برای اینکه بصوری از حر کب ده ده بحر کب، در «س وید گان» بندد آورد، از «آنچه سوی سوی است» و از «آنچه فهم سوی است» و از ردیف با سلسله اینها، سخن میگوید و میگوید، اینها «بحر کب در میناورد ولی خود، حر کب ندارند» (صفحه ۲۲۵) ارسطو میخواهد بگوید، حر کب فهمیدنها در بحر کب و حر کب آنچهها

اصو بر کلی که ساحه است، سه ویدگان خود نابیر کند تا صریحه‌های
مطمئن حکس، گفته‌هایی بس بر ویرگی را بر اس مندهد وادکار را
حیا انجام مندهد که حی امر و بر صمن خواندن اس بوسه، بعضی از
گفته‌های اورا بصدای بلند میخوانیم « ۲۲۸

مورخان فلسفه و بر حمه کیدگان ارسطو، هم ادیر بار، بوضوح
و تفسیر اس بوسه ارسطو را ضروری دانسته‌اند و حین بر هسب بر ااگر
ما بر یکی دوبار اس بوسه را بخوانیم و کم کم اربا بر حادیه آن آزاد
سویم، می‌بینیم که بسی بکنه‌ها در آن هسب که باز مند تفسیر اس

بادوباره خواندن گفته‌های ارسطو در دفتر لابدا دیده مسود که
ارسطو در چهار بخش اول اس بوسه، (۱) مفهوم «جوهر» را از نظرهای
مقاوت بررسی میکند و بس از گفتن اد که «جوهر»، هم از نظر زمانی و
هم از نظر ارس، بحسب بخش کل جهان است، آبر، در یک معنا، سه
قسم میسرد که دوی آن حس سدی و حرکت بدیر و سومی حس سدی
و بدون حرکت است بس از بررسی دو قسم «جوهر» حس سدی، بطور کلی،
و اساسی بگونگی دهسی در آمدن آنها، «جوهر» را از نظر دیگر،
سه قسم میسرد و همولا و صورت و «کل باهم» اند و یعنی **tode ti**، یعنی
«این حین» را، «جوهر» میامد و هر یک از آنها را میسجد در بخش
چهارم در حسجوی اصلها و صریه‌های «جوهرها» بر میاند و بحسب از
سه اصل، یعنی ماه و صورت و «داس»، که هر سه صریه‌های «جوهر» اند

(۱) نگا کنید بر حمه اس چهار بخش از صفحه ۹ ۱۲ ۲۱۷ ارا بسجا بند بر صمن
مستتر گفته ارسطو شمار صفحه همین کتاب که در دستما است آورد خواهد شد و نه
شمار صفحه من ارسطو

بگفته ارسطو «آنچه فهم نسوی آسب، بحر کب درم آورد ولی خود، حر کب ندارد» (صفحه ۲۲۵)؛ نس هوس، آنگاه که بحسب و بهرین جوهر آسب، یعنی درکار فهمیدن خود آسب، بحسب حر کب دهنده بحر کب آسب وجود، نك آسب را «بحود نك بودن از حرهای بی حس آسب» (صفحه ۲۲۶)

ارسطو، س انسان دادن از که هوس، بحسب و بهرین آسب وجود نك آسب و مطلق آسب، یعنی بودن آن، کار آسب و نه توانائی، یعنی به بحر و نمینواید «طور دیگر ناسد»، یعنی مطلقا لازم آسب که حس ناسد، در همین بحسب هم نمینواید «آسمان و طبع، نك حس اصل آویخته اند و آنچه برای ما بهرین آسب ولی فقط در زمانی کوتاه از آن بهره داریم، رنگائی اوسب و او، همیشه حس آسب و کار او همان سادی آسب» (صفحه ۲۲۶ - ۲۲۷)

این گفته نیز باید تفسیر شود برای روس کردن معنای کلمه «آویخته اند»، ناسبی گفته ارسطو در بحسب همین دفر لاندارا در اینجا آورد ارسطو میگوید، حر کب دهندگان بحر کب، جوهر اند و یکی از آنها بحسب جوهر آسب و برای بی بردن شماره این حر کب دهندگان، «ناسبی ناسب ریاضی که از همه تفسیر فلسفه بر نك آسب، مراجعه کرده اید ناسب، همان شماره ساسی آسب و ارسطو در آن بحسب هم، از شماره ساسی اود کسوس، چنانکه کالینوس ناو تعلیم داده است سخن میگوید و از ۵۵ تا ۷۴ سپهر، sphaeros، که سارگان آنها «آویخته اند» بحث میکند و میگوید که همه این سپهرها بر نه «آسمان»، آویخته اند و با آنها میرسد «آسکار آسب که آسمان، نك،

که سوی نسوی آنها است، یعنی حیرهای دنیا، در ردیف دیگر است و آنچه در هر سلسله، بحسب است، همسسه، بهترین است در ردیف فهمیدنها، جوهر، و در سلسله جوهرها، آنچه مطلق است، بحسب است امامطلق یعنی آنچه وجود هست پس جوهر مطلقا جوهر، یعنی آنچه نمود و اند طور دیگر ناسد، یعنی آنچه مطلقا لازم است که حیا ناسد که هست، یعنی آنچه بودن آن، کار است، بحسب است وار ادرو، بهترین است

ارسطو در کتاب «در باره روان»، گفته است «هوس، به توانائی، همان فهمیدنها است ولی نه انسیکلیکا، هنجحك از آنها نسبت بلکه چنانست که گوئی لوحه است که هنجح حمر نه انسیکلیکا در آن نوسه نسبت خود هوس بر از فهمیدنها است و کار آن که به - مادی است، فهمیدن است» (صفحه ۱۶۷) - پس در سلسله فهمیدنها، هوس بحسب است زیرا جوهر است و جوهر مطلق است و کار آن، فهمیدن است «اما فهمیدن، وجود، نسوی آنچه وجود بهترین است (سوی دارد) هوس با دریاف فهمیدنها، خود را میفهمد و خود بر به نمانس و فهمیدن، فهمیدی مسود، پس هوس و فهمیدی، يك و همان اند و با آنکه، «آنچه مسواند فهمیدی و «جوهر» را دریاف کند، همانا هوس است ولی فقط و فی حین است که در کار ناسد» (صفحه ۲۲۷)، یعنی در سلسله فهمیدنها، هوس بحسب است ارسطو کمی بالاتر گفته است، که در ردیف فهمیدنها، جوهر، یعنی آنچه بودن آن کار است، بهترین است وار ایرو هوس، بحسب جوهر است، پس بهترین است، و بهترین کار آن، همانا فهمیدن بهترین فهمیدنها است که همان خود هوس است

و آنچنین را کامل می‌کند آنگاه که فهمیدنی و با حس سدیدنی، و هم‌حس آنگاه که بطاره کسیده (۱) و سخص دهنده (۲)، حادث که نابد ناسد، آنگاه در کار، سادی خواهد بود، زیرا جائیکه بد بریده و آب بر کند، عسر نکرده ناسد و سبب نکند نگر، نکسان ناسد، طبعاً نك و همان سحه خواهد بود « (b ۹ ۱۱۷۴ تا a ۳ ۱۱۷۵)

از این گفته بر می‌آید که سادی، معصود کار و کمال کار است و بیرون از زمان و مکان است، یعنی کل کامل است و از آنجا که حرکت هوس در در فهمیدن خود کامل مسود، پس کار هوس در فهمیدن خود، دانی آنست؛ و از آنجا که سادی، کار حالت دانی است، پس کار هوس در فهمیدن خود؛ همان سادی است

از سطو می‌گوید « در کار بودن هوس، حدائی بر از در سافس فهمیدنها و «جوهر» است؛ و بطاره، سادی آور برین (۳) و بیرون است « (صفحه ۲۲۷)

با آنکه در زبان یونانی سر برای سادی، يك واره و برای حوسی، واره‌ای دیگر هست و افلاطون سر در کتاب *فلسف*، آنها را م‌عاون دانسته است ولی از سطو در اینجا و هم‌حس در کتاب «احلاق برای سکوماک» واره حوسی، *hêdonê*، را نگار برده است اما از آنجا که خود او سر حوسی را «بر برین نك» نامسرد، اینست که در هر دو جا *hêdonê* و مسعاف آن، سادی بر حمه سد و نه حوسی

واره *ثئوریا*، *theôria*، با دواره *thea* یعنی حدائی و *théa* یعنی نگاه، و هم‌حس با کلمه *horaô* یعنی دیدن، سسگی دارد افلاطون

اسبربر اگر بسیار مسود، لارم مآمد که اصل هر يك از آنها از حبس
 يك ولى از حبس شماره، سبار ناسد اماهمه حمرها که شماره آنها سبار
 اسب، همولا دارند، وحبس حوهر، همولا ندارد ربرا داب آن اسبلكما
 (= کار) اسب، نس بحس حركت دهمده که نحر كبا سبهم از حبس
 سحن (= logos = تعريف = حد) و هم از حبس شماره ، يك اسب «
 (۳۵ تا ۱۷۴ a)

برای نشان دادن رابطه میان کار و سادی، ناسی به نیروی سبسل (۱)
 گفته ارسطو در کتاب «اخلاق برای سکوماك» را در، جا آورد در این
 کتاب، ارسطو میگوید «لارم سب، حمر دیگری ناسد، بهر از سادی، و
 چنانکه بعضی میگویند که مقصود بهر از سدن اسب ربرا سادی،
 سدن سب بلکه کار و مقصود (۲) اسب سادی از اینجا سب که ماحمری
 مسوم بلکه از اینجا سب که ما، کاری میکنیم فقط در سادی کسانی که
 سوی کمال گوهر حوس سون دارند، مقصود سادی و خود سادی
 معاوند، و از اسرو، گفس اسکه سادی، سدن محسوس اسب، درس
 سب و سادی، کار حالت طبعی (= دانی) اسب» اخلاق برای سکوماك

۱۱۵۳a ۸

درهمین کتاب، ارسطو گفته اسب « سادی، سرون از بحول
 رمانی اسب و در اکون اسب و کل اسب سادی، حون يك مقصود، به کار
 وارد مسود و آنرا کامل میکند و به حون يك حالت که از سب در آن
 بوده اسب، همچنانکه ریائی، بهر حمر که در اوج بلوغ اسب وارد مسود

(۱) J Stenzel در کتاب «مناظر يك دوران ناسان» چاپ برلین ۱۹۳۱ صفحه ۱۷

(۲) energeia kai telos

همه، يك و همان اند و حداد در فلسفهٔ ارسطو همانسب که حافظ (۱) در
 بازهٔ آن گفته « که با خود عسوی نارد حاودانه »



گرفتم اد با جنگ و حمانه در سهر هسبس کردم رواه که امن کسم از مکر رواه		(۱) سحر گاهان که مجبور سانه هادم عقل را ر بوسه ارمی نگار می فرستم عسو ای داد
	*	
که ای سر ملاب را سانه اگر خود را نسبی در مانه که عفا را بلند است آسانه		ر ساقی کمان اسرو سبندم بندی ر آن منا طرفی کمروار برو این دام بر مرعی دگره
	*	
که با خود عسوی نارد حاودانه ^۲		که بند طرف وصل از حسن ساهی
	*	
حبال آن ه گل در ر بهانه از آن در نای با ندا کرانه !		ندیم و مطرب و ساقی همه اوسب ند کسی می با جوس برانم
	*	
که بحفص فسوسب و سانه		و خود ما معمانسب حافظ

ایواره را برای بحسب بار معنای بطاره و تأمل نگار برده است (۱) و با آنکه اسمعای این واژه دفعاً روس نسبت ولی حمان منماید که مفهوم **تئوریای** ارسطو را منبوان نگاه حدائی، نسس حدائی، یعنی حدا ماسد دیدن، بر حمه کرد و این معا همانست که در عرفان انرایی، بطاره نامیده شده و بطرناری، مراتب حرئی آن، یعنی بطاره رسائیمهای جسمانی است و آنکه حدا را **نگار** نامیده اند از اسجاست که بطاره عاروب ناوس

ارسطو، نس ارد کر اس نکنه که سادی حدا، سگعب انگر برین است و همسگی است، ناعه ارای که سادی، همان کار است و بطاره سادی آور برین است، ناعه ارای که سادی، همان کار است و بطاره سادی و حدا، وجود، کامل و حاوید است « و از آنجا که «در کار بودن هوس، همانا رید گایی است»، نس «حدا، رنده حاوید و کامل است و رید گایی و نایدگی و حاویدی از آن اوس و حدا، همین است» (صفحه ۲۲۷)

از بررسی هلی بحسب هم، ارسطو رجه منگر که «حدا در کار فهمیدن خود است و فهمیدن او، فهمیدن فهمیدن است» (صفحه ۲۲۹)

از آنجا که در سلسله آنحرهایی که سوو، نسوی آنهاس و هم بحسب در رده حبرهایی که فهم، نسوی آنهاس، بحسب، برین، یعنی ردا برین و نسک برین است، نس در داب حدا، سوو و عسو و فهمیدن،

هگل میگوید « **دگما نسیسم** آست که يك اصل ، يعنى يك
 سانهٔ حقیقت مستیاسد و فقط يك حسن اصل را (حقیقت مینداند)
 فلسفهٔ رواقیان ، اندیسنن بحر بدی را اصل گرفته و فلسفهٔ اسکور ،
 احساس را ، کار فلسفهٔ سك ، همانا ددیرون هر گوبه اصل
 است (۱) »

اصطلاح النسی از واژه **الاس** (۲) گرفته شده و نویسندگان
 یونان باستان ، واژه **الاس** را برای نامیدن سرزمین همهٔ مردم یونانی
 زبان نگار کرده اند در ویرون (۳) ، برای بحسن نارد در ۱۸۳۶ دورهٔ تاریخی
 بعد از اسکندر مقدونی را النسی نامید و مورخان دیگر بر این اصطلاح را
 بدیفرسند نامیوانند اندور را که زمان انحطاط و اعراض یونان است
 دورهٔ یونانی گرائی مردم کسورهای دیگر ، یعنی دورهٔ توسعهٔ فرهنگ
 یونانی در جارج حاك یونان ، سمرند و اسکندر مقدونی را که برای خود
 یونانسان ، ناردروس (۴) ، یعنی بی فرهنگ و سگانه بوده ، بر حمدار
 فرهنگ یونانی نامید

برای روس کردن اسکندرانکار ، علمی نسیب ، حنانکه گفته شد ،
 ناند وضعیت جغرافیائی و تاریخ یونان باستان را در نظر آورده ادک سرج
 کوناه جغرافیا و تاریخ یونان

سرمه پائی که مردم آنها فردا از فرن هم م ناهسم نسی از میلاد

(۱) Hegel همین کتاب صفحه ۴۲۸ (۲) Hellas امروز سن و امیا کسور
 خود را Ellas مینامند (۳) G Droysen تاریخ و سن آلمانی ۸ تا ۱۸۸۴
 (۴) یونانسان همه مردم غیر یونانی را barbaros مینامند که بمعنای سگانه
 و سرفهنگ است

سه- اپیکور و ریبون و یورون

مسگمنار

با آنکه بس رمورجان ، فلسفهٔ دسناهای بعد از ارسطو، وحی
 فلسفهٔ انیکور و ریبون روافی رانس، حرء دوره‌ای نام دورهٔ المسمی
 (۱) یا المسمی-روهی سمرده اند ولی در اءجا ، فلسفه ادھا حرء دوره
 اول دوران سوم سمرده مسودونه نیروی ارهگل (۲) نام عموموی دگمانسم
 (انیکور و ریبون) و سك (یورون) نامنده مسود بهرین دلیل انکه ان
 فلسفه‌ها المسمتی بسند بلکه هلنی (۳)، یعنی دنبالهٔ فلسفه‌های یونانی
 هستند؛ انست که رمنه‌های آدنه‌ی فلسفه دسنا کورنه و سگواران
 یونانی است و فلسفهٔ انیکور و ریبون ، هر دو در آن ساحه سده و در آن
 رسد کرده اند اما از آنجا که در سرح اندوره ، مورجان فلسفهٔ تابع
 نویسندگان نارنج ، یعنی مورجان جنگها و لسگر کسمها سده اند ،
 انست که بس از گراس ادوسسم یعنی دگمانسم (۴) و سك (۵)
 ناسنی وضعیت جغرافیائی و تاریخی یونان را در نظر آورد تا روس
 گردد که المسمی نامیدن این فلسفه‌ها درست نیست؛ ولی بس از اینکار
 سرلارم است که بعضی مفهومیهای دگمانسم ، سك و همچه بس هلنیسمی
 و هلنی روس گردد

(۱) hellenisme یعنی وانی گرای (۲) هگل «درسهائی در بار تاریخ فلسفه»
 آثار هگل جلد ۱۸ صفحه ۴۲۳ جاب ۱۹۵۹ (۳) hellenique یعنی یونانی
 (۴) dogmatisme از رار ونا ی dogma یعنی عمده حرمی (۵) scepticisme
 از رار ونا ی skepsis یعنی خودداری از قضاوت

مردم، طبق اخلاق و آداب و رسوم خاص خود ریدگانی میکرده‌اند و همین علت، هم‌چگاه با یکدیگر بگانه نبودند و کسور بگانه‌ای بسکسل نداده‌اند و واحد سناسی آنها «سهر» بوده و نه کسور.

گه‌ه‌اند که لو کور گوس، برای بحسب ن بار برای مردمانی که در دوره‌های بعد سارنپها نامنده شده‌اند، فابونگرایی کرد و در بر نو این فابون، سارنپها سر و مند شدند و نه سر زمین مسینا که در جنوب عربی سر زمین آنها بود، دست‌ها و د و کم کم اتحادیه نلو نوین را بوجود آوردند و خود، رهبران «سهرهای متحد» شدند.

در اوایل قرن سیم، سولون فابونگرار آس شدند و با تجدید نظر در رسوم و آداب آسکا، حد ممانه رژیم دمو کراسی و آرس و کراسی را در آن ن بر فرار کرد و آسپها سر و نه خود در بر نو فابون سولون، بر و د شدند و کم کم بحال توسعه او‌اند و بحسب، حریره سالامس را که حره مگار بود، بصرف کردند پس از مرگ سولون، رژیم آسکا بدیک ابوری (۱) تبدیل گردید و سنس رابوس (۲) که در زمان سولون، کاردانی و سانسگی از خود نشان داده بود، دیکتا بورد و در زمان او پس آن بسرف میگرد در سال ۵۲۸ بمسیر انوس مرد و کم کم آسکا رو بصرف و بر عکس اتحادیه نلو نوین روز بروز قوی تر شد و سرانجام در سال ۵۶۰ سارنپها، آسکا را بصرف کردند و دسه بی میان سبار و آس شروع شد.

(۱) وار و نانی turannis بمعنای قدرت مطلق و استناد است و بستندگان ه ابی Zeus را بس turannos نامند اند در اصطلاح سناسی یور انوس را حبار و نا سلطان (از سلط و سلطه) بر حمه کرد اند ولی در زمان امروزی دیکتا بور گفته مسود که جامع هر دو معنا است (۲) Peisistratos از ۵۶۰ تا ۵۲۸ دیکتا و رآس و د است.

بعد، تلفظ‌های متفاوت «یونانی (۱)» سخن‌مکنگه‌اند، شامل سه‌حرفه‌ی یونان، حرفه‌های دریای اژه و ایونی و همچنین بعضی شهرهای ساحلی دریای تراکیه، اژه، و ایونی و همچنین بعضی شهرهای ساحلی آسیای صغیر بوده‌اند. سه‌حرفه‌ی یونان شامل دو بخش بزرگ است که بوسیلهٔ قطعه‌حاکمی نام برج کرنت، سکندنگر موسسه‌اند یکی از این دو بخش بزرگ که بقارهٔ اروپا متصل است، شامل سرزمینهای آنسکا، بوئوتیا، مگار، فوکس، انولیا، و تسالی و اندروس و سپهرهای آس و سائتی و مگار و کروساودلف بوده است.

بخش بزرگ دیگر که در دوره‌های بعد نام بلویون معروف شد، در جنوب غربی بخش اول واقع است و شامل سرزمینهای لاکونیا، آرگولیس، آرکادیا، الیس، آکارا، و مویکه و سپهرهای، سبار و مس و آرگوس و الیس و کریوس بوده است.

علاوه بر این دو بخش بزرگ، حرفهٔ بزرگ ایونی، واقع در مسرف آنسکا و بوئوتیا و بعضی از حرفه‌های دیگر دریای اژه سردرناح یونان باستان در حال داسه‌اند.

بسیار این سرزمینها، کوهستانی هستند و در دوران باستانی، حازه‌های بزرگ نداسه‌اند و فقط بوسیلهٔ راه‌های ساده رو و نامال رو سکندنگر مریوط مسده‌اند و همین علت، نام این اربوسعه دریابوری در یونان، حدان ارباطی میان ساکنان آنها برقرار نبوده و هر دسه از این

(۱) در فارسی باستانی مردم شهرهای ساحلی آسیای صغیر یونان گفته‌اند و داروس بزرگ سر آنها را همین ام در کسبه خود در مس رسم نامند است اروپائیان آنها را greek می‌نامند و این اصطلاح که در راه‌های انگلیسی و آلمانی و فرانسه اکثراً با او در و سن و تلفظ نگار می‌شود از واژه رومی greco گرفته‌اند که نام یکی از اقوام «یونانی» شمال‌غربی سه‌حرفه یونان و است.

دیگر بریکلس این بود که در سال ۴۵۳، حراته «اتحادیه دریائی آسکا» را بنیان آورد و بولهای آنرا برای برمیم حراتهای آن ورست کردن ساحل‌های آن، نگاربرد «سپر»های اعضا اتحادیه، ارا، کار با راضی شدند و به بریکلس اعراض کردند و چون نسخه‌ای نگرفتند در سال ۴۵ از «اتحادیه» خارج شدند و فقط آن و سه حریره لسوس، ساموس و سکوروس، از حریره‌های بزرگ ساحل آسای صعب، باقی ماندند

ساراب که در آن دوران «نا نادساره ایران در صلح بود (۱)» این مسامد را فرصت مناسبی برای خود دید و به نیاه آنکه بریکلس، حریره کر کورا (۲)، مسعمره کردب را در سال ۴۵۳ بصوب اتحادیه آسکا بدر فرستاد، به سبب آنی که سبب آنی که عضوا اتحادیه بلو بون بود بر حساب و جنگ‌های سی ساله معروف به گهای بلو بون، میان ساراب و آنی شروع شد لوساندروس (۳)، سردار و فرمانده «سارابها»، آنی را محاصره کرد و در سال ۴۲۹، بریکلس و ساری از لسگران و سپریان، درون «دیوار دراز» بمرض طاعون مردند

اما جنگ ادامه یافت و فقط گاهگاه بعلت حسگی دو طرف، مبارزه میسند و با صلحی موقت بفراموشی رسیدند سرانجام لوساندروس بپرویی دریائی ورمی آنی را شکست داد و آنی در سال ۴۴ سلیم شد و سارابها همه مسعمرات او را گرفتند و «دیوار دراز» را حرات کردند و حکومت «سی دیکناوز» در آنی بفرار آمد

اندفعه بویه ساراب بود که به بپرویی خود عره سود آگسلاس (۴) نادساره ساراب همسکه سبب که ساران داریوس دوم، یعنی کوروس

(۱) و کودت ۱۸ VIII - (۲) Keikyra که اکنون کرفونامند مسود (۳)
 Lusandros (۴) Agesilaos ارسال ۱۴ تا ۳۶۱ نادساره سارابها بود

در سال ۴۹۳، **تیمستوکلس** (۱)، فرماندار آتن شد و در آمد معدن **توربون** را ساحس کسی احصا داد و در فاصله چند سال، صد کسی جنگی ساحس **تیمستوکلس**، در جنگهای میان ایران و یونان، نابوس دو نامهٔ حده آمر بحسانار سا، بروی دریائی ابن ادساره عافل را در دگه سالامس سکست داد و حسب آتن فروی، و بروی دریائی آن، توسعه یافت و آن نوانست در سال ۴۷۸ « اتحادیهٔ دریائی آتنکا » را بوجود آورد و بسر بحسهای ترا کده یونان، بخصوص حریره های دریای اژه و سهرهای یونانی بسن آسنای صعب، برهبری او گردن نهادند اما سارن که حنی در جنگ سالامس بر «یکروردن بنمندان حگ رسند» عصبوب اتحادیه را دیر فب « اتحادیهٔ دریائی » همهٔ «سهر» های عضو اتحادیه را موظف مکرد که به ساس قدرن و وسع حاک خود، کسبهای در احسار « اتحادیه » نگدارند و سهرهایی که یونانی ساحس با حریدن کسی را بداسند، سالانه مبلغی بحرايهٔ اتحادیه مبردا حسند و ابن بولها در معدن **آبولون** در **سهر دلوس** (۲) نگاهداری مسد

در سال ۴۶۷، **پریکلس** (۳)، فرزند یکی از فرماندهان آدی که از حامدانهای قدیم آتن بود، حردده بن فرماندهان نظامی آتنکا از حاب سد بحس کار **پریکلس** ساحس « دیوار دراز » دور سهر آتن و بندر آن یعنی **پیره** (۴) بود و منظور او این بود که از هجوم سارنها حلو گیری سود ساحسما ابن دیوار در ۴۶ شروع سد و در ۴۵ سالان رسند کار

(۱) Themistoklēs در سال ۴۷۴ از آتن معدن سد و نابران بنا کرد و بحسانار سا ساداس گولی که از او حورد و در چند سهر از سهرهای آسنای صعب را به بول اوداد و نابا ابن ریدگانی حود (۴۵۹) مانند ساهرادگان در ایران سبرد (۲) Delos یکی از حریره های دریای ار (۳) Periklēs (۴) Peireios

وارد سردوم در سرباح و تحت بحنگ یکدیگر برداخته‌اند؛ سپهرهای آسنای صعب که حره ساه ساهی ایران بود حمله کرد اردسر، بروی در ادر خود راسکس داد و کوروس در حنگ کسه سد وارد سر، صمن ای که کسور داران او با آگسلاس و سردار او لوساندر منحنگندید، برای صعب کردن سبار سپهرهای نمائی و کرنس کمک مالی کرد و آنها را بصعب ناسبار برانگخت آن سر برای ای که از این نم کلاهی بدست آورد و بحر نم در نه خود دست باند، با حاد نه صد سباری بسوس و ح گهای هسب ساله معروف بح گهای کرنس در سال ۳۹۵ شروع سد سر انجام، در سال ۳۸۷ **آناتلکنداس** (۱) که بس از مرگ لوساندروس، نرماندهی بروهای سباری رسیده بود، از اردسر دوم، نعضای صلح کرد و عهدنامه معروف به «صلح ناساه» یا «صلح آناتلکنداس» میان ایران و سبارت بسته سد در فرمان اردسر هجاه سی بوسه سده « اردسر، ساه ساه ایران منگوید، او صای دادگری حسن است که سپهرهای آسنای صعب و دو حره فرس و کلارو نمائی، از آن ایران ناسید و دیگر سپهرهای یونانی، کوحک نادرگ، آزاد و مسهل ناسد بحر نموس و انمروس و سکوروس که اردسر بار، نابع آن بوده‌اند هر کس این «صلحنامه» زانیدرد با ساه ساه ایران در حنگ خواهد بود؛ هم در درنا و هم در رمس (۲)»

حانکه در این «صلحنامه» بداست، آسکارا از آن طرفداری سده و سبارت سر برای ای که نمکنار از میان برود، آنرا بدر فیه است آن در همن سال «انجادیه در نمائی دوم» را بوحود آورد و با آنکه «سپهر»های

(۱) Antalkidas (۲) گکا کس، کتاب **Bury** «ارچ و نان» صفحه ۵۴۷ و **Kornemann** «ناریح حور مد سراه» جلد اول صفحه ۵

نمسامدهای جنگی و حر که پای تاریخی یونان، دسجۀ کسمکس میان دو «سهر» سنارت و آن بوده و گاهی این «سهر» و گاهی دیگری، قسمی رهبری بدست مآورده و همه یونان را بسود «سهر» خود میگردانده است هر دو «سهر» برای نبوت خود بر صد دیگری از انان کمک منحواسنه اند و یوننه نبونه، یکی از آنها در حال صلح با انان سر منبرده نابهر نبواند «سهر» دیگر را به دعت خود در آورد

سارمان احماعی اسندو «سهر» هم از آعار نانکدنگر نفاون داسنه و برست افراد آنان بر نکسان نبود است رژیم سنارننن، آمججه ای از رژیم ناساهی، آرس و کراسی و دمو کراسی و رژیم آن حد منانه دمو کراسی و نیمو کراسی بود

در سنارت همه مردم اسکه ارسنی سال نسنر داسند عضو سوراى مردم *apella* بودند و طبعه ادها نبوت فوانس بود ولی حق وضع قانون ونا نسنر قانون نسننهاد سنده را داسند سنارننهائی که نسنر از ۶ سال داسند از میان خود ۲۸ ن را برای سوراى نمرردان (*gerontês*) اسجاب مکنردند و ادها نکارهای سوراى مردم و ادساهان، نظارت داسند ولی رئیس آنها را ناساهان ادها مکنردند

ناساهی در روحانان قدیمی که خود را از فرردان هرا کلس مدناسند مورونی بود و بگ ناسا ادهر بگ از انس دو جانان اسجاب مسدوانس دو ناساه در زمان جنگ فرمانده و فرمانروای سنارت بودند و در زمان صلح معامی روحانی داسند و فضاون عالی نا آنها بود کارهای احرائی در دست ۵ نفر بود که سال نسال از طرف ۵ طبعه «حوساوندان» اسجاب و بنام عمومی «سرنسان» (*ephoroi*) نامنده مسدند

صرف سرزمینهای اطراف مقدونیه، سوی سینه‌خیزه یونان سرار برسد و در سال ۳۳۸، با وجود مقاومت دلیرانه دسته‌جات سائتی، با همان روس جنگی که از خود آنها آموخته بود، (۱) آبن و سائتی را در جنگ گروما شکست داد سه سال بعد، سیراواسکندر یونان ناحیه و سپهر سائتی را با حاکم بکسان کرد و همه یونان را تصرف کرد و آزادی و استعمال سپهرهای آنرا برای هزاران سال از میان برد و از آن تاریخ بعد، یونان، بونه و نه مسعمره مقدونیه، رومانی، ویرکان سدنادر سال ۱۸۲۹ میلادی ملت‌های اروپائی برای آزادی آن برخاستند و حتی یکی از فرزندانش ارجمند اروپا یعنی لرد بیرون شاعر و نویسنده انگلیسی، جان خود را در راه استعمال یونان از دست داد

اما صریحاً اسکندر مقدونی بر سر کفره جنگ یونان، جان سپه‌مگر بود که از آن برمان بعد، یونان همچو نگاه بنواست، مقامی را که در فرهنگ داسب دوباره بدست آورد

این دورنمای تاریخ «یونان» نشان میدهد که همه بنا افلاسیس

(۱) از سگفهای تاریخ است که در زمان جنگ با سارانیها فیلت مقدونی چون گروگان جنگی، در مانی رنگامی مکرر و اروسهای جنگی انامو بداس آسان در روس بار سردار مانی این بود که لسگر این خود را در همه خط جنبه شکست بفسم نکرد بلکه در جناح خود سوبی بمق ۵ سیر بمی ۵ صف بست سهرم بسکیل داد و فلت و جناح راست را باراس جنگی معمولی برسد داد سارانیها جناح راست که ضعف ر بود حمله کردند سردار مانی با فوای «ناران مقدس» که در جناح چپ متمرکز بود به بهلوی لسگر سارانی زد و آنرا شکست داد همین فیلت با همین ناکسک مانیها را شکست داد و سیراواسکندر سهر را ناکسک بکسان کرد

انحط نامند داسمند و سولون با فابویی که نام *seisachtheia* یعنی (سائیس) انداحس نار، معروف سده از آنها سستایی کرد نس از سولون هر کس که نموانست بدهی خود را در سر رسد سردارد ، بردهٔ سناکار خود مسمد سولون این رسم را بر انداح و برای این م طور بحسب واحد بول آبی را عوض کرد و بحای معناسی که بفرما معادل ۱۲ ربال بود، واحد بازه ای که بفرما معادل ۸ ربال بود، رواج داد و سمس مقرر کرد که هسحکس را نموان بعلت بدهکاری ، برده کرد نس از سولون **سسمسر آوس**، دیکاتور آن ، بعضی از فواین سولون را کار گداس و لی سسر آنها را نگاهداس و لی س ارا و وس ارحاسناس او و ناری کار آمدن **کلمسمنس** ، فواین سولون حسهٔ نمو کراسی خود را اردس داد و بدمرا کراسی **دبل سد کلمسمنس** که خود از اسراف آن بود در سال ۷ ۵ نسوای دمو کرانها سد و بعود اسرافرا سکنار ارمان برد و آن را به ۳۵ بحس بقسم کرد و مردم بندر، مردم «سهر» و مردم کوهسان و حلگه را، بفرعه، حرء یک بحس سمرد را آنجا که سسر مردم بندر و مردم سهر از سوایان بودند و عدۀ آنها سسر بود، این بود که نامند گان نموانان در مجلس ۵ بفری مردم اکمرت باقمند و بعود اسراف و سرمایهداران عملا ارمان رف و مقام فرهاداری و دیگر مقامات دولتی حسهٔ سربعانی ندا کردند و کار مردم بدس مردم افناد و از این بظر اسب که **کلمسمنس** را ، ساد گرار دمو کراسی آن نامنده اند

اکنون که تاریخ و جغرافای یونان و سارمان «سهر»ها وررم

این ه ط مه «حوساوندان» (phulai) در سبارت نایمانده‌های افوام قدیمی بودند و همان خود نهمسانی داسند که نام عمومی «برادر حواندگان» (phratrai) نامیده می‌شد در عمل، قدرت سر بر سران حی از نازساهاان بر سر سر بود نظارت در آداب و رسوم مردم و همچنین کار و بر سر کارمندان دولت، دادرسی مدنی، نگهبانی بازار، امنیت عمومی و آسایش دولت، همهٔ این کارها در دست سر بر سران بود علاوه بر این، دعوت دو سورا یعنی سورای مردم و سورای سر مردان بر از طرف «سر بر سران» صورت می‌گرفت و این دو سورا حق نداشتند بدون دعوت «سر بر سران» تشکیل جلسه دهند

در آن، سر از سولون، فقط حقوق اشراف معین بود سولون، نوابگران را بر در کارهای دولتی راه داد ندریسان که همهٔ مردم آن را بحسب مقدار برداشت سالانه ارغله ناریون و ناینگور، چهار دسه بحسب کرد دسهٔ اول، کسانی بودند که برداشت سالانه آنها سر از ۵ واحد معین ارغلاب و نامعادل آن از رسون و ناینگور بود، دسهٔ دوم ۳ واحد، دسهٔ سوم ۱۵ واحد، و دسهٔ چهارم کمتر از ۱۵ واحد محصول کشاورزی داسند حقوق و وظائف این چهار دسه بر نایکندهنگر معاوت بود بالای بر مقامات دولتی در دست طبقهٔ اول بود و آرا کونها (archon) یعنی فرمانداران، از میان آنها انتخاب می‌شدند، دسهٔ دوم و سوم سعل‌های نای بر دولتی گماسه می‌شدند دولتی در موقع حاک، حق داسند، سوازاسب سوید و اسلحهٔ سنگین می‌سند، دسهٔ چهارم سعل دولتی نداشتند و در زمان حاک بر اسلحهٔ سیک داسند اما این دسه بر حق

اواسط و پس از سفر اول او به سه سبیل و ساند در سال ۳۸۶ بوسه شده، قسمی خطابه مجلس حم برای مردگان آری ساحه و اردهان سفر اطن بان کرده است آن دو سب داسه حدانان است و همه مردم آن «حوب زادگان اند» (۱) مردم آن از حای دیگر بان سپر بنامده اند و آن، زادگاه (۲) آنهاست مردم آن در آرادای نروس بافته و برای دفاع از آرادای، هم در مقابل یونان و هم در مقابل سگانگان، بحدك بر حاسه اند و کارهای بزرگ کرده اند

چنانکه در کمان اول گفته شد، افلاطون، بلاعب را بحر بنامند و بهن «برابر دمار جمعیت گرا ده شده، بلکه قسمی و زربندگی و بحر به است که برای بملق از مردم و فرستادن آنها بکار مردم (۳)» ، و اراسو بان مدح آن بصورت خطابه مجلس حم مردگان، دلیل کافی این بکنه است که فصد افلاطون از اکار، مدح آن و باعافر بآنی بودن خود بنسب بلکه سررس خود بآنی آنهاست و از همه بنحاست که بطور دانسته، از دکر عنبها و بندبهای آنها خودداری کرده و در سانس آنها بناده روی کرده است «موقعیکه از لسگر کسی آن بنصر سخن منگوید، منگوید که در ان حدك آنها سکسب حور دند، در حائیکه منگوید آنها برای دفاع از آرادای بحدك بان اربان بردا حسد، بوسعه طلبی خود آنان را دکر بنمکنند، و بی منگوید که آن برای دفاع از آرادای بوئو باناسار بن حدكند، منگوید که منافع خود او در خطر بود (۴)» خطابه سحران

(۱) *eugeneia* (۲) *autochtonê* (۳) نگا کند کتاب اول صفحه ۱۷۹

(۴) *L Meridier* در معده رحبه خود اربان منکس نمونه های بنساری اربان فر و گرادن جمعیت تاریخ آورد است نگا کند به صفحه ۵۹ تا ۶۶ بنس اول جلد

حکومت آنها، کم بانس، روس سده نابدنکمه دنگری راس درنظر آورد تا آنکه یونان دربارۀ علت انحطاط فرهنگ یونان پس از یونانی اسکندر مقدونی، فضاوت کرد آن نکه است که ساعران، نویسندگان سخنوران و فیلسوفان یونانی، همه طرفدار نکانگی سپرهای یونان بوده اند و همه آنها مانند همیونمگه بد «فرماندهی سسازان، نیک سس» نکی فرمان دهد» (۱) اما نظر همه آنها دربارۀ این «نک»، نکانس دور بعضی رهبری یونان مسیرک، بعضی، رهبری سسازان و بعضی دیگر رهبری آن را میس و دید بعضی دیگر بر، بخصوص از دورۀ جنگهای بلونیوس بعد، میخواستند همه «سپر» های یونان را در بر حرم نکی از همسانگان بر روند ننگانه کنند، نکی اتحاد با س را کور، دنگری، اتحاد نامعدونه، و دنگری اتحاد با انرا بر اوصه منکرد انسوگراس (۲) بحسب طرفدار اتحاد با دیونیسیوس ناساه سسرا کور و سپس طرفدار فیلسف مقدونی و همسسه مخالف ایران بود، نهمس، دمس فیلسف مقدونی و طرفدار ساهسسا ایران بود و منگف «نگانه خطر برای یونان» مقدونه است و همه یونانها نادر فیلسف مقدونی سسوش داسه ناسه دونه از ایران (۳) در این میان، ساگردان سسراط، بخصوص افلاطون، اتحاد یونان را فقط با نیروی از یونان مسیرک عملی می دانستند و فواین جاری و سارمان «سپرهای» های یونان را فاص میسمر دید

افلاطون در کتاب میگس که از نوسه های دورۀ دوم دیدگانی

(۱) همیون ابتدا ۲۴ II (۲) Isokrates سخنور آری و نویسنده خطابه از ساگردان سوفسها و سسراط و از مخالفان افلاطون و داس و از ۴۳۶ تا ۳۳۸ عی بر دیک صد سال دیدگانی کرد است (۳) دمس فیلسفکا ۳۴ IV - آورد سد از نگر ناندنا III ۳۶۷ و نانداس ۷۵ صفحه ۴۶۱

هستند» یعنی آنی بودن همه واند علی بربری و سراف ناسد

اولا طون در نیکی از نامه های خود بدوستان و حو ساندان دیون (۱) که اردوستان او و طرفدار عدالت اجتماعی بوده؛ حسن میبوسد «من نبر، مانند همه خوانها، در جوابی بر آن بودم که بنسب سردارم در آن زمان در زم حکومت «سهر» بهم ریخته بود و کمی بعد، اعلان بنس آمد و بنم بون بنسب ۵۱ نفر «سهری» افساد که ده نفر آنها فرماندار نمره (۲) و بارده نفر، فرماندار «سهر» بودند و قدری در دست «سی دیکناور» بود بعضی از این سی نفر، از حو ساندان من و بعضی دیگر از آسانان بودند و مرا دعوت نگار کردند من گمان می کردم که آنها بروی «سهر» را از بنمادگری بجان مندهند و آنرا با عدالت رهبری خواهند کرد و ارایسرو، نادف ناظر کار آنها بودم بروی بی مردم که کار آنها بنسب که مردم بنم گدسه افسوس منجورید و آنرا «دوره طلائی» رند گانی خود میسمرند آنها اردوس عرب من سراط که من با کمال حرئ و دیون برس، عادلترین مردمان خودم امم، حواسد که نا حد بن دیگر (۳) یکی از سهران را بوقف کند و برور بر آنها بنمورد نا اورا نکسد، و من حواسد نا بن مامور بن، سراط را حوا بنموا، نگارهای خود آلود کنند سراط، اطاع نکرد و بر حیح داد که با بر رگ ر بن خطرهار و بر و

(۱) Dion دای دیون بوسوس دوم ناسا سیراکور است (۲) نام بندر آن است (۳) در آن رسم و دکه هر ۳۶ روز نکند ۵ نفری از اعضا مجلس ۵ نفری مردم مامورا حرای دسورات مجلس مردم مسند ان ۵ نفر بنام prutaneis نامند مسند و موطاف و د در ۳۶ روز مامور حود در ساحمان مجلس سورا prutaneion رند گانی که د و همسه در آنجا حاضر ناسد حرح رند گانی آنها از طرف مجلس نامن مسند در ا برمان سراط حرح ان ماموران احرا بود

کتاب **مینکس** بر از اسبناها با ریختی است و از آنجا که محتمل است افلاطون، کتابی را که **بوکوودید** و هرودوت، بصورت تاریخ، شرح داده‌اند دوباره بصورت افسانه و مدیحه درآورد، است که ناستی تصدیق کرد که کتاب **مینکس** برای رسیدن آد، پانوسه شده است دربارهٔ دو کتبه اصلی مدیحهٔ سحران **مینکس**، یعنی «حوب زادگی» و بی‌ساز بودن از برک زادگاه ورفس سرزمین دیگر، یعنی یوانگری افلاطون در کتاب **تیمست** حسین و نسد « و فمی میگوید که فالان، هرارهکا از زمین و ناستی از این دارد، این گفته برای فیلسوف حالت ناستی در نظر فیلسوف، کسانی که او حارات یوانگران و رورم دان را شرح مدهند و در ساس آنان منسراست که فالان، هعمین فرزند همان است، مردمایی گونه نظر وی آموزش اند زیرا نمیدانست که اگر همه مردم را با هم ننگرم هر کس هزاران ناستی ساکن دارد و میان ساکن همه کس، بونه بونه، بسوا و یوانگری، مگانه و یونایی، ساه و برده، نافت سده اند و فیلسوف نم تواند ادرسی باین بدهد که فالان، در ناستی و پوج ناستی، به هر کول نسر **آمهور نرون** میرسد، زیرا خود این ناستی و دجمن نسا، نجاهمین در **اسان** نام شخصی بوده که در زمان خود نجات آورده نم سده است، « (۱)

ساگردان دیگر سغراط نسر «همر را بر از گوهر» میدانستند و چنانکه ناستی از این آورده سد (۲) **آ نیمی** نستی سرف انسان را نم میدانست به ناصل و نستی و منگفت « مور و ملجهای آن نسر، پست اندر پست، آدی

(۱) نستی ۱۷۴e ۱۷۵b (۲) نکا نسد صفحه ۱

داسم، اردیدن اینکه همه‌حیرت را انحراف می‌رود، گنج‌سدم ناانهمه،
 نارهم کوسس داسم که فرائی برای آنکه اصلاح‌ریم ساس «سپر»
 ممکن است بدست آورم و هم‌سه من طرز آن مناسب بودم تا انکار نردارم
 سرانجام تا بحار سدم که همه «سپر» های کنونی ندادار منسوند
 بر افواش آنها، بدون بسامدهای سگفت‌انگیز و بدون درحالت حدای
 بحث، اصلاح‌سندی نسبت بدستان، من حان نسوی فلسفه حقیقی کسند
 سدم که امکان مقاومت برانم باقی نماند و بر آن سدم که ساس فلسفه
 سردارم و اعلام کم که فقط روسائی فلسفه است که منبواندما را نسوی
 ساس عادلانه راهنمائی کند، یعنی دردهای نوع انسان، فقط و فی از
 میان می‌روند که فیلسوف حقیقی و اصل، حکومت کند و تا آنکه
 بنیای خدا، فرمان‌روایان سپرها، با صداف و فلسفیدن رو کنند» (۱)

در کتاب بولینا سرهمین نظر را آورده و گفته « بدنیای «سپر»
 و نگمان من، دردهای نوع انسان، فقط و فی از میان خواهد رفت که
 فلسفه دگان ناساه «سپر» ها شوند و تا آنکه کسانی که اکنون آنها را
 ساه و با فرمان‌روا می‌نامند، فلسفه دگانی اصل گردند و بنوانائی فلسفه و
 ساس، در یک شخص همراه شوند» (۲)

بعضی از مورخان فلسفه، هم‌درگسسه هم در زمان حاضر، این
 گفته افلاطون را بر سجد گرفته و گمان کرده‌اند که مراد افلاطون
 این بوده که او را ناساهی آن برگریند این گمراهی از احساس که
 وارد فلسفه را بمعنای ا روری فهمیده‌اند و نه بمعنای یونانی آن و حال

(۱) نامه هفتم ۲۲۴b تا ۲۲۶b (۲) بولینا d ۴۲۳

سود ولی سر بک حساب نگردد نادیدن او گونه حمرها و نسامندهای دیگر از این نوع، از ندمحهای آندوره سرار ورو گردان سدم کمی بعد ز ریم «سی دیکناور»، (۱) بر ابداعه سد دوباره میل سر کب در کارهای سیاسی درمن ایجاد سد ولی به سبب دفعه نس اما هور دوره هرح و مرح بود و نسامندهای حمل ناندیر روی داد و همه افعال صورت ایفامجویی و کینه‌بوری شخصی، بخود گرفت آنهائیکه دوباره باز گسید، با آنکه ملام بر عمل میگردید ولی نمدانم حه سد که دجر بک مردمان نا بعد، همین سعراط دوست ما را نداد گاه کسانند واورا نایهام نمدنی، محاکمه گردید و مردنرا که در زمان «سی دیکناور» با و فدی یکی اردوسان آنها (۲) موافقت نکرده بود، کسبند نادیدن این نسامند و ناساخن مردمی که سبب «سهر» در دست آنها بود، بنظر من دسوار میآمد که بنوان کارهای «سهر» را ناسکوئی اداره کرد و هر چه نسیر، نواهنس و اخلاق را بر رسی میگردم و هر چه سم بالابر میرفت، نهمان انداره، این دسواری را نسیر بسخص ممدادم از یکسو ممدندم که بدون داسن دوسان و همکاران راست کردار، اصلاح کار سهر ممکن نیست و از سوی دیگر نایس اینگونه همکاران را ارمان «سهریان» آسان ممدیدم زیرا «سهر» ماطبق اخلاق و آداب گدسنگان اداره نمسد ندمس آوردن همکاران ناره نر آسان و در نرا فوانس و اخلاق، با آن حد نساد کسبده سده بود که من، با آنکه برای کار کردن نجر مردم، نسبی حرارت

(۱) «سی دیکناور» نر اسر نسلم آبن به سار، ندمسور سارنبا روی کار آمدند ولی در سال ۳۳ نراسوبولوس **Trasubulos** نسوای دموکرا نبا حکومت آنها را را ناحب و آر نسوکرا نبا را که ناسار سارس کرد و دند ار کار نکنار کرد و ریم آبن دوبار ندموکراسی رگس (۲) مرادلون از مردم سالامنس است که ار محالفا «حکومت حیوادها» وارطر نداران دموکراسی آن بود

برای افلاطون و همه یونانیان روس پس، آسکار بوده که همه یونانیان از برکنندگی و رفاههای میان آنها است و بهمین مناسب است که چندین از نویسندگان یونانیان دربار کوروس بزرگ، کتاب نوشته اند بر او را بنام گرار کوروس و متحد کننده همه «سپر»های اقوام ایرانی می دانند و می خواسته اند که فرماندهان یونانی بر از اندیشه های کوروس بر روی کشند و همه «سپر»های یونانی را بنگاه کشند. سقراط و افلاطون می دانسته اند که اسکار، بدون تربیت یعنی *paideia* ممکن نیست و از آن رو کوشش داشته اند که اصل پرورش بنگاه های برای همه یونانیان، بنا کنند و این کوشش در گفته ها و نوشته های سقراط و افلاطون، نمایان است و از همه مستحاط که سه مردی که در کتاب توامس افلاطون نایکدنگر که گویم که د، از مردم سه مرتبه بزرگ نمند یونانی یعنی کرب و سزار و آن هستند.

اما بنساهد های روزگار، امید آنها را ناامند کرد و بجای سر کب درسیاست، از آن برار شدند و فلسفه ساه بردند و افلاطون پس از بزرگی در دوره «سی دیکناور» و دیدن هرح و مرح در زمان آنهاست که «دوباره باز گشتند» بسوی فلسفه حقیقی کسند و گفت که «فقط روسائی فلسفه است که می تواند ما را بسوی سیاست عادلانه راهنمایی کند»، نگفته او «فلسوف، همچگونه حمیری از خوبی ها و بدیها که در سپهر روی میدهد ندارد و کاری نماند دارد که فلاں مرد نامهمان در حقیقتی را از بدین باب برده، چنانکه در میل گفته شده، در بند دانستن این نسبت که شماره حلیکپائی که آب دریا آنها را بر می کند، حد است و حتی نایکه اسگوبه حرها را نمیداند پس آگاه نسبت و حری نماند دانستن نمیکند، بر را

آنکه آهنگه ارافلاطون گواه بر اینست که مراد او از فلسفه «دوسداری دابائی» است و فیلسوف اصل، یعنی کسیکه «راست و حقیقی م فلسفه» مرد دیالک میکی یعنی اسبابی است که چهار همراصلی یعنی دابائی، حرئت، حوسسداری، و عدالت را بدست آورد و بکار بندد؛ و این مراد افلاطون از آنکه ناساهاان فلسفنده سوید و یا فلسفندگان فرما بروای «سهر» سوید ایست که «سهر» نادابائی، حرئت، حوسسداری، و دادگری، اداره سوید

این نیکه که افلاطون در نامه خود بار اساره کرده که همه «سهر» های کنونی، بناداره مسوید، در کتاب بزرگ بوامس که آخرین کار افلاطون است، شرح داده سده است در این کتاب، چنانکه گفته سد (۱)، دریم حکومت نارسها و آسها شرح داده سده و حسن نتیجه گروه سده است «، گهم که فادریگرار ناسی سه حر را در نظر داسه ناسد یکی، آنکه «سهر»ی که برای آن قانون منگرارد نایسی آراد ناسد، دنگرایسکه مردم این «سهر» ناسی ناسدیگر یگانگی و دوسی داسه ناسد، سوم آنکه کسور، نادابائی اداره سوید در آئند این گفته، دو آئس کسور داری را که یکی ناسسرن فرماندهی و دیگری ناسسرتین آرادای، اداره مسد اسحات کردیم نایسکه بوامس ناسسرتین آنها بی دریم که کدام نك از آندو آئس، در سب بر است و دیدیم که ناسها نیکه آید و کسور، آئس خود را بناداره در سب، نکار می سسد، نارسها، فرماندهی و آسها، آرادای را، هر دو ارنعمت و موفعت بر خود دار بودید ولی وقتی رناده روی کردید و یکی ناسد بنادودریگری بخود سری مردم کسیده سد، هر دو آنها از موفعت بی بهره سدید» (۲)

(۱) نکا کسد کتاب اول صفحه ۳۴۹ (۲) و امس ۱ d ۷ یا ۱ c ۷ - نکا کسد کتاب اول صفحه ۳۴۹ - ۳۵

در فلسفه انکوروونیون و سروان آنها، همانا است نفس را آنکه سرخ
 اندو فلسفه و همچین فلسفه سکسیس یعنی سگ برداحنه سود ،
 نادآوری مسود که اندو فلسفه ، از بکنظر داله فلسفه دو دنسان
 سرنائیکی و سگواران است فلسفه انکور بر ساد اندسه های آرسیب
 و دنسان کوربه و فلسفه روافیان دنباله فلسفه سگواران است هگل
 منگوند فلسفه روافیان و فلسفه انکور «حانس فلسفه» سرناء کنها و
 سگواران سدید ، و اصلهای آنها را بندرو د و آن اصلها را بصورت
 اندسه های علمی بیان کردند اما آرا آنجا که موضوع این اندسه ها معنی
 و «حامد» است است که دانستگی ، بکظرفه کارمکنند و این وضعیت ،
 اصولا هر گونه بحث نظری را از میان مسرد ، در این بحث (Spekulation)
 بهر گونه نامت کردن موضوع بی علاقه است و آنرا از میان بر میندارد و
 موضوع را حون مفهوم مطلق و حون نک کل که فصل های آن موجب
 تحریر آن نمسود ، بررسی مکنند « (هگل ۱۸، ۴۲۹)

بدر سان بکناردیگر دنده مسود که چگونه سازندگان ناریح ،
 آرادانه و در خلاف مه صنا زمان ، ناریح رامسارند و اگر حین نمود
 و فقط مقصصان زمان در حگو یکی ناریح در حال منداسند ، لارم آمد که
 فلسفه افلاطون بر همانند ، فلسفه های آتسی سمن و آرسیب که هر دو
 همزمان او بودند ، مسود و نه آن سود که امروز بر رنده و مؤبر است
 اندک سرخ دگمانسم انکور وونیون و سروان آنها

آ- انکوروس

انکوروس (۱) در سال ۳۴۱ از بندر و مادری آتسی ، در حریره

فقطین او درسپهر افامب دارد ولی اندسئ او که همه این حشرها را بی ادرس
 و با حشر میداند، همه جا در روار اسب و حسانکه بسنداروس میگوید ،
 بر آنسب که زرفای زمس و گسردگی آنرا انداره نگسرد و دریلدی
 آسمانها، راه سارگان را بررسی کند و درباره طمعب حرئی و کلی
 هر حشر بصق کد، بی آنکه نسوی حشرهائی که در بردنکی او هسد
 سرل کند «(۱)

س ارهجوم اسکندرمعدوبی نیوان و بر افمادن آزادی واسمعالل
 سپرهای نیوانی و س از فرمانروائی معدونیان بی فرهنگ نیوان ،
 همحگونه آمدنی برای فرهنگیان نیوانی نافی نماید و بعرض اینکه از
 سانس « سپر » سر سرار مسدند ولی عسق بدانائی و ساسائی حنان
 سلطی برحان و روان آنها نداسب که نه بروی این ابرد بر آن سوند
 که « زرفای زمس و گسردگی آنرا انداره نگسرد و درباره طمعب
 حرئی و کلی هر حشر بصق کد »

هگل میگوید « بررگی افلاطون و ارسطو، (در ادرمان) نافی
 مسد و فقط فهم عادی اسب که ایک فلسفیدن مسردارد» (۲) فیلسوف
 نیوانی که ناحب و باراسک در را دیده اسب فقط درسدنک حمی و بحان
 وسعاد شخصی خود اسب و « بحسین اندسئ خود را درسب برن اندیسه
 مسدرد» و بارهم بگفته هگل « در حسحوی سانبه حصعب اسب » و
 کاری نه بصق درباره « طمعب کلی و حرئی هر حشر » ندارد -
 بجهت اینگونه فلسفیدن همانسب که هگل دگما نسب نامنده و

بوده است، ولی امروره فقط قطعانی از آنها باو مانده که اوربر (۱) گرد آورده و در کتاب انکورتا (۲) در ۱۸۸۷ بحال رساید است علاوه بر این قطعان، شرح زندگی انکورتا، که بروس بعد تحقیق از کتاب دهم دیورن لائرنی گرفته شده، بر در این کتاب انکورتا آورده شده است بعضی از بوسه های انکورتا و اپیکورتا در حرابه های سپهر هرکولانوم (۳)، بزرگ سپهر نابل، کشف شده که از میان آنها بوسه ای به وان «در باره طمع» اهمیت بسیاری دارد و قطعانی از آن به سر شده است مهم ترین اثر انکورتا دو نامه است که در همان کتاب دهم دیورن لائرنی ضبط شده و در انکورتا بر آورده شد است یکی از این دو نامه بدوسی است به نام هرودوت (۴) که شامل خلاصه نظریه انکورتا است «در باره طمع» نامه دیگر که شامل خلاصه اخلاق انکورتا است بدوسی به نام مینیکوس (۵)، بوسه شده است

انکورتا میگوید «فلسفه کار بست (۶) که از راه گفتن و گفتگو (انسان را) بکسب میسازد (۷)» گفته او، فلسفه دارای سه بخش است یکی کاتونیکون (۸) یعنی قانون، و این همان است که امروره منطق نامیده میشود و انکورتا، حیدان بوحی بن بداسه، و دو بخش دیگر، یکی فلسفه طمع (۹) و دیگری اخلاق (۱۰) است که انکورتا آنها را بدو بخشهای اصلی فلسفه سمزده است

اینک خلاصه نظریه انکورتا در باره هر یک از این سه بخش

(۱) H Usener (۲) Epicurca (۳) Herculanum (۴) Herodotos

همان مورخ معروف یونانی است (۵) Menoikeus (۶) energeia (۷)

قطعه ۲۱۹ Usener (۸) Io Kanonikon (۹) To Phusikon (۱۰)

To Pthikon

ساموس (۱) راننده سد در چهارده سالگی به فلسفه رو کرد و بر د
 نامعملوس (۲) که از افلاطونان بود ساگردی رف و لی حیدان عمده ای
 باو بداندان کرد پس از چندی برد بوسه‌ها نس (۳) که از پروان دموکریت
 بود و صا با علمان سگمیک‌ها (۴) بر آسائی داس ساگردی رف
 و بوضه او بوسه‌های دموکریت را که نس از این برآنها دست باوه
 بود، نادف بسر برسی کرد ولی از آنها بر راضی سد و دموکریتوس
 را Lêrokritos یعنی «باوه گری» نام د در هجده سالگی ناس آمد و
 بگفته بعضی از مورخان فلسفه ساگردی کسموکرات که در آبرهان
 رئیس آکادمی اول بود رف، اما خود اینکور این موضوع را انکار کرده
 اسب درسی و دو سالگی به علم فلسفه بردا ح و بحسب در موبلیه (۵)
 و نس از حدسال در آس، در باع شخصی خود، دس ای برنا کرد و با نایان
 رند گایی، یعنی بر دیک سی سال، در آجا درس میداد در سال ۲۷ تا ۲۷۱
 در آس مرد

از اینکور و صا مه ای با فمانده که دیورن لائرنی در بحس ۱۶
 ۲۲ کتاب دهم «رند گایی فیلسوفان بر رگ» آورده اسب در اس
 و صنامه، اینکور بوسه اسب که حابه و باع او در احبار حاسنان او
 حواهد بود و علمان دفقی در ناره رارائی حود و هم بحس در ناره
 حس هائی که با سبی همه ساله در روربولد او گرفته سود، به پروان حود
 داده اسب

بگفته دیورن لائرنی، بوسه‌های اینکور در حدود سب صد طومار

(۱) Samos (۲) Pamphilos (۳) Nausiphanes (۴) Skeptikoi

را معمولاً «سکان» رحه می‌کنند پس از این سنا ساد حواهد سد

(۵) Mutilênê

نس، همان فضاوت است، و فی حقیقی است که احساس، گواہ آن ناسد و با اینکه، اگر سر راست با احساس بستگی ندارد، دست کم، حس دیگری خلاف آنرا گواهی ندهد. ماسکل یک طرح که ما از بردنک احساس میکنیم، گواهی درستی فضاوت ما است تا آنکه آن حس، طرح است و همجنس و از سوی دیگر، همجنس از صور آن ما خلاف آنرا گواهی نمیدهد که ما، همه در هر جا که اند و وسط، ناسد، نداد و بر بردنک ما، نه - حقیقی یعنی غلط است

بعدهٔ اینکور، در حائیکه هوس، از روی نمودهاییکه (۱) با احساس داده شده اند، آنچه در ای احساس آسکار نسبت و یا آنچه احساس روسی از آن ندادیم، بی نبرد، خود هوس، حرد (۲) و کار آن، حرد و زری (۳)، نامیده میشود؛ و نه حرد و زری است که اندیشهها (۴)، ایجاد میشود

«رپر دریاف» بمعای اینکوری آن، منحنی اندیشهٔ منطقی نسبت که طی روس، حاصل شده ناسد بلکه تصور کلی است که در یاد مانده و یاد آور احساسهای نسا زولی همانند، نک و همان حس است؛ و بهمین مناسبت بر حمة *hupolēpsis* به فضاوت، و یامفهوم، حنایکه بعضی از اروپائیان نوشته اند، دقیق نسبت بر *hupolēpsis* ناسیدن واره ای که معنی کنندهٔ نک حس است، در ما ایجاد میشود و ای ما نش از نسدن این واره، آن حس را از راه احساس ساحبه بوده ایم؛ مالا و فی وارهٔ انسان را

(۱) *phainomena* از ریشه *phainō* یعنی نمودار ساحس آسکار ساحس در نسدن خود را نسان دادن است و فوم در سب معای نمود است و ار نسد که برای فوم اصطلاح کرد اند دقیق نسبت (۲) *logos* (۳) *logismos* (۴) *pronoia*

۱ - کاتوبسکون یا منطق و روانسناسی

انسکور، احساس (۱) «نفس دریایی» (۲)، و نأبر (۳) با حس را
سایه‌های حقیقت مینماید

احساس دو قسم است و هر دو قسم آن از راه نمود تصویر (۴) حسرها
درما، هستی‌میسازد این تصویرها دو قسمند یکی آنها که از حر بان
نوسه حسرها و نمود آنها در اندام حس که دیده است و نأبر آنها، تصور
احساس سبب و میرا کم درما اتحاد مسود دوم آنها که بطور برآکنده و
برنده از راه همه سوراچه‌های نوسه ما بدرون عصومر گیری یعنی قلب
نمود میکند و تصور آن خیالی (۵) در اندیشه ما اتحاد میکند و نتیجه
نأبر این دو قسم تصور، احساس ما است و هر دو قسم احساس، حقیقی
است یعنی واقعیت سوبر کینو (۶) و روانی دارند و روان را تحریک
میکند اما از اجالارم نمیند که آنها بمعنای ابر کینو (۷) بر
حقیقی ناسند، یعنی با خود حسرهائی که این دو قسم احساس از تصور
آنها درما بوجود آمده، مطابقت داسه ناسند بلکه احساس ما فقط نا
تصورها مطابقت دارد و به نا خود حسرها، و از این رو بعد از انسکور، حسی
اوهام دیوانگان و حسرهائی که در حواب می‌نسیم بر، حقیقی هستند
بر اینها بر روان را تحریک میکند و حال آنکه به ناسنده نمیتواند
حسرها تحریک در آورد

حقیقت و نف- حقیقت، بمعنای ابر کینو فقط در «ربر دریافت

(۸) و سذار (۹) هستند و اینها، کار هوس اند «رپر دریافت»، که کم یا

(۱) aisthesis (۲) prolêpsis (۳) pathê (۴) eidôla (۵)
objective (۶) subjective (۷) phantastikan - این دو صفت رادهی
«وعسی» اصطلاح کرد اند که دفعی نسبت و از این رو ترجمه نکردن آنها هراسی
هراس (۸) hupolêpsis (۹) doxa

هم ریاضی، یعنی در هر یک کتب نك كو حكر بن بحس ارانمها هست كه
ه ورماده آمخه اس

انگور سر، ماند لو کینوس ودمو کردوس، علاوه بر آنها،
برای حلا برهسی منبدر و عقیده دارد که اگر آنچه حالی، یا مکان،
یا حاکمیت، نمیشود، حیرت‌ناپذیر است و حرکت کند جسم،
«حیرت‌ناپذیر است که در سه بعد، گسترده است و دارای مقاومت است» و حالی
«گوهری (۱) بر ماس (۲) نابد بر است»

دمو کردوس و لو کینوس، حرکت‌ناپذیر است از «حس بن گردباد»
مندانستند ولی انگور، بخلاف آنها، عقیده است که آنها علی‌سنگی
از بالا نمانند و هر کدام از آنها نانداز ای که خاص هر قسم است
است، از حیط عمودی، هر حرف م سود، یعنی هر آنم دارای توانائی یعنی
سمت حرکت خود است و کم یا بس، حیا حرکت میکند که گوئی
اراده دارد، و اگر این توانائی عین سمت حرکت در آنها نمیشود،
بر خورد آنها نمیکند یگر ممکن نیستند و همین «آزادی» در عین راویه
انحراف از حیط قائم است که در فلسفه انگور زمینه بوضوح آزادی اراده
انسان است و انگور، بهمین آراء ما، اراده انسان را واسطه «بر بحر نسکسی»
سر بوسند نمایند

حرکت آنها عقیده انگور از اینجا نیست که اندیشه بمقصود
معین، راه مای آنهاست و انگور نان برای بوضوح علی‌سنگی حرکتهائی
که طبعاً ساخته است، نظریه آمدن کلس را میبند بر بند و میگویند که از

(۱) *phusis anaphês* (۲) بر ماس از مصدر رسانیدن در فرهنگهای
فارسی بمعنای تماس و لمس و سودن و دست‌کشدن آمد است و بر حمله *haph*
به بر ماس در اینجا دقیقاً از ریشه آن به تماس و بالمش است

میسویم، تصویر کلی انسان در روان ما ندید می‌آید
 سومین سبب ضعف، نوعی حس نا تأثیر که شامل حوسی و درد
 است، زمینه بر گردن و یا خودداری کردن و همچنین نظم کننده
 رفتار است

انسکور، بر خلاف افلاطون و ارسطو، عمده دارد که زبان، دستکاهی
 قراردادی نیست بلکه بطور طبیعی ساخته شده است و بحسب واره‌ها،
 صداهائی طبیعی بوده‌اند که مانند سرفه و عطسه و عریدن و آه کشیدن و
 آنگونه حرکات، بطور طبیعی پیدا شده‌اند

۴- فلسفه طبیعت با فوسیکور

فیریک انسکور بر ساد این دواصل گزارده شده که «هیچ حس
 از نه-باشنده (۱)، هسی نیستند» و «هیچ حس (از میان می‌رود) و
 نه-باشنده نیستند» بگفته انسکور، حرها با ساده هستند و با آمخته‌ای
 از حرهای ساده حرهای آمخته را می‌مان به بحس‌های ساد آنها
 بحر نه کرد ولی حرهای ساده، بحس ناندن (۲) و تحول پایدیر اند (۳)
 این حرهای بی بحس، همانهائی هستند که لو کمپوس و دمو کریپوس،
 ام (۲)، نوعی بحس ناندیر، نامیده بودند آنها بسیار کوچک و دیده
 سندی هستند ولی همه آنها نیک انداره هستند آنها بسیار اند و همه
 آنها در سه حاصبت، میسرک اند یکی اندازه، دوم شکل، و سوم سنگینی،
 و بحر آنها حاصبت دیگری ندارند بحس ناندیری آنها، فیریک
 یعنی طبیعی است و نه ریاضی ولی بر کتب سدن آنها، هم فیریک است و

هست ولی نمیشو انگفت کدام نظریه درست است و بنامند درینند ، بداد کردن
 جهان سیاسی بگانه بود

حدانان سر ، بعمده انکور ، ازانها ساحه سده اند و انمهای
 سارنده آنها ، بس طرف اند حدانان در فضای میان جهانها ساکن اند و
 مسخضات آنها ما دانداسانها است حدانان دریند انسانها و جهانها بنسند
 و همچگونه کاری بندارند و انیکجی خود بهره م رند مرد دانا ، بناد
 ارحدانان درسد و سانس حدانان ناء از بربری گوهر آهاس و ان
 بربری است که ما را بسگمی در مواررد و حدانان ، کمال بربری و
 والا گبری هسند بنداسن اسکه نافرمانی م وان لطف حدانان را
 بنسب آورد و ارفهر آنها دورماند ، بنداری بازواسر بررا بنداری حقیقی ،
 ارس دادن بندسه درسد دربارۀ حدانان است انکور ، نص و هسند
 و سربوس را سر بنسند برف

بعمده انکور ، هر چه بنادرد ، جسمانی است و حلاله همچگونه
 نائری بنادرد و ارایرو ، روان سر ازمهایی بس طرف ساحه سده وان
 انمها در همه سن ، بر ا کده اند انمهای روان گرد و صاف اند و انمهای
 آس بقاوب دارند روان ، « آمیخته است ار چهار حس » که یکی آس
 ماند ، دومی هوا ماند ، سومی ناد ماند (۱) و چهارمی بی سانس و
 به - نامندی (۲) است اولی غلب گرمای سن ، دومی غلب سکون و آرامس ،
 سومی غلب حنس ، و چهارمی سارنده احساس است در روان ، یکی بحس
 با حرد ، و دیگری بحس بی حرد است بحس با حرد روان در غلب منمر کر
 است و دارای بوانائی احساس ، اندیسه (۳) ، و حرد ، یعنی بوانائی بندارو

میان همهٔ حررها که در آغاز بطور تصادف ساحهٔ سدند، بعضی نوانائی
 رنگانی داسند و باقی ماندند و بعضی دیگر که این نوانائی را نداسند
 بحرهای دیگر بدل سدند

بعقدۀ اسکور، سداس جهان، حان نسب که افلاطون گفته
 است و جهان، ساحهٔ «سن اندسی (۱)» حدانست و حر کس از گان
 و بر آمدن و فرورفتن آنها، و گرون ماه و حورسد، کار حدایعی داب
 حاوید و نسکحت نسب؛ و این عقیده که خدا، جهان را برای انسان
 ساخته و برداخته است، بدرومی نسب، ربرا کار کردن و در اندسه
 کاری بودن و پهر و لطف داسن، با نسکحتی و بی ساری خدا، حور
 نمآند

بعقدۀ اسکور، جهانهای نسمار بافت منسود وهر «جهان (۳)» ،
 بحسی از آسمان (۳) است که دارای برامون است و سارگان ورمس
 وهر چه را که نمانان است، دربردارد جهان از بی انمها (۴) برنده سده
 و دارای حد است؛ و نه در گردس است و نه در ایست و نه گردس و نه سه
 گوسه و هیچگونه شکل ندارد (۵) «همهٔ جهانهای نسمار از بر حورد
 انمها نسکدیگر ساخته شده اند و با خدا سدن انمها اریکدیگر، نسمس
 مسکد هسکت از جهانها، ساحهٔ حدایان نسب و حدایان، در فصای
 میان جهانها هسند و کاری نکاز جهان ندارند

اسکور برای هر یک از جهانها، دورانی منسود ولی آنها را «دئون
 معصود (۶)» منسود و منگوند در بارهٔ حجوبگی جهانها نظریه های نسمار

(۱) pronōia نگاه کنند کتاب اول صفحه ۲۹۸ (۲) Kosmos (۳)
 ouranos در وسه های افلاطون و ارسطو و همجنس در اینجا همه ای کل و همه است
 بحر رمس (۴) apeiron (۵) دئون لاری ۱ / ۸۸ (۶) athêla

«آرامس روان» هست، با زمانیکه هست، درد و ریح و اندوه نسبت قسم دوم حوسی، حوس بی آرام است که همانا حسودی ملها است که همراه با آرادسدن اردرد و ریح است ولی با آرامس نمیرسد

بعنده انکوربان، همه حوسها حسی اند و حوسهای روان سر همراه با حوسیهای حسی هستند و اگر حوسی حسی را که از گذاریم، هیچ حس نمک و ناندیسه نمآند، با اهمیت نمیشود گفت که برای انکور، حوسی روان، معاند دارد بر انکور، درد بیماری خود را با نادآوری گه گوهائی که در زمان سدرسی، با ساگردان خود داسه، سکن میداده است

انکورمگونید ملهای (۱) مانا طبعی هستند و با پیوده (۲)، ملهای طبعی با لارم اند و با لارم نسبت ملهای طبعی و لارم، با برای سکنجی، با برای دور کردن آسفنگهای بن، و با برای خود رند گانی، لارم اند نسبت درسا بن ملها از یکدیگر، ما را راه مائی میکنند که چگونه خود دارها و کوسسهای خود را بمران سدرسی و آرامس روان، سکنجیم، بر ایندو، معصود و اصل رند گانی سکنجیم هستند بازمانحوسی، فقط درحائی است که در حوسی، درد و ریح باز آورد، یعنی با آنکه حوسی، اصل و معصود و وسیله سکنجی است ولی با آن، همانا درسا بن درسا است و حسود ساحر ملهای لارم و طبعی، وسیله و شرط این درسا بن است درسا است که هر حوسی، نمک، و هر درد، بد است، اما باین علت، باید درال هر حوسی که نس میآند روف و اهر درد، رو گرداند بر این همه حوسها ادرس ایبرا

در باب است بحسبی حردروان درهمه ن بر اکنده است و کار آن راه
انداحسب رسب است گاه هر گ انمهای روان ارنکد بگر حد او بر اکنده
منسوبد و مرگ، همانا « بداسن احساس (۱) » است و از او برو « مرگ،
بس ی ناما ندارد»

۳- انکون نا فلسفه احلاق

د باداحلاق در فلسفه انکون بر بن اصل گزاردده سده که «اصل و
مقصود رند گانی بکنجی، همانا حوسی است (۲)» انکون منگوید
« مرادمن از حوسی، نمودن درد، درس و نمودن ریح، در روان است (۳)»
حوسی، بحسب و بر بن نمک است وهمه کوسسها و خود دارهای
اسان، برای رسدن به ددرسی و آرامس روان است راه رسدن
به بکنجی، همانا فلسفیدن است و از او راه است که اسان منبواند بدون
درس از حدانان و برس از مرگ، بحوسی دست یابد انکون منگوید،
دارمردم درباره حدانان، بنداری نادرست است، زیرا حدانان که از
گوهری و الاهسند و از بر بن بکنجی بر حور دارند، کاری نکار ما
اسانها ندارند، بس نباید از آنها برسند درباره مرگ بس نابد دانست
که جائیکه هر گ هست، ما نسیم و جائیکه ما نسیم، مرگ نیست، بس
« مرگ، بس ی ناما ندارد »

بعنده انکون، حوسی دو قسم است یکی حوسی که در «آرامس
روان (۴)» است و این حوسی، همانا بداسن درد است و اوح این حوسی،
دور کردن هر گونه درد و ریح است از روان جائیکه این حوسی، یعنی

(1) *sterêsis aisthêseôs* (۲) دوران لاری ۱ / ۱۲۸ (۳) همین کتاب
دوران لاری ۱ / ۱۳۱ (۴) *ataraxia*

اجتماعی نمه وانند «آرامش روان» داسه ناسند، حرء وسائل نكجی
 اس، وحبی دوسنی نسر، ناآنكه نكی از رابطه‌های نا ارس فرد نا افراد
 دنگراجماع اس، ولی شرط لازم نكجی نسس و دوسی، برای نامن
 اجتماع و كمك نكدیگراسب ووسنله نسس برای نامن حوسی هر فرد

بعلمنا انكورنا او احر فون اول نسا از ملاد نسر رواج داسه و
 ثوگرسنوس (۱)، ساعر رومی، درسعر معروف خود « در ناره طنعب
 حبرها (۲) » فلسفه انكورا راه نجاب انسان، سمرده اس



ندارد که برای دامن آنها کوسس کنم. نابد دند که آنا این حوسی،
 درد بر رگری سازمآورد، و این درد، حوسی بر رگری بدسال دارد،
 نابه؟ نس رو ازما نابد همراه نا «اندازه گبری (۱)» حوسی و درد و هر آنچه
 بدسال آنها مآند، دظنم سود واگرد رانامه حوسی و درد، و نابدرد و
 حوسی، که نابدنگر همراه اند، حوسی افر و نر ناسد، آنگاه همیوان
 حوسی آمچه درد و ریح رانس بدربوب

انسکورمگوبد، «اندازه گبری» حوسی با درد نسبه ناین است که
 انسان، داناباسد «دانائی (۲)»، اصل نسکنجی، و نر بر نر نساگ است دانائی،
 حسی ارفلسفه نر از حمد نر است همه هبرها از دانائی سر جسمه منگرد
 ربر دانائی، نما مامورد که مانم یوانیم رند گابی همراه نا حوسی را،
 اگر ناسراف (۳) و عدالت (۴)، همراه ناسد، نبدیریم، و همجنس
 نمه وادم رند گابی ناسراف و عدالت را، اگر همراه نا حوسی ناسد،
 نبدیریم، ربر همه هرها (۵)، در «رند گابی حوس آید (۶)»، نسکی
 م سوبد و این رند گابی، از هرها حداسدی نسب (۷)»

حانکه از این گه بهای انسکور بر مآند، اخلاق انسکور بر نساد
 خود فرمائی و نسکنجی فردی گرا رده سده وار ایرو، سارمان «سهر» و
 همکاری فردنا حامعه، در این سسسیم، نررسی نسده است و نعه ده انسکور،
 کار ساسی و نعه برای کسانیکه، اسبر حاه طلبی هس بد و بدون داسن مقام

(۱) *symmetrōsis* (۲) انسکور در اسطوا واز *phronēsis* را نکار نرد که
 در فلسفه سراط و افلاطون و ارسطو معنایهای دیگری نر دارد وای معنای انسکوری آن
 هما دانابی است. نگانا کند نوصحات نگر در صفحه ۲-۲ ۲ (۳) *kalōs*
 (۴) *aretai dikaiōs* (۵) گانا کند کتاب اول صفحه ۱۸۱ نا ۱۸۳ (۶)
 (۷) *Zēn hēdeōs* (۷) د ورن لائری ۱/۱۳۲

کوسس با طبع اسانی، «درباره نایاب»، «درباره وطیعه»، «درباره اخلاق»، «درباره تربیت یونانی»، «درباره کلی‌ها»
 اما همدیگر از این نوسه‌ها در دست نیست و فقط قطعه‌هایی از آنها باقیمانده که آریتم صمن و طعاب باقیماند ارساگردان و سروان او در کتاب خود (۱) آورده است

حدا کردن فلسفه یونان از فلسفه ساگردان و سروان او کار آسانی نیست زیرا که ه‌های آنان، آمیخته بهم، در نوسه‌های دیگران باقیمانده است و بی‌تردید نایاب که کدام گفته از کدام است و بحسب روایی که آنها نوسه با گه‌ه، که بوده است، ممکن نیست اما از آنجا که اندیشه همه روافیان زنده مسر کی داسه و اصول اندیشه آنان بزرگ بهم و نایاب همانند نیک‌نگار است، است که گراس فلسفه آنان از روی طعاب باقیمانده از آنها کار نادرسی نیست

روافیان را سه دسته تقسیم کرده‌اند روافیان قدیم (از یونان روافی با اوایل قرن سوم)، روافیان میانه (از اوایل قرن دوم تا سکا)، روافیان جدید (از سکا تا سروان مارک اورل، فیصر روم)

نگفته روافیان قدیم «فلسفه، همانا کوسس نسوی دانائی است و دانائی، همانا داس حیرها و کارهای حدائی و اسانی است» (۲)
 روافیان، با سروی از کسمو کراب، فلسفه را دارای سه بخش میدانستند

(۱) «طعاب باقیماند از روافیان قدیم» از Armin در سه جلد جلد ۳ ۱۹ تا ۱۹ ۵ آن‌ها را معمولاً بعلامت St vet fr سان میدهد و سمار قطعه را بعد از این علامت می‌آورند (۲) St vet fr II ۳۶ = قطعه ۳۶ جلد دوم کتاب طعاب باقیماند از روافیان قدیم

ب - زنون و دیستان رواقیان

از رندگانی زنون، خبری نماندیم. ساند در حدود ۳۳۶ در کیمون از سپرهای حریر، فرس راننده سده ناسد گفنه سده که در آغار کار بازارگان بوده و ضمن سفری که همراه ندر خود و نا بها همکرده، کسی او سکسبه سده و نآن آمده است. نس از خواندن کتاب افلاطون درباره «دفاع سمراط» و کتاب «نادگار سمراط» بوسه کسوفون، فرینه سروی اخلاقی سمراط سده و نا وحن فلسفه رو کرده است. بوسه اند که نسبت سال تمام دانس آموری کرده و بحسب برد کرانس که از سگواران بود، نساگردی رفه است. نس از حدی، علمبات او را کافی نند و برد ستملیون مگاری رف و لی او را نر برک کرد و وارد آکادمی اول سد و برد کس و کراب فلسفه آموحت و نس از مرگ او، بحصلا خود را برد بولمبون حاسنس کس و کراب دبال کرد.

زون در سال ۳ نس از میلاد ناامورس فلسفه رو کرد. دیسانی نسادگرارد که نمناسبت محل آن در Stoa Poikilê نام دیسان رواقیان معروف سده و نا اواحر فرن اول نس از میلاد مسیح دابر بوده است. گفنه سد که در نایان عمر حادثه ای برای او نس آمده و ساند ناقص سده و کم کم برنده بودن نعلافه سده و ساند در سال ۲۶۴ خود کسی کرده است.

دیورن لائرنی، فهرسی از بوسه های زنون را در دور هعتم کتاب خود آورده است. «درباره رندگانی مطابق نا طسعب» «درباره

بکحسر، بصوری روس و آسکار در ما ندند آورد و فهم بر آبرای تصدیق کند، آنگاه «بصوری فهمندی» از آنحسر داریم و من و انم بگوئیم که آنحسر حقیقت دارد

بعقدۀ روافیان، همه صوراب ما، «بصوراب فهمندی» بسند و فقط آنگاه که فهم، بصور بکحسر را تصدیق کند، آنگاه بصور ما از آنحسر *فانما سنا کانالمسکله* یعنی «بصور فهمندی» است اما فهم همه صوراب را تصدیق نمیکند و بسبب فهم به بصور، بسکی ارسه بصور بر است *sunkatathesis* یعنی تصدیق، *ananeusis* یعنی انکار، *epochê* یعنی خودداری از فضاوب در دو حالت اول، یعنی حالت تصدیق و انکار که کم با بس هماست که ارسطو «آری گوئی» و «به گوئی» نامیده است، روان انسان آکسو یعنی فعال است و درحالت سوم فقط پذیرنده و متأثر است

با آنکه نظر می‌آید که روان، بطور لازم، همه «بصوراب فهمندی» را تصدیق میکند، ولی بمسوانگف که مساں اندسه بصوراب و تصدیق روان، رابطه‌ای طبعی و فابویی، در فرار است برآ چه بسا که ما بصوری روس و آسکار از بکحسر داریم ولی سرابط دیگر رندگانی «مابع» (۱) این است که حقیقت آن بصور را تصدیق کم همانکه مالا اگر بصوری روس و آسکار ارسحص مرده‌ای درعالم حواب باحمال ما دست دهد بازهم این عقده که مردگان، رنده بمسوند «مابع» است که وجود واقعی آنسحص مرده را تصدیق کنیم
 ربون در ناره داب بصور گفنه، بصور، همانا نفسی (۲) از

منطوق، فسریرك یا فلسفهٔ طمعیب، واحلاق ادرك حلاصهٔ نظریات
آنها در هریرك از این سه بحس

۱ - منطوق

اصطلاح *logikê* برای رواقیان، بمعنای بحب دربارهٔ *logoi* یعنی اندیشه‌ها و گفته‌ها است و رواقیان، آنها شامل دو منحب *دبالك نيك* و *روربك* مبداسنه‌اند بعضی از آنها، منحب *عرباب* و بحب دربارهٔ سانه‌های *حقیق*، یعنی آنچه را که امروزه *نظریهٔ ساسائی* مدامد، بر *حرفهٔ منطوق* مستمرده‌اند برای رواقیان، *دبالك نيك*، هم بمعنای بحب دربارهٔ زبان و دستور زبان بوده‌است و هم بمعنای بحب دربارهٔ آنچه *بوسلهٔ* واژه‌ها بیان مسود، یعنی *بصورات* و اندیشه‌ها *بناد نظریهٔ ساسائی* آنها، *حسحوی* ناسح این بررسی بوده که *سائهٔ (۱) حقیق* حسب؟

رواقیان عمده داسد که *phantasia kataleptikê* یعنی «*بصورفهمندی*»، بها *سائهٔ حقیق* است یعنی فقط *خبرهائی* حقیق دارند که ما را آنها «*بصورفهمندی*» داسه ناسم دربارهٔ این اصطلاح، *سی* بحب سده‌است ولی *حانکه* *برسبر* بوسه، مراد از آن، همانا *بصورفهمندی* است که بطور *علمی* *درك* سده ناسد و روان آنها *بوصح* داد، ندین معنی که *حس*های *خارجی* هر کدام *بویهٔ* خود *بسی* در روان ما *مسگذارند* و ما در *رندگانی* *روزانهٔ* خود *سی* *بصورات* *انقافی* داریم، ولی این *بفس*ها و این *بصورات*، همسره *روس* و *آسکار* *نسد* و *آنگاه* که *نأسر* از

(۱) *kritêrion* یعنی *وسلهٔ فضاوب* یعنی *وسلهٔ برنیکجر* از *خردنگر* سا ه
بر همین معنا است

بعینهٔ روافیان، حصص مفومها، حواہ آنها که بخود ساحه
 مسوید یعنی «ربر در نام» حرها هسند و حوا آنها که نه حر دوری
 ساحه مسوید، فقط در اندسه اسب و مفومها ناهنجک از موضوعات
 خارجی مطابق ندارند ربر فقط حرهای نک وجود واقعی دارند و
 مفومهای یعنی کلیها، فقط در اندسهٔ ماهسند وار همنحاس که ربر
 و سروان او آمده‌های افلاطونی و کاتگوریهای ارسطورا نمیدرسند

روافیان بجای همهٔ کاتگوریهای ارسطو، چهار مفوم میدرسند
 و آنها را «ربرین حس (۱)» می‌نامند ۱- ربر کس ناموضوع (۲)
 ۲- حویی یا کیفیت ۳- حدی یا کمیت ۴- نسبت نکهٔ روافیان
 هر نک از این «کاتگوریها» در کاتگوری یعنی سبب، و از ربر کیفیت،
 یعنی موضوع کیفی، یعنی حاصل دانی، کمیت، یعنی موضوع کیفی -
 کمی، یعنی حکونگی، نسبت، یعنی موضوع کیفی - کمی - سی،
 یعنی این حکونگی

با آنکه بنام منطق روافیان همان **آنالوژیکای** ارسطو اسب ولی
 روافیان منحن فناس و برهان رام حصص بناسهای سرطی کرده‌اند و در
 استکار حیان حر می هسند که گوئی ارسطو، هر گر نبوده اسب و آنهمه
 دهب او در تحلیل مفومها و بنسبک فناسها و بر سردن اقسام آنها، کاری
 نموده نبوده اسب روافیان حتی اصطلاحات و مفومهای ارسطورا بر
 نکار برده‌اند و مطلق آنها با تصور که در قطعان ناممانده از آنها ندسب
 ما رسیده، منطق حرئی اسب و فقط افرا علم تجربی اسب و ساند برای
 ساده کردن فن منطق بعینه اسب

حیرت‌هاست در روان کلئانسیس، این نفس را با آنر تک مهر درموم
 معاینه کرده است کروسیمنوس، تصور را، دگرگیدن (۱) روان،
 عریف کرده و سینه آنرا با آنر تک مهر را بدانسیه است بمعینه
 کروسیمنوس، تصور، همانا با آنر روان است و احساس حیرت‌ها و هم‌چون
 حالات درونی، کم کم، روان را که در آغاز حالی بوده با صورهای
 بر منگند چنانکه گوئی حروفی در لوحه روان نوشته مسود

اما صورت مام‌محسراً از احساس حیرت‌های حاضر نیست و پس از
 دور شدن حیرت‌ها بر مینوان بصوری از آنها دانست، یعنی آنها را نه ناد (۲)
 آورد حدس باز یاد آمدن حیرت‌های هم‌وع، همانست که تجربه (۳)
 نامیده مسود و از تکرار تجربه حیرت‌های هم‌وع، «مفهوم (۴)» هاساحنه
 مسود مفهومها، گاهی بخود ساحه مسود و روانیان، اندسیه از
 مفهومها را، مانند انکور، «در دریافت (۵)» مدامد، گاهی بر،
 از راه اندیسنن منظم و مطابق با روس درباره تک‌موضوع، مفهومی از آن
 ساحنه مسود و اینها، مفهومهای علمی هستند

بمعینه روانیان بدانس logos یعنی حردو nous یعنی هوس در
 انسان، سینه نه بخول انسان است و این بخول از کودکی آغاز مسود و
 در چهارده سالگی با رخ میرسد و نه حرداست که انسان مد واند از احساس
 حیرت‌های بزرگ خود، یعنی حیرت‌های تک شروع کند و با حردوری،
 حیرت‌های دور و کلی‌ها بر بی‌ببرد و کل جهان بر، نه حرد و هوس،
 ساحه‌ی است

(۱) heteroïsis (۲) mnêmċ (۳) empenia (۴) ennoia
 (۵) prolēpsis

ولی در فلسفه اوهیولا، مادی و صورت، معنوی است و هیکمک از آنها جسمانی است و حال آنکه در فلسفه روافیان هر دو اصل مؤثر و ممان، جسمانی هستند و تفاوت آنها فقط از نظر بسطی تا که ری طراف «دران» آنها است

برای روافیان، که سه و بدیده، از یکدیگر جدا است و همسسه با هم اند، یعنی روافیان در مخالفت با نظریه افلاطون در باره جدا گانه بودن ایده‌ها، از ارسطو سر دور رفتند و گفتند که حردهای «حرئی»، درونی‌تر هستند و از آنها جدا است و هوس انسانی وحی هوس حدائی بر جسمانی است

ح آنکه دیورن لائرتی می‌نویسد بعمده روافیان «اصل بدیده یعنی ماده باهیولا، جوهری تا که (۱) است ولی اصل مؤثر که حردهای درونی هیولا است و همان حداس «VII/۱۳۴ - بگه روافیان، «آس ارلی» همانا آس سارنده (۲) و نا «ناد آس» (۳) است که در همه جهان نفوذ کرده و ماده، یعنی اصل مادی شکل داده و آنرا بحر که در آورده است آب و خاک و هوا و همه حرها، از آس ارلی ساخته شده‌اند و دوباره در آن حل می‌شوند، یعنی تا آن بر میگردند

روافیان سر، ماده را کلمت، عمده دارند که کل جهان در تحول دورانی است و آس ارلی، در آغاز «سال بزرگ» همه حر را از خود بیستی در می‌آورد و در پایان «سال بزرگ» همه حر را از خود حل می‌کند و آس ارلی، چون «بروی» سارنده و آفریننده، اصل و جوهر همه حرها است، یعنی هر چه هست از آن ساخته شده و هستی یافته است، ولی همین آس، چون

(۱) apouon (۲) pur technikon (۳) pneuma anthermon

که بمعنای «باد گرم درون» است و می‌توان میل اد آس بر حمله کرد

۴- فیرک ناپلسفه طبع

روافسان، هر حیر و افعی را جسمانی می‌سمردند و اراسرو، در فلسفه آنها همهٔ منجبهائی که در فلسفه‌های نرس از آنها حیر و مفا نرس سمرده سده بود، حیر حیداساسی نرسه فیرک آورده سد، گو آنکه روافسان نپلسفه طبع کمر بو حیداسنه اند انا حلاق و منطوق

روافسان در فلسفه طبع، نرو هر اکلب بوده اند و حور واصل حهان را آس ونا اربطر دنگر logos ممداسد در فلسفه هر اکلب، logos (۱)، «یک» است واین «نک» اربکس طر آس و اربطر دنگر حردنا سحن است، ولی روافسان ار logoi spermatikoi نعی حردهای «حردئی» سحن گه هاند و آنها را نحه (= sperma) همهٔ نروها سمرده اند و نید سنان آنچه را که در فلسفه هر اکلب، «نک» بود، «نسنار» ممداسنه اند و گفنه اند که این حردهای «حردئی» همهٔ حرها را نسی در آورده اند و ناها سکل ممدی داده اند، نعی آنچه را که افلاطون و ارسطو، انده ممدند واصل وعلب حرها مسمردند، مادی و جسمانی کرده اند نعهدهٔ روافسان، حردهای «حردئی» که اربی هسند، نرس جسمانی اند ولی نس طریف اند و در همهٔ ماده نعود کرده اند

روافسان نهای حهار اصل ارسطوئی نعی همولا و صور وعلب فاعلی وعلب عائی، فقط دو اصل ممد نرسند و یکی را که ده (۲) ناموئر و دیگری را نید نده (۳) یامان نمنامند در ساس که حود ارسطو نرس، اربطر دنگر، حهار اصل راند واصل نعی همولا و صور نرسگرداند

(۱) نکا کنند کتاب اول صفحه ۷۲ تا ۷۶ (۲) to poioun

(۳) to paschon

Heimarmenê است این عامل که کم یا بس یا مفهوم بعدبر و سرنوس و قسمت، همانند است، برای روافیان سروئی است که در کل جهان مؤثر است و فایون ارلی است و بنوسگی دفتو رهمنسگی واسنساء ناندبر علت وانگنجه است بعدبر، حبری که بقطه معادل خدا ناسد نسبت بلکه خود خداست، مه‌پا از این نظر که، حون عاملی حاوید، همه حبرها را در نك ارتباط لازم وبعبر ناندبر بهم نبود داده است **انمارمه** روافیان مانند حرد در فلسفه هرا کلیت است و همه کس و همه حبرها ناسنی حواه بحوا، با این لروم ارلی ناسرن وارآن رعیت کند **انمارمه**، از نظر دیگر همانست که نس اندسی نامنده مسود و نس اندسی، ناندبر بغاوت ندارد بلکه حسه حاص دان است در مفهوم **انمارمه**، نس روی رابطه است ناندبر علی آکند سده ولی در مفهوم نس اندسی، بوجه دانا و نسک حواه خدا در نظر آورده است خدا به روی نس اندسی، همه حبرها به نهر بن بحود نظم در آورده است و انسان مسواند ناس سروی منطقی و حردمند که در همه جهان مؤثر است، بطورنا مسروط اعنماد کد در خدا ندر همه است و نسک حوا است و دوسداز انسان است از آنجا که حرد در همه جهان مؤثر است است که روافیان بحسه طبعی جهان حوس بن اند و «هر حبرها بحای حوس، نسکو» منداند و آنچه را که ند نامنده مسود طاهرا ند مسمرند و مگود اگرد را از نظر دیگر و بطور دفتو برد گرن حما نك حواهد بود و در این موضوع سخانی نوسه اند که گاهی حنده آور سرهست روافیان برای بوصح نسبر بعدبر و نس نسی که هر دو، بعنده آنها، همان خداست از گننه ربون نعل مکند که «سگی که نرانهای نسه»

بروی سوزنده و نابود کننده ، حراب کبد همة حیرها اسب و آبهارا
در خود حل میکند

دیورن لائری میسوسد «نگفته روافیان، خدا، رنده و حاوید و
حردمند و هوسمند ، یعنی کامل اسب و در سکا حسی سر میبرد و بدی راناو
راه بسب و کار او اسب که جهان را و هر چه را که در آن اسب با
بس اندیسی اداره کند خدا بهیح روانسانی سکل بسب بلکه صابع (۱)
جهان اسب و در همه حیر اسب ، و از که نامهای بسار ناو داده اند از
اد حاب که توانائهای بسار دارد و هر يك از نامهای اوسانه یکی از
این توانائهاست جوهر خدا بعفده ر ون همانا کل جهان و آسمان
اسب و گرو سوسوس سردر کباب خود «در ناره خدا» بهمین عفده اسب»

VII ۱۴۷ تا ۱۴۸

نگفته روافیان، « فوسس (۲) هم بمعنای نگاهدارنده و « نام
دارنده (۳)» همة جهان اسب و هم بمعنای علت بهسی در آمدن حیرهای
ریمی اسب و بروئی (۴) اسب که بخود حر کب میکند و همة حیرها
رادگان آسند و اوسر حردهای «حرئی» که روافیان « حمه های حرد»
میامند ، در زمان معنی بهسی بافیند و در زمان معنی در آس ازل میجو
میسودند» دیورن لائری VII/۱۴۸ - بعفده رنوی روافی، زمان، همانا
فاصله (۵) میان دو حر کب مطلق اسب و گرو سوسوس ، زمان را فاصله
حر کب جهان میسازد و میگوید بی آعار و بی تابان اسب
بعفده روافیان ، حر کب جهان و بداس حیرها بشائر

(۱) dêmiourgos (۲) phusis کم ا بس همان طبع اسب
(۳) sunechousan (۴) hexis که بمعنای «داسه» و نا بلکه اسب در
مانل عدم (۵) diastêma

اسب و بعمده آنها روان انسان، بحسی و نابروسی اردان حداس و همسسه
 وانسه ناس داب اسب؛ و همح آنکه گرما از آس بر منجبرد روان بر
 باد گرمی اسب که از آس ازلی منآید و به بن انسان سکل می بحسد و
 آنرا بگاهداری منکد روان؛ نس از مردن بن بر نافی منماند ولی
 حاوند بسب بلکه فقط بانایان «سال بررگ» دوام دارد و گاه سوحنه
 سدن حهاں در آس ازلی محو منسود، نعی ناصل خود بر منگرود
 بعمده کله نمن همه روانها حس اند ولی کروسمنوس فقط روان مرد
 دانا رانا نایان «سال بررگ» نافی منماد

بعمده روانها، روان انسان، ناآنکه نك اسب و کل اسب ولی
 دارای هست بحس اسب نبح حس، توانائی سخن گه بن توانائی
 بولند، و بروی فرمان دهد (۱) حای بن بر و در قلب اسب و بصورات
 و نمایان و حرد از او رد

روانها چهار قسم حرطبعی مندی برید ۱- حرهای به - ارگانی
 کدر نائن بر بن درجه هسی اند و اصل هسی آنها فقط حاصبت ناهم
 بگاهداریده اسب و ناس اصل اسب که احراء آنها ناهم اند و براکنده
 منسود ۲- گناهان که اصل هسی آنها طبع اسب که ناهم
 بگاهداریده و حرکت دهده اسب، ۳- حرهایی که دارای روان اند
 یعنی ریده اند و روان، در این معنا، علاوه بر ناهم بگاهداسن و حرکت
 ارادی، شامل توانائی بصور و همحس نلاس و کوسس (۲) بر هسب
 ۴- انسان که همه توانائهای سه قسم نس را داراست و علاوه بر آن حرد
 (۳) بر دارد

(۱) to hegemonikon می ادار کنند و سلط دارند که روهم همان فرمان
 دهند اسب (۲) hormê (۳) logos

سده ، اگر آرزو را همراه اراده ندور ، هدایت مسود و اگر نخواهد بدور ،
 کسیده مسود (۱) « در این به میل ، خدا اراده را ، جهان ، اراده و راه
 انبیا همی است و آنکه این اراده در این راه و سوی این مقصد حرکت
 میکند ، پس اندیسی است

روافسان ، پس اندیسی را با پسندی بر ربط میدادند و میگفتند
 که خدا اراده جهان بر با حق است در احسان سازمانی قانونی و منظم
 است و خدا که خود سازنده این نظم و قانون است از پس میداند که هر
 بقطعه از جهان ، در آینده چگونه خواهد بود و خدا ، نوع ارتباط مسامدهای
 جهان را از پس میداند و آنرا معین میکند که آن پس ، در سرودی که
 برای رئیس ساخته ، او را هادی و ناظم جهان نامیده است
 « رئیس ! تو که دهنده همه حیرها و روسی که دهنده ناریکترین
 ناریکها هستی ،

نوع انسان را از کج اندیسی بجات ده ،

و کج اندیسی را از جان او بیرون کن ،

باید انائی بی سرده ، همان دانائی

که بسان آن ، بوجهاں اهدایت میکنی ،

با اینکه ما انسانها این افتخار را که نما داده‌ای

با احیراهی سکر آفرین ، بلافی کنیم « (۲)

مبحث روانشناسی روانیان بر حریه فلسفه طبعی ، یعنی فرباک

St vet fr volentem ,fata ducunt, nolentem trahunt (۱)

Barth - Goedeckemeyer « روانیان » کتاب

جانب سوگوار ۱۹۴۶ صفحه ۴۱ (۲) ۵۳۷ st vet fr I

حیرهامان مردم، حوسس‌داری، همان دانائی در نلاس و کوسس برای نگاهداسب حوسس، و حرئب، همان دانائی در دبروس و روبروسدن با حیرهاست بعضی از روافیان، هر را اردسب بر فسی مینداند و نه بروی سگواران مگوند کسی که نکاره را آموحب، همسه آن را داراست اما کروسیموس که «دومس» سادگزار فلسفه روافیان است هر را همسگی مینداند و مگوند که مسی و مالبحولنا، بر باد ده ده فصلب اند

روافیان، بروی از سمراط هدب رندگانی را سکی حی مینداند و سرت کافی رسدن به سکی حی را همانا هر داسس، مسمرند بقاوب عمدۀ آنها ناسمراط و افلاطون و ارسطو است که رواه ان مگوند انسان ناند ارمان سه قسم رندگانی یعنی بطری، (۱) عملی (۲)، و حر دمندان (۳)، قسم سوم را بر گریند بر اطبع، برای نظاره و کردار، مرد حر م در ا بو خود آورده است (۴) «مرد حر دمند، همان «مرد دانا» است (۵) که اندآل روافیان است و بعده آنها سکی حی و کمال درهسی «مرد دانا» نگانه سده اند و «دانا» حی از رئیس بر حیری کم ندارد

اما انسان نمه و اند ناین مقام برسد و «مرد دانا» حی سکه گفته سد، اندآل انسان است، بر ا ندی و بی هر ری در همه مردم هست و همه مردم نمه و اند نکمال احلافی برسد و عظمه و اند ناین مقام برسد و همه مردم سکی

(۱) theôrêtikon (۲) praktikon (۳) loqikon در اسجا بمعنای منطقی است (۴) دوران لاری ۱۳ VII رحمه کارر فیه معنای انسان بطور کلی است (۵) sophos وار مرد که در

۳- اخلاق

بعقیدهٔ رواقیان، همهٔ نالاس و کوسس موجودات رنده برای نگاهداسن خود بسن اسب و « برای هر موجود رنده، عربین برین حس، همانا ساحمان و خود اوسب » (۱) موقعب در این نگاهداسن، همراه با احساس حوسنی اسب و از اورو، حوسنی هدف رند گابی بسب بلکه حالی اسب که بخودی خود همراه « رند گابی هم آهنگ نا طنبعب (۲) » اسب اما از آنجا که خرد برین رکن هسی اسان اسب، اسب که از میان همهٔ حبرها که نا طنبعب ما هم آهنگ اند، آنجه نا خرد هم آهنگ اسب برین اسب، و به خرد اسب که ما فو اسب کلی و حسی بظن کلی حبان را بسخص مندهم رفناطبق اصول خرد، همان فصلب بی هر اخلاقی اسب و از ایز و هس، برین بک اسب « رواقیان منگو دمنان هم روعب، حد وسط نافب بمسود و اسان ناداد گر اسب و نابه داد گر و داد گری در حاب و مر اسب ندارد » (۳)

رواقیان بر، مانند سقراط و افلاطون، چهار هس بی دانایی، حوسس داری، حرئب، و داد گری را، هرهای اصلی منسمرند ولی سه هس آخری یعنی حوسس داری و حرئب و داد گری را بهر اول یعنی دانایی (۴) بر مبر داد و بعقیده دارند که داد گری، همان دانایی در بحس کردن

(۱) د ورن لاری VII ۸۵ از گمه کروسیوس

(۲) *homologoumenos tē phusei zēn* رحمه دفسر اسب گمه « رند گابی همسجن اطنعب » اسب و معنی آن اسب که رند گابی اند طوری ناسد که سجن با بعرف طنبعب در بار آن در سب در آند از آنجا که « همسجن » اسب معنا در فارسی ما وس بسب هم آهنگ و سبه سب (۳) د ورن لاری VII ۱۶۷(۴) مفهوم دانایی رای رواقیان *phronēsis* اسب به *sophia* رای و صبح معنای فروسیس نگاه کنبد صفحه ۲۲-۲۱

apathia یعنی بی‌تأثری ساسنهٔ مرد دانا است

بمعنۀ روافیان ، *eupatheia* سپاهال روای است که با خرد هم آهنگ است و این حالت بصورت‌های سادی ، احباط ، و خواهندگی که معادل حوسی و سیم و طلب‌هستند ، نمایان مسود اما اندوه همچگونه معادل ندارد و روان خردمند بمسودت بهیح صورت ، اندوهگین باشد -

دیورن لائرنی ۱۲ تا VII / ۱۱

ارآنجا که عرب‌ترین خبر برای انسان ، بمعنۀ روافیان ، همانا نگاهد است حوسن است ، است که روافیان همهٔ احلاق احماعی را از حوسن دوسی مسومکنند و میگویند ، عرب‌داسن همهٔ کسانی که رابطهٔ طبعی نامادارند ، مالا درومادروین و فرزند ، و حوساوندان و دوسان وهم‌میهان ، وهمهٔ انسانیت ، از حوسن دوسی است و طبعهٔ احلاقی انسان ایست که این حس حوسن دوسی را در خود برورس دهد تا آنکه بمواد همهٔ انسان‌ها را دوست ندارد

از نظر آئین کسورداری و ساسن روافیان و حقیقیهٔ «سهر» بمعنای یونانی ، آن ندارد و همهٔ حبهان را «سهر» مدامند و «مرد دانا» بازئوس را ناساه این «سهر» میسمرند



گردد و از بدی دور شود. رومار *kata logon* یعنی رومار بر اهنمائی
 خرد، روار ساسنه و وطنه (۱) اسان اسب و طبعه انحام سده یعنی
 روماری که طبق اصول خرد صورت گرفته، همان هنر احلافی اسب و
 رومار نیک بسانه هنر داسن اسب

بعفده روافمان همه کارها و کردارها *adiaphoros* یعنی بی فصل،
 یعنی بی نفاوس، یعنی یکسان هسند و فوط آنگاه که نا خرد هم آهنگ
 سوند نیک خواهند بود و اگر چنین ناسند، ند هسد حی رند گایی
 سر، بخودی خود، نیک نابد نسبت بلکه یکسان اسب و رند گایی، اگر
 نا خرد هم آهنگ ناسند، ند اسب و ادهم سحاس که روافمان خود کسی را
 سر و اوسم رند بر ادها راه رهایی از رند گایی دور از خرد، مرگ
 اسب

نگه روافمان، دها شرط رند گایی هم آهنگ نا خرد، همانا
 علمه بر نأنراب (۲) اسب و ریبون روافی، نأنر را حرکت به - طبعی
 روان یعنی «ناهم آهنگ نا خرد» (۳) مینامد و آنرا بسانه «نمایلاب
 سرون از انداره» (۴) منسمر د سدند برین نمایلاب، بعفده روافمان،
 همانا حوسی، طلب، اندوه، و سب اسب حوسی و اندوه، از نأنراب واقع
 و حاضر اند و طلب و سب، بسوی آسده معطوف اند، اندوه و سب را معمولا
 و بعلط، ند سمرده اند و حوسی و طلب را حوس، و حال آنکه ادها بخودی
 خود، حوس نابد نسند و عطمه وانگفت که هس نیک از نأنراب سدند،
 طبعی نسند و همه آنهار ای رند گایی هم آهنگ نا خرد، ناسود منداند و

(۱) *kathêkô* (۱) *pathê* بمعنای مالاب سر هسب (۳) *alogon*

(۴) *hormê pleonazousa*

اها از ، همهٔ حيرها را «بي‌بعاون» (۱) مسمردند و ميگفتند مرد دانا بايد «آرامش روان» (۲) خود را با فضاوت در برابر حيرها، حواه اربطر حقيقت و حواه اربطر ادرس آنها، برهم رند «آرامش روان» ، چنانكه بروان بورون بلسع ميكرده‌اند همان نسبت كه اسكوريان مكی از حوسپها مبداسه‌اند، (۳) بلكه مراد آنها از اين حالت، حالي بودن روان ابرر گوبه فضاوت بوده است

هگل مي‌نويسد «من به حواهم شرح فلسفهٔ سار را با فلسفهٔ آكادمي دوم مربوط كنم كار فلسفهٔ سك، برداسن دو قسم دگمانسزم (بعي فلسفهٔ اسكور و رواقمان) است كه هر دو يك طرفه‌اند، ولي اين كار، معني است بعی فقط برداسن است و معنی می‌ماند و نمی‌داند چگونه به حقهٔ ميت بر دارد» (۴)

با بروی از اين اندیشهٔ هگل، و برای توضیح بیشتر بعاون فلسفهٔ سك بورون و بروان او با فلسفهٔ آكادمي دوم ، در اینجا بر شرح كواه جهان بگري آر كسپلائوس، بناد گرار آكادمي دوم، آورده است

آر كسپلائوس (۵) در سال ۳۱۵ تا ۳۱۴ در شهر بنابه اسپرهای ائوئي راننده سده و در سال ۲۴۱ تا ۲۴ مرده است گفته سده كه همزمان بشوهر است ، چانسس اسطو، و همجنس اسكور و بروون بوده و اهمه آنها آسان بوده است، بحسب بسا گردی بشوهر است رفبه، سمس وارد آكادمي اول سده و بر دكر انبور، نوئمون، و كراس، ساگردان سموسينوس و كسوكراب ، بحصيل كرده است در سال ۲۶۸ ، بعنی بس ار مرگ

(۱) adiaphoros (۲) ataraxia (۳) نگاه كن به صفحه ۲۶۸-۲۶۹

(۴) هگل ۱۸/۵۱۴ (۵) Arkesilaos

ب- یورون و واسمهٔ تنکاگان

از رید گابی یورون (۱) از مردم المس، حسی میندایم سانددر
 ۳۶ راننده سده و در ۲۷ مرده ناسد، در هر صورت همزمان با اسکندر
 مقدونی بوده و شاید همراه لسگر بان او بنهد رفیه ناسد

گفته سده که از دمو کریمان بوده ولی گندسه از بعلیمان
 دمو کریب، با عافید سوفسها و همحین نظریه‌های دستان کوریه (۲)
 آسا بوده اسب

حانکه دیورن لائری مد و نسد (۳) «بوسه‌ای از یورون در دست
 بسب» و آنچه از گبه او آورده مسود از بوسه‌های ساگردان اوسب که
 گفته‌های او را نقل کرده‌اند

یورون میگفت، خبرها، برای ما، «ناوهمندی» (۴) هسد و ما
 بمنوانیم دربارهٔ آنها ساسائی داسه ناسم، و دربارهٔ هر فضاو و حی
 فضاوهای مافص نکدنگر، «هم‌بوابی دلیل» (۵) در کار اسب گفته
 یورون هیچ خبر، در حقیقت، ربا ناسب، عادلانه‌ونا دور از عدل، بسب
 و فضاوهای ما بر سناد بوامس و رسوم انسانی گزارده سده‌اند و از انرو
 بمنواد حقیقی ناسد، سنادار هر گونه فضاو، خودداری کرد
 ouden mallon یعنی نه‌ان و نه‌آن

بروان یورون به‌مها از فضاو دربارهٔ حقیقت خبرها خودداری
 می‌کردید، بلکه فضاو دربارهٔ ارسها را بر دست می‌دانستد و بهمین

(۱) Pyrrhōn که از رومانان Pyrrhon می‌وسند و نیرو لفظ می‌کنند

(۲) گاکند صفحه ۲۱۱۸ (۳) IX ۱۲ (۴) akatalēpta

(۵) isosthencia tōn logōn

دارد، خودداری کند اما از آنجا که برای آکادمی دوم سر هدی و رندگانی
 اسان، همانا سکه‌ی اسب و بدون کردار نمه وان ناس هذب رسند ،
 و انجام کردار سه به نداسن دلیل درسی بصورات یعنی تصدیق اصول
 اسب، ایست که «خودداری از فضاوت درباره‌ی بصورات ناسی نامحتمل
 دانستن (۱) درسی دناهای آنها همراه ناسد» (۲) از کسلائوس
 میگوید که هر حشر که اصول آن محمل داسه سود ، eulogon یعنی
 «دارای دلیل خوب» اسب وان جگونی مه واند راه مای کردار اسانی
 ناسد بعمده‌ی آر کسلائوس فهم و حرد اسان را به سکه جبی راهنمایی
 میکنند و رفتار از روی فهم ، رو از سانس به اسب و «هر کس با اعتبار
 حشرهایی که eulogon (یعنی نیک ناسد، یعنی دارای دلیل کافی) هستند،
 نکر دار در داد، سکه جت خواهد بود» (۳)



گوانس ، جانسن کس و کراب ، برنابس آکادمی برگریده سد وای
 روس آکادمی اول را که در ابرمان بنسرت حریمی سده بود بندبرف و
 آبرا بعسرداد وپهمن علت است که او را بنسار گرا آکادمی دوم نامیده اند
 آرکسیلائوس ، از ان اصل افلاطونی که جهان نمودها فقط
 حسن سدنی است ولی سناحی بنسرت ، بنسرت منگرف که « مرددانا ناند
 ارفصاوب دربارء حگوبگی حمرها و کارهای جهان ، خودداری کد» (۱)
 روافمان ، «نصور وپهمندی» را بنسرت جمعیت مسمردید ولی آرکسیلائوس
 منگف که ابن «نصور» ، برای خود روافمان بنسرت دلیل جمعیت است و نه
 بنسرت جمعیت ، و دانسن ، فقط دانسن دلنلها است ، و نه دانسن «نصورهای
 وپهمندی» وار ادرو مرددانا ناندان صدیق جمعیت بصورات خود ، حواه
 وپهمندی یعنی روس و صمابن ناسد و حواه نارنگ و مهم ، خودداری
 کد و فقط دلیل درسی بصورات رامینواں صدیق کرد و دانسن ما ، یعنی
 صدیق اصول بنادی

چنانکه در همین توضیح بنسرت آرکسیلائوس ، روس سک و
 «خودداری ارفصاوب» (۲) را فقط دربارء عفاید حریمی یعنی دربارء آنچه
 افلاطون ، بنسرت نامیده بود بنکار مینسد

بعفده آرکسیلائوس «بدون بعسرت حمرها حون جمعیت و حط
 و بدون اد که حمر برا درس و حمری دیگر را بنسرت بنسرت ، کردار
 ناممکن حواه بود» (۳) وار ادرو روس سک ، فقط برای ادست که
 هر کس بنسرت ، «بنسرت بنسرت خود را درس بر بنسرت بنسرت و ندارد» و
 برای ادست که اسان ارفصاوب دربارء حمرهایی که فقط بصوری ار آنها

(۱) دورن لاری IV/۳۲ (۲) epechem (۳) سکسوس امریکوس

« بنسرت راصی دابها» VII/۱۵۸ - آورد سد ارهگل ۱۸/۴۲۶

از دوست ارجمندم عیسی بهرادی سناسگرام که ناأمن بحسی
 اروسایل آسانس من، آرامس مرا ناأمن کرد و مرانگار و کوسس و ادانس
 اردوست ارجمند اسماعیل خوئی سناسگرام که ناارور و ماندگی
 من ناخبرسد، بوسب «ارنو منخواهم که وطبعه خود را انجام دهی و
 بهانه بناوری کماں ناریح فلسفه نااند بوسه سود»

اردوس ان ارجمندم من دس علی حسب، سبب د بهرام آردانا
 من دس هوسنگ فاصل، د کمر من دس عباس بهادری، و دوست و برادر
 عربرم د کمر احمد هومن نادانا عمره اسگرام خواهم بود که هنجگاه ار
 محبت و کمک و راه مائی دربع نکرده اند و نخواهد کرد و اگر بوجه اس
 دوسان، شامل حال من نمود، هنجگاه انجام و طایف خود موفوق بمسندم
 از دوسان ارجمند من مهندس حاحمی، د کمر و جهر سلیمی،
 د کمر امیر حسین آردانور، من دس ابوالقاسم و دهاریان، من دس
 صباغ موحدی، من دس عیسی باح بحس، و من دس علی رضا امیر سلیمانی،
 سناسگرام که هر باک، بحسی از وسایل لازم برای بهینه ان کتاب را فراهم
 کردند و مرا در انجام و طبعه خود ناری کردند

از دوسان عربرم و ارجمند من مرء الدحسن نعمت زاده و صمد موحد
 سناسگرام که در بهینه ان کتاب من همکاری کردند و رحمت بنظم
 فهرست معیومها و نامها را بعهده گرفتند

از آقای علی اکبر حصص، مدیر محترم حاجخانه فردوسی که از
 راه محبت و مهر نابی، کار حاج ان کتاب را آسان کرده و همجنس از آقای
 محمود و ربیری، صفحه د حاجخانه که ناخوب در تصحیح و بنظم کتاب
 همکاری کرده است، تسکرمکنم

سناسگراری

دبرور، نك مس از هراس و ویریل و نرویرس و حدس ساعر
و بوسه دنگر حماسه منکرد و همه را سووق مناورد امروز، دهها
مس برای سووق کسی که بخواهد و طبعه خود را انجام دهد کافی نیست
دسواربهای رند گابی امروز، نه نه کو بوس و لاکوس فرصت میدهد
که هراس سود و نه نه بوس و لاکوس مارو که ویریل ناسد

کاری که ما انجام آبرا بعهده گرفته ایم یکی از ساده ترین کارها
است و سالهاست که در کسورهای دنگر، حتی آبهائیکه نگمان ما از
مانبرهنگ براندا انجام شده است و آن، به نوع می خواهد و نه حرق عاده
نك حس و طبعه ساسی فقط، کافی است که انسان را در ادکار موفق کند
با اد همه از ندی نحت و با از ناسار گاری رور گار، ما در دمای
رند گابی منکم که برای انجام و طبعه نر نبارد سووق و کمک هس م
و اگر دوست نروزی نر مانند دیگر حاصلهای ملی ما از میان روه بود
حتی انکار کو حک یعنی بوس ناریح فلسفه نر اعهده ما نر نماند
حوسنحنا به هبور نر دوستی معا دارد و سانه آن همن کمک و راهنمائی
و سو بی است که دوسان ما کرده اند و منکنند و خواهد کرد و مهاکاری
که دره مایل اد همه نر گواری و مهربانی دوسان، از ما ساحه است،
سناسگراری است

بخت از دوسان حرم دم دکر اسفندیار نگانگی سناسگرارم و
امدوارم این کنار که حون نمونه ای از سناسگراری ناو بیدیم کرده ام
نمدید

فهرست نامها

	«الف»
از ربا ۲۶	آب کسور داری آیها (وسه
آرسون ۲۲	ارسطو) ۱۶۹
آرسنوس ۱۹، ۸، ۶، ۲، ۲۵۹، ۲	ای و مس ۴۵، ۳۶
ارد سردوم هجامسی ۲۴۳، ۵	اکراب ۲۶
اسنادان فدسی (حساب) ۵۸، ۵۲، ۵۱، ۵	اموناس ۲۴۵
۱۶۱، ۶	اکور ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۵۹، ۲۷۱، ۶
آسوس ۴، ۵، ۱، ۶، ۱، ۸، ۱، ۱۱۶	۲۸۹، ۲۷۶
اسکندرمندوی ۴، ۱۶، ۱، ۸، ۱، ۹	اکامگالا (وسه ارسطو) ۱۶۹
۲۸۸، ۲۵۸، ۲۵، ۲۴۶، ۲۳۹	اکا کوما کاکا (« «) ۱۷، ۱۶۹
اسکس ۳۲	اکا اودا (« «) ۱۶۹
آسوری ۶۶	آکا ۲۴۱
آسوکه ۶۴	آاروس ۳، ۴، ۱، ۵، ۱، ۶، ۱
افلاطون سه صفحه‌ها	۱۸
افلاطونان ۳۵	آاردون روانی ۲۷۳، ۲۷۲
آفرو دت ۴۱	آارسوکلنس ۲۲
اولدس ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۱۸۸، ۳	آارکاس ۳۲
آکادی (دستان) ۲۶، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲	ارسمدس ۳۲
۲۹۱، ۲۹، ۲۸۹، ۴۵، ۳۵، ۲۸	آارس (ساره) ۴۱
الانها ۶	اراس ۴، ۵، ۱، ۶، ۱، ۸، ۱
النس (دستان) ۸	ارسطو و سارح حول رنگای او
النسک ۱۱۸	(وسه بگر) ۱۹، ۲
الکنداس ۱۲	ارسطو سه صفحه‌ها
آلکسسوس ۷	ارگاس (وسه ارسطو) ۱۴۲، ۱۱۹
الم ۵	ارمس ۴۱
الس ۲۸۸، ۶	ارایوسن ۳۲
السسی (دور) ۲۳۹، ۲۳۸	آارکسلاوس ۲۹۱، ۲۸۹

داروس ۲۵۸،۱۱۲

سدراروس ۲۴۹،۲۴۱

«ب»

«ح»

حسانارسا ۲۴۲

«د»

دار دالی ۱۵
 داروس دوم ۵
 دراز برورس لادرار سامهسا
 (وسه آ ی سن) ۱۳
 دراز آسمان (وسه ارسطو) ۱۵۷
 دراز داس واران رفس (وسه ارسطو) ۱۵۹
 دراز جنس های حیوانات (وسه ارسطو) ۱۶۴
 دراز حرکت و اواب (وسه ارسطو) ۱۶۴
 دراز علم شعر (وسه ارسطو) ۱۷۴
 ۱۷۸
 دراز روان (وسه ارسطو) ۱۶۴
 ۲۳۲
 دراز راند بدن حیوانات (وسه ارسطو) ۱۶۴
 دراز حیوانات (وسه ارسطو) ۱۵۷
 دراز فلسفه (وسه ارسطو) ۱۱۷
 در ورن ۲۳۹
 دفاع سهراط (وسه افلاطون) ۲۷۲
 دفاع سهراط (وسه کت و فون) ۴
 دسر آبی ۹۵ ۴۷ ۴۶
 دکارت ۳۳
 دموکرت ۱۶۶ ۱۵۳ ۳۶، ۳۵
 ۲۸۸ ۲۶۵ ۲۶۴ ۲۶ ۲۱۲ ۱۶۵
 دمسن ۲۵ ۱ ۹۱۱ ۴

واوس (وسه افلاطون) ۱۵ ۱۴
 ۱۴۲ ۱۱۲
 اوس (ب) ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۳
 ۱۱۲ ۳۲ ۳
 اری ۳۵
 ب ۵
 سایها ۲۴۵
 رگو ۱۴۵
 راکه ۱ ۸ ۱ ۳ ۹
 هلماب وسه افلاطون ۹۹،۲۱
 هسون ۱۱۶
 ودوروس ۱۱۲ ۲۹ ۲۷
 وکا (وسه ارسطو) ۱۳۹ ۱۳۸
 ۱۷۷
 وکودید (= وسه د) ۲۵۲ ۵
 وهراسوس ۲۸۹ ۱۹۸ ۱۸۳
 بر (سار) ۴۱
 ماوس (وسه افلاطون) ۱۱۷،۳۹

«ح»

حوسه اسی (وسه ارسطو) ۱۵۷
 حسا (= حا ا) ۹۵ ۸۳ ۶۳ ۱ ۴۹

«چ»

چارواکه ۸۳ ۷۱ ۶۲ ۶۱ ۴۹
 ححرو ۳۲ ۳

«ح»

حافظ ۲۳۷

طلسموس ۳۲
گودرا ۹۵
پرام (سار) ۴۱
ودا ۸۳، ۷۱، ۶۴، ۶۳، ۵، ۴۹، ۴۷، ۱
۹۵، ۹۴

«پ»

از مد ۱۵۳، ۶
از مد (وسه افلاطون) ۱۱۲، ۳۴،
۱۴۱
ان آ ۱۱ (حسن) ۲۲
ای ی ۶۵
حلی ۶۵
رس ۲۷۴، ۱۶، ۱۵
رو آگوراس ۱۴۴، ۵۷، ۱۸
بروکلوس ۳۲، ۲۸
رکاس ۲۴۳، ۲۴۲
ری ازماس (وسه ارسطو) ۱۲۷،
۱۷۹، ۱۷۸
رکری (زان) ۵
روکسوس ۱۳
روسر سکوس (وسه ارسطو) ۱۱۶
لوور ۲۴۱
بلا (ا حبت معدو) ۱۸
واس ۱۵
ولسا (وسه افلاطون) ۱۸۷، ۱۱۲
۲۵۶، ۱۸۸
ویک ۱۱۸
وسندون (معد) ۱۷
وا کا (وسه ارسطو) ۱۷۲، ۱۶۹
ودون ۲۸۹، ۲۸۸، ۲۳۸، ۵۸
بروان ازانه ردک ۴۹
بروان ازانه کوکک ۴۹

آمد کلس ۱۶۲، ۱۶، ۱۵۳، ۱۱۳
۲۶۵، ۲۱۲، ۱۶۵
آ لاسس (وسه کسوفون) ۵
آندروک ۱۹۸، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۱
۲

۱۱ کس من ۱۵۳

۱۱ کس ماند ۲۱۲

۱۱ کساگور ۲۱۲، ۱۶۵، ۱۶، ۱۵۳
آنالو کا (وسه ارسطو) ۱۳۷، ۱۳
۱۷۷، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۹۵، ۲۷۷، ۱۷۴،
۱۷۵

آ ی سن ۲۵۹، ۲۵۲، ۱۶۶، ۸، ۶

اوکلانس مگاری ۶

اودکسوس ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۲۷

۱۱۲، ۱۱۳، ۲۲۸، ۲۳۳

اواسندهای کهن ۹۸، ۶۳

اودموس (وسه ارسطو) ۱۱۶

اودم (وسه افلاطون) ۱۱۶

اودموس (ساگردارسطو) ۱۸۳، ۱۷

اوفر ووس ۲۷

اودموس ۱۴

اودر ۲۶۱

اویلندس ۷

۱۱۱ ۳۲

اسوکراس ۲۵

«ب»

ارون-لرد ۲۴۶

ری ۱۱۷

ردسی ارج داس م اهر ل ارسطو

(وسه مگر) ۲

ری ۱۸

کالوریا ۱۷
 کالکدون ۱۸
 کدله ۶۶،۶۵،۶۴
 کرب ۳۹
 کرا ل ۱۸، ۱۷۹، ۱۵۴
 کروا (حک) ۲۴۶
 کراس ۲۹، ۲۸۹
 کرس ۲۷
 کرساس ۱۲
 کروسوس ۲۸۵، ۲۸۳، ۲۸، ۲۷۶
 کروسوس (سار) ۴۱
 کسوفون ۲۴۵، ۱۲، ۵، ۴
 کسوکرات ۱۱۳، ۱۸، ۱۹۹، ۲۷
 کلاسان ۲۹، ۲۷۳، ۲۶
 کلسس ۳۷، ۳۶
 کلسس ۲۴۹
 کلاسس ۲۸۳، ۲۸۲، ۲۷۶
 کنادا ۶۴
 کسندوس ۳۲
 کوروس رزک ۲۵۷، ۹، ۵
 کوروس (سردار و س دو) ۲۴۳، ۵، ۲۴۴
 کوروا ادا (وسه کسوفون) ۵
 کوره (د سان) ۲۵۹، ۲۳۸، ۱۸، ۲۸۸
 کوان (سار) ۴۱
 «گت»
 گرگاس ۵۹، ۱۳، ۹
 گه گوهای سراطی ۱۱۱
 گونه ۲۱
 گونه ۸، ۶۴

سمس رری (وسه مولوی) ۱۷
 سوس ۱۶

«ص»

صلح ادسا اصلح آ الکسداس ۲۴۴
 «ط»

طالس ۱۵۳، ۱۴۳

«ف»

فدون ۸۴۶
 فدون (وسه افلاطون) ۱۱۶، ۱۱۲
 فدر (» ») ۱۱۱، ۳۳
 فردوسی ۱
 فروگا (= فرمه) ۱۵
 فاعورمان ۳۸، ۳۵، ۳۲، ۲۸، ۲۲
 ۱۶۵، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۳
 ۲۲۸، ۱۹۶

واعور ۲۹، ۲۸
 فلب (وسه افلاطون) ۱۱۲، ۳۵
 ۱۱۳
 فلب معدوی ۱۷، ۱۶، ۱۴، ۱۷
 ۲۴۵، ۱۸
 فلب اووسی ۴۵، ۳۶، ۲۷
 فربک (وسه ارسطو) ۱۵۸

«ک»

کاس البی (کتاب) ۴۷
 کالکس ۱۵
 کانه گوربا (وسه ارسطو) ۱۲، ۱۴۲
 ۲۶، ۱۸۱، ۱۷۸، ۱۶
 کالسوس ۲۳۳، ۲۲۸
 کاب ۲۵، ۸۶
 کان ۵

ساکه کارکا ۶۶
 ساکه سور ۶۶
 ساکه رو-ه ۶۶
 سارن ۲۴۳ ۲۴۲، ۲۴۱، ۵
 سوسوس ۲۴ ۹۹، ۳۵، ۲۷ ۱
 ۲۲۸، ۱۱۳ ۱ ۲ ۱ ۱
 ساون ۸
 ساگروس ۱ ۸ ۱ ۳
 سررسان ۲۴۸، ۲۴۷
 سمراط ۲۳۱ ۳، ۶۳، ۳۴ ۱۱۲، ۱
 ۲۵۳ ۲۵۲ ۱۹۷، ۱۷۹، ۱۷۷ ۱۵۴
 سکنسوسام رنکوس ۳۲
 سکاها ۲۹۱۸ ۲۸۸، ۵۸
 سکنسوس (سهر) ۱۵
 سگواران ۲۸۵، ۲۵۹، ۲۳۸، ۱۶۸
 سکا ۲۷۳
 سن ماداکن ۱۴۵
 سور (گهار رهان) ۶۳
 سولون ۲۴۹، ۲۴۸، ۲۴۱
 سو داس ۳۶، ۲۸
 سوفست (وسه ادلاطون) ۲۶ ۱۴،
 ۱۷۹، ۱۴۲، ۱۱۲ ۳۴
 سوسها ۲۷، ۱۸، ۱۴، ۱۳ ۱۲، ۳
 ۲۸۸، ۳۲، ۳
 سه لاکوس ۱۴
 سیراک (دسان) ۲۵۹، ۱۸
 سسبل ۲۵، ۲۲، ۱۸
 سیراکور ۱۸
 «ش»
 ساهنامه ۹
 سسبل ۲۳۴، ۲
 سسدرس (دور آه) ۶۵، ۶۴

دولت هجام سی ۱ ۶ ۱ ۵
 دورهای رنگانی ارسطو ۱۱۶
 دولت لاکدموها (وسه کسوفون)
 ۵
 دولت آبیها (وسه کسوفون) ۵
 دورن لاری ۱۷ ۱۳ ۸ ۶
 ۱۵ ۱ ۲ ۱ ۳۵، ۳۲ ۲ ۱۸
 ۲۸۸، ۲۸۷ ۲۸ ۲۶۱ ۲۶ ۱۹۹
 دون (دوسوس) ۲۵۳ ۲۵
 دو ما ۱۱۱
 دورن سوی ۱۷ ۱۶
 «ر»
 راس - دود ۱۵۸ ۱۵۷ ۱۴۳
 ۲
 روزیکا (وسه ارسطو) ۱۷۴
 روانان ۲۸۷، ۲۷۲ ۲۵۹ ۲۳۹ ۱۶
 ۲۸۹،
 «ر»
 ررب ۱۱۷ ۳۲، ۳۳
 رون الانی ۳۶۷
 رون روانی ۲۷۳، ۲۷۲ ۲۳۸
 ۲۸۶ ۲۸۱ ۲۸ ۲۷۵
 روس ۲۸۲ ۱۱۷ ۴۱
 «ر»
 روسی ۲
 «س»
 ساموس ۲۶
 سلامس ۲۴۲ ۲۴۱
 ساکه ۷۳ ۷۱، ۶۹ ۶۸ ۶۵ ۶۴
 ۹۸، ۹۵

«۵»	
اسرس ۱	هر کولوم ۲۶۱
ادگار سغراط (وسه کسه و فون) ۴،	هسودس ۴۲،۱
۲۷۲	هسب دوران ۴۳
بگر - ورر ۱۱۴،۱ ۹،۱ ۸،۳۵	هگل ۵ ۲، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۵۸، ۲۵۹
۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳،	۲۸۹
۱۴۴، ۱۴۷، ۲، ۱، ۲، ۴، ۲، ۵،	هلو و لاس ۳۲
۲۲۹	همروس ۲۲۸،۱
وگه ۹۶،۹۵،۶۵،۶۴	هماندها (عوان کای سه وسه وس)
یونان (حمرادهای وان) ۲۴	۱۱
(ارج) ۲۵ تا ۲۴	هوی سی ۸۴
	هسته ۱۲

مولوی - حلال الدس ۱۷
 مهمای (وسه افلاطون) ۱۱۱
 مهمای (وسه کسوفون) ۲۳، ۴
 مهاور ۶۳، ۵۶، ۵
 ممامسا ۹۸، ۹۵، ۸۹، ۶۵، ۶۴
 ماموس ۷

«ن»
 آمد (سار) ۴۱
 حسین آکادی ۹۹
 سله ۲۶
 وامس (وسه افلاطون) ۳۶، ۳۷،
 ۲۵۷، ۲۵۶، ۱۱۴
 اه ۹۸۱۶۴
 کوماک ۱۵
 اه سور ۹۴، ۸۶، ۸۵، ۸۲، ۸

«و»
 وداها ۹۸، ۷۸، ۶۵، ۶۳، ۴۷، ۴۶
 ودانه ۹۸، ۹۵، ۸۹، ۶۴، ۶۳
 و سسکه ۹۷، ۹۵، ۶۴

«ه»
 هادس ۱۱۷
 هر مرد (= اردک) ۱۱۷
 هراکاب ۲۷۸، ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۴۴
 ۲۸۱، ۲۷۹
 هرودون (مورج) ۲۵۲
 هرودون (دوست اکور) ۲۶۱
 هراکادس و بی ۳۵، ۲۷
 هرولس ۱۵
 هرر (سازه) ۴۱
 هراکلس (= هرکول) ۱، ۹

«ل»

لاک ۱
 لاک ۱۹۵
 لسوس ۴ ۱۱۶، ۱
 لوساندوس ۲۴۳
 لوکرا (حک) ۲۴۵
 لوکورگوس ۲۴۱
 لوکون ۴ ۱۱۶، ۱
 لوکوس ۱۵۳، ۱۶، ۱۶۵، ۲۲۴،
 ۲۶۵، ۲۶۴
 لوکرسوس ۲۷۱

«م»
 مارک اورل ۲۷۳
 ما ۱ (حک) ۲۴۵
 ماگامرال (وسه ارسطو) ۱۷
 ماسورک (» ») ۱۴۱
 (حسهای آن) ۱۴۳، ۲۰، ۲۶، ۲
 ۲۷
 مردس آسی (وسه افلاطون) ۱۱۲، ۲۶
 مصر ۳۲
 مرداب هدسه (وسه افادس) ۳۱،
 ۳۳
 معدوه ۲۴۶
 مولر - ماکس ۶۴
 مگاران ۸۴۶
 مگار ۲۴۱، ۶
 مگلس ۳۶
 مکس (وسه افلاطون) ۲۵۱، ۲۵
 مامس ۲۶، ۲۴
 مور ۱۶
 مویکوس (دوست اکور) ۲۶۱

«ب»

۱۶۲ ا بر
 ۲۸۶ ا بر
 ۱ بر کردار ۵۹ ۶
 از حج فلسفه ۸۴
 حجره ۲۷۶، ۱۴۹، ۱۴۸
 تحول ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۱۱
 ر ب احلاقی ۱۱
 صورت پمندی (روایی) ۲۷۵، ۲۷۴
 ۲۹
 صورت (روایی) ۲۷۶، ۲۷۵
 صدی (روایی) ۲۷۵
 ربف ۱۳۸ (جمعی) ۱۹۴، (نحسب
 ام) ۲۹، ۱۹۵، ۱۹۴
 ل د ۱۵۴
 مدر ۲۸۱
 سکه (technê) ۱۹۶
 ل ۱۳۷، ۱۳۶، ۹۱
 ماس ۱۶۱
 ن (افلاطون) ۴
 ودی (to de ti) ۲۳
 وای ۲۳۱، ۲۲۴، ۲۲۳
 وای عا، دها ۳۱، ۲۹
 وای سمراطی ۱۱

«ج»

حال ۷
 حداگاه ۲۲۲، ۲۲۱
 حری (ام) ۱۲۹ (گفته) ۱۳۱
 ح س گراس (= کاه گوری) ۱۲،
 ۲۳
 حوهر (حبا) ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵

کار ۲۱۱

لاع ۲۱

ودن (ح ا) ۵۲، ۵۱، ۵۰، (ودا) ۵۲
 (سوس رس) ۱، (ارسطو)

۲۲۱، ۲۲

پرس آس کسوراری ۲۲

پهسی در آمان واران روس ۱۶

پهر داسن ۱۵۴

پم اوان گهها (ارسطو) ۱۲۱

ی ناری ۱۱

ی حد ۱۵۵، ۱۵۳

«پ»

پان دادن (روس) ۳۳

پارو و ۱۲۱

پادساهی ۱۷۳

پرگری (= ماه ازلی) ۸، ۱۶۹

پنج جسم افلاطونی ۳۹، ۳۸، ۳۱

پنج بروی وودن (ح ا) ۵۱

پنج هر برنک (ح ا) ۶۱

پودوسه (- - خود برنک) ۷۱، ۷۵، ۷۸

۷۹

پودوسم ۲۵

پوا (روس حکومت) ۱۷۳

پس (ارسطو) ۱۲۵، ۱۲۶

پس گرارد ۱۳۱، ۱۸، ۱۸۲،

۱۸۳، ۱۸۶

پس گرارد راسب واولی ۱۳۹

پس گرارده رهای ۱۳۱، ۱۷۶

پس گرارد دالکدکی ۱۳۱، ۱۷۷

پس گرارده اح مالی ۱۳۹

پس اندسی ۲۸۱، ۲۸۲

فهرست مصنفان

افسان حکومها (ارسطو) ۱۷۲،

۱۷۳

آکس و ا (= اصل از رد) ۱۳۷

ا گرال ۳۳

ا جنس (ودا) ۴۸

ا ولوری (ساکه) ۶۷

ا ولوری علی (ساکار، و آد) ۶۷

ا گر وانگجه (ساکه) ۶۸، ۶۷

اساح (ساکه) ۸۸، ۷۸، ۷۷

ا کار (روادان) ۲۷۵

ا هردن ۱۱۷

ا ماره (روافی) ۲۸۲، ۲۸۱

«ب»

ا با ۱۵۳

ا سد ۱۶۸

اهم سمای ۱۳۶، ۱۳۳، ۱۳۱، ۸۲

۱۳۶، ۱۸۶، ۱۸۴، ۱۸۱، ۱۸ (افسان)

آن (سکل های آن) ۱۳۹، ۱۳۲

۱۸۲

اهم (ارسطو) ۱۲۶

وا ای ۲۱۲

رسکهن ۷۲

رگردان ه حال ۱۸۴

ررن آسمان ۲۳۱

رگردان اردسها (جه) ۱۷

رها ۱۹۴، ۱۳۹

ررن ح س (روافی) ۲۷۷

«الف»

ا اب امسم ۷

ابر ۹۷، ۹۳

آس ۲۷۹، ۲۷۸

ام ۲۶۵، ۲۶۴، ۹۷

احساس (آرس م) ۱۹، (ساکه)

۷۶، (ارسطو) ۱۶۸، ۱۴۹، (اکور)

۲۶۲

احساس مین (ساکه) ۷۷

احساس ا مین (ساکه) ۷۷

آدرما (ح ا) ۵۵

آرس و کراسی ۱۷۳

آزادی ۲۶۵

آس سکه (= هسب گو) ۶۳، ۴۷

اسدلال ۱۴

اسدلال سودسی ۱۴۱، ۱۴

اسدلال دالکسکی ۱۸۵، ۱۷۷

اسمراء (= وراهم آوری) ۱۳۶، ۱۳۵

۱۷۶، ۱۷۵

اسد داد ۱۷۳

اصل ۲۲۳، ۲۲۲، ۲۱۷، ۲۱۵، ۲۱۳

اصل همای ۱۳

اصل خالف ۱۹۱

اصل های گرارد ۱۸۸

اصلهای اولی ۱۸۹

اطهار (ارسطو) ۱۸

حرد ۱۷ (ا کور) ۲۶۳، (روایی)
 ۲۸۴، ۲۸، ۲۷۹، ۲۷۸، ۲۷۶
 حظای رهاں ۱۳۵
 حلا ۲۶۵
 حوسن دوسی ۲۸۷
 حوسی ۱۹، ۱۱۳ (ا کور) ۲۶۸،
 ۲۶۹، ۲۷ (روایی) ۲۸۴
 حود ۷۹، ۷۶، ۷۱
 حودداری اذصاوب (روایی) ۲۷۵
 حنال ۱۶۷

«د»

دالان (سا کبه) ۷۸
 داس ۱۵، ۱۵۱، ۱۶۸، (ارسطو)
 ۱۸۸، ۱۸۹ (ماوب داسها) ۱۹،
 ۲۱۹، ۱۹۳
 داس اعداد (اولاطون) ۴۳، ۳۷، ۳۶،
 ۴۶
 درما (حنا) ۵۵
 داسن وداس داسن (ارسطو) ۱۵۸
 دادگری ۱۷۱
 داسن رهای ۱۸۸، ۱۸۷
 دای ۴۲، ۳۷ (ا کور) ۲۷
 (روایی) ۲۷۳
 داس راسب (ح ا) ۶۱
 درکارودن ۲۲۷
 دگما سم ۲۸۹، ۲۵۹، ۲۵۸، ۲۳۹
 دموکراسی ۱۷۳
 دوی ۴۴، ۴۳
 دوآسم (سا کبه) ۷۹ (ارایی) ۱۱۷
 دوی ۱۳
 دوی نامعن ۱۵۶
 دوی کوحل و ررك ۱۵۶، ۱۵۵

(و سس کبه) ۹۷، (ارسطو) ۱۲۴، ۱۲۳
 ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۲۶، ۲۳ (حدا گاه و
 بی ح س) ۲۳۲، ۲۳۱
 حوهر و صفت ۱۸۲
 حهان گانگان آسوی حهان ۵۵
 حهان (ا کور) ۲۶۶

«ح»

حندسطحی های منظم ۳۱
 حندسلمی های منظم ۳۱
 حوی وحدی ۲۱
 چهاره صر (ا ل) ۹۳
 حمرهای رباصی (اولاطون) ۱۵۴،
 ۱۵۵

«ح»

حد ۱۳۲، ۱۳۱
 حرکت (ارسطو) ۱۲۶، ۱۲۷،
 (امسام) ۱۲۷، ۲۲۳، ۲۲۴ (دارای)
 ۲۳۱، ۲۲۸، ۲۲۶
 حرکه دهده ی حرکت ۲۲۸، ۲۲۶
 حسس (ح ا) ۵۴ (ا کور) ۲۶۴
 حسس دوی ۸۷
 حسس علمی ۱۱
 حسس لامسه ۱۶۸

«ح»

حاصه ۱۹۳
 حدا (اولاطون) ۴، (سوسوس) ۱
 (ارسطو) ۱۶۴، ۲۲، ۲۲۱، ۲۲۷،
 ۲۳۶، (ا کور) ۲۶۶، ۲۶۷ (روایی)
 ۲۷۹، ۲۸۲

مطلق (۱۸۴، ۸۳، ۸۱) ۲ (روایی) ۲۷۷
 م س ۹۸، ۹۷، ۸۷، ۷۷، ۷۶، ۷۳
 موضوع و جمول ۱۸۷، ۱۸۱
 وضوع (= در کس) ۲۸
 موضوع اساسی (کس و کراب) ۱۲
 ماکن ۱۳۳، ۱۳۲
 ملها (ا کور) ۲۶۹ (روایی)
 ۲۸۶

«ن»

ام (ارسطو) ۱۲، ۱۲۸، ۱۸
 (الاطون) ۱۷۹
 نا بی (ا) ۱۲۸ (گه) ۱۳۱
 انه که (= سب کو) ۴۷
 جسین معلمات ۱۸۸
 جسین حرکت دهه ۲۳۴
 داس ۲۱۶
 سب آلسب ۲۱۶
 ساهای حرف (ا کور) ۲۶۲
 (روایی) ۲۷۴
 طره، اساسی (آ ی س ن) ۱۲ (حسا)
 ۵۸، ۵۷، ۵۶ (حازوا که) ۶۲
 سا که (س و س و س) ۱۱
 (کس و کراب) ۱۲
 نظره خدا گانگی ۱
 طره اخلاق (اود کس) ۳۴
 (س و سوس) ۱۱ (کس و کراب)
 ۱۳ (ارسطو) ۱۷ (ا کور) ۲۶۸
 ۲۷۱ (روایی) ۲۸۴ تا ۲۸۷
 نظره ادها ۱۴۳، ۱۵۴، ۱۵۵
 (روایی) ۲۷۷، ۲۷۸
 طار ۲۳۷، ۲۳۵، ۲۳۶

کالی (م) ۱۲۹ (گه) ۱۳۱، ۱۵۴
 ۲۱، ۱۵۹
 کل ۱۵۹

«گ»

گردان ا هم سازی ۱۳۴
 گه های که هم آده - د ۱۲۲
 ۱۲۳
 گه ۱۲۹
 گون ۶۹، ۷۵
 گواهی (= سند) ۹۳، ۹۲، ۷۸
 گوهر ۲۱۴، ۱۴۸

«ل»

لارم ۲۲۶
 لوگیک (Iogikê) (روایی) ۲۷۴
 لوگوس ۲۷۸

«م»

اده ۵۵
 مامت ۹۱، ۱۵۳، ۱۴۶، ۲۱۸، ۲
 ما ۲۱۶
 مرگ ۲۶۸
 رد دا ۲۸۵، ۲۸۷
 مسکل ۱۹
 مصادر مطلوب اول ۱۳۴، ۱۳۵
 مفهوم ۲۷۶
 مفهومهای اصلی اح ۸۹
 مفاسه ۹۱، ۹۳
 مقام و گئی (معانات هس گاه و گه)
 ۹۶
 مکان (حسا) ۵۵ (ا) ۹۳
 (و س که) ۹۷
 ن کار ۷۳

ع صبرهای جوهر (= ماه و صورت و
 داسن) ۲۳
 عصر ۱۵، ۱۶، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷
 «ع»
 عا ۱۹۶

«ف»

فاد امها ۲۱۸
 فاد (= مد اصرب) و اسها ۱۸۲،
 ۱۸۳
 فروسس ۱۱۷، ۲
 فلسفه ۲۰۱ (عصمات آن) ۲ (فلسفه
 اول) ۲۱۹ (ارسطو) ۲۲، ۲۵، ۲۵
 ۲۵۷ (۱ کور) ۲۶۱ (روافی) ۲۷۳

«ق»

قضاوت (وردن) ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹
 ۲۹۱
 قصه، (ارسطو) ۱۲۹، ۱۷۹
 قناس (= رهان) ۱۷۶، (اررس آن)
 ۱۸۵، ۱۸۶

«ك»

کاو سکون لاطق و روا ساسی
 (۱ کور) ۲۶۲
 کار ۲۲۳، ۲۳۶
 کاه گوریها ۱۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۲۳
 ۲۸، ۲۱ (روافی) ۲۷۷
 کراه ۱۳۳
 کلمه (ارسطو) ۱۲۸، ۱۸ (اهلاطون)
 ۱۷۹
 کلمه امعن ۱۲۹

ساسای درست ۸۵، ۷۹
 ساسای ادرست ۸۵
 ساحیها ۹۳
 سهر ۱۷۲
 سهری ۱۷۲

«ص»

صورت (ارسطو) ۱۲۷، ۱۴۶، ۱۹۶،
 ۲، ۸، ۲، ۹، ۲، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶،
 ۲۱۸، (روافی) ۲۷۹
 صورت وعی ۱۸۹، ۱۹۲
 صورت هولای ۱۱۸

«ص»

صد ۱۳۴، ۲۱۱

«ط»

ط ۲۱۳

«ع»

عرصی ۱۹۳
 عرضهای حداسدی ۱۹۲
 عددهای چهارگوسه ۳
 عدد دزارهلو ۳
 عدد راصی ۳، ۲۱۳
 عدد، آلی ۳، ۱۵۵
 عمل فعال ۱۶۷
 علم ۲، (ارسطو) ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵
 (معای امروز) ۱۹۶
 علت (= اگر) ۹، (ارسطو) ۱۵۲،
 ۱۵۶، ۲۱۵، ۲۱۷ (روافی) ۲۷۸
 علت عالی ۱۵۱
 علت های حداسد ۲۱۴
 علت های صورتی ۲۱۴

فهرست کتابها

آ - درباره سانس‌های فلسفی هند

- S Radhakrishnan Indian Philosophy 2 vol London
1929 1931
- « « « and Ch Moore A Source Book in
Indian Philosophy, Princeton 1957
- E Frauwallner Geschichte der Indischen Philosophie
2 Bde Salzburg 1953 1956
- H Von Glasenapp Der Jainismus, Berlin 1925
- R Grousset Les philosophies indiennes Les systemes,
Paris 1931
- Theos Bernard Philosophical Foundation of India,
London 1945
- « « « Hindu Philosophy, New York 1947
- S Chatterjee and Dh Datta An Introduction to in
dian Philosophy Calcutta 1954
- H Zimmer Philosophy of India ed by Campbell
NY 1953

ب - درباره ارسطو

- Aristoteles Works , Textes and translations by
H P Cooke , H Tredennick, E S Forster
F M Cornford, P Wicksteed, H Rackham
Loeb Clas Libr
- « « ed by W D Ross, Oxford vol I,II,III,
VIII, IX, X
- Aristoteles Organon I VI, De la Generation etc
De L Ame Metaphysique I II trad de
J Tricot ed J Vrin Paris
- « Physique I, II, trad de H Carteron, ed
B L Paris

هم اندازگی ۲۹	نظری ۲۳۶
هم وای دلال ۲۸۸	مد نظر به ارسطو در بار اناج ۱۸۳
همه در ۱۶۳	ص ۱۳۴
هر ۲۸۵، ۲۸۴، ۱۷۱، ۱۲، ۱۱	گرس ۸۶، ۸۵ (افسام) ۹۳، ۸۸، ۸۷
همه به جملگی ۳۳	وسه های ارسطو ۱۱۹، ۱۱۴ (زمان)
هوس ۱۶۸، ۱۶۷، ۱، ۷۶، ۷۳	وسه سدن آ (پا) ۱۴۲، ۱۴۱
(ارسطو) ۲۲۷، ۲۲۵، ۲۱۵، ۱۸۸	به زندگی ۵۱۵
(حدای) ۲۳۵، ۲۳۳، ۲۳۲، ۲۲۹	به جبهان گا ۵۵
(ا سکور) ۲۶۳ (روانی) ۲۷۹، ۲۷۶	پهادرها ۱۳۷
هو دای آ روری a priori ۱۹	سک ۶، ۱ (افلاطون) ۱۸۸ (ا سکور)
هو دای آ روری a posteriori ۱۹	۲۶۸
۱۹	روهای آسمای ۴۱
هوسه دی (افلاطون) ۳۹	سکوس احسن حدای ۴۲
هولا، ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۹۰، ۲۸۰، ۱۶۲، ۸۰، ۲	بروا ۴۸
۲۷۹، ۲۷۸، ۲۱۴	سکته ی ۲۸۵، ۱۷
«ی»	«و»
ك ۴۵، ۳۷، ۶، ۲، ۱۵۳، ۱۵۵	والا برین گوهر ۴۲
۲۲۵، ۱۵۶	وار ۱۷۹
کمی ۱۳	وطعه ۲۸۶
	وای ۹۱۹، ۸۹، ۷۸
	«ه»
	هم آمسری اندها ۳۴

فهرست گفتارها

بسیگمار صفحه ۱ تا ۳

گفتار اول- ز به فلسفه دوران سوم صفحه ۶۲۱۳

۱- در و ان صفحه ۴۶۱۳

دو- درها صفحه ۴۶۱۳

گفتار دوم- از ح فلسفه در دوران سوم

A- درهند

۱- سا که صفحه ۸۱۶۵

دو- ا ه صفحه ۹۵۱۸

اسار ای سه سه مه پای دیگر صفحه ۹۵۱۸

B- در و ان

[- دور اول صفحه ۹۹۱۸

دک- جسدن آکادمی صفحه ۱۳۱۹۹

دو- ارسطو صفحه ۳۱۱۳۷

۱- زد گای ارسطو صفحه ۱۱۴۱۱۳

۲- وسه های ارسطو صفحه ۱۱۴۱۷۴

آ- جلالان ارسطو صفحه ۱۷۵۱۹۷۱

۱- طق در ری صفحه ۱۷۵۱۸۷۱

۲- داس ره ای صفحه ۱۸۷۱۹۷۱

ب- ر به جلالان ارسطو

طره ارسطو دراز «جوهر» صفحه ۱۹۷۱۲۲

۳- فلسفه ارسطو صفحه ۲۲۱۳۷

سه- ا کور ورون و ورون صفحه ۲۳۸۱۹۱۸

بسیگمار- دراز جعراوا و از ح و ان صفحه ۲۳۸۱۲۵۹

آ- ا کوروس صفحه ۲۵۹۱۲۷۱

ب- ورون و دسدان زواهان صفحه ۲۷۲۱۲۸۷

ب- ورون و فلسفه سکاکان صفحه ۲۸۸۱۲۹۱

فهرست آنها صفحه ۲۹۵۱۱۳

فهرست مفومها صفحه ۲۸۱۳۸۳

- W Jaeger Aristotle's Metaphysics Oxford 1960
 « Aristotle, Berlin 1955
 « Paideia, I II III Berlin 1954 1959
 W D Ross Aristotle, London 1956
 « « Plato's Theory of Ideas, Oxford 1961
 W Bröcker Aristotle, Berlin 1955
 J Stenzel Zahl und Gestalt etc Bad Homburg
 1959
 « Metaphysik des Altertums München
 U Berlin 1931
 J Wahl Traité de Métaphysique Paris 1953
 S Moser Metaphysik einst u jetzt Berlin 1958
 D J Allan Philosophy of Aristotle London 1950
 H W B Joseph Introduction into Logic, Oxford, 1950
 H G Gadamer Aristoteles Metaphysik XII, griechisch
 Frankfurt Am Main 1948

سهیل افغان «امه ارسطو در اهرس» لندن ۱۹۴۷

عبدالرحمن روی «ارسطو عند العرب» ۱۹۴۷

محمود سیاه اسما دادا گگار «رهبر حرد» ۱۳۲۸ هرا

پ - باربع ریاضیات

- A I Taylor Plato etc London 1955
 H P Michel De Pythagore a Euclide ed BI 1950
 I Thomas Greek Mathematical Works, 2 vol I oeb
 C I Irb

مواں کتابهایی که در فهرست کتاب اول آورد سد در اهرجا تکرار سد اسب

عَلَطَامَه

صَفْحَه	عَلَط	سَطْر	صَفْحَه
ح صلبمی	ح سطحی	۱۷	۳۱
ساز ساس	ساز ساسی	۱	۳۲
م ک د	م ک د	۱۵	۶
در عصی	عصی	۴	۷
raj ۱۸	ragas	آخر	۷
م ر	م ر	۱۳	۷۷
و	ا	۱۱	۷۹
وارا رو	وا رو	۱۶	۸۳
وااسدلال	وااسدلال	۱	۸۷
سردی وسجی ا	سردی و	۲	۸۸
د د سدنی	د د سدنی	۹	۹۷
واراد	وارد	آخر	۹۷
ود	ود	۳	۱۰۹
ان وسهها	ان وسههای	۸	۱۱۹
مه	مه	۱۶	۱۲۶
دا ... امهعلای	دا ... امهعلی	دادداسب ۷	۱۲۷
۱۳۱	۱۳	« ۱	۱۳۹
داس جری اسب	داس اسب	۱۴	۱۵۱
دوسب گرامی آفای مبره دالجسین مبراد		۵	۱۷۵
عبان م ن را ادرسب سمرد و گف بجای آن			
اند وسه سود			
فلسفه افلاطون اسب و جی ا او اسب			
خواهسه داسب همی نحو صحیح سود			
هس د	هس د	۵	۱۹۵
سه -	سه -	۴	۲۲
۳- مو کراسی	دمرا کراسی	۱۱	۲۴۹

عَلَطَیْ حای دگر ما د آورد بجای آورد ، سدی بجای سدی ،
 حیده بجای حید ، و ما د ا پاکه ابری در م ای عبارات دارند در
 ان عَلَطَامَه آورد سده اند

- W Jaeger Aristoteles Metaphysica , Oxford 1960
 « « Aristoteles, Berlin 1955
 « « Paideia, I II III Berlin 1954 1959
 W D Ross Aristoteles, London 1956
 « « « Platos Theory of Idea Oxford 1961
 W Brocker Aristoteles, Berlin 1955
 J Stenzel Zahl und Gestalt etc Bad Homburg
 1959
 « « Metaphysik des Altertums Munchen
 U Berlin 1931
 I Wahl Traite de Metaphysique, Paris 1953
 S Moser Metaphysik, einst u jetzt Berlin 1958
 D J Allan Philosophy of Aristoteles London 1950
 H W B Joseph Introduction into Logik Oxford 1950
 H G Gadamer Aristoteles Metaphysik XII, griech
 I Frankfurt Am Main 1948

سهیل افغان «امه ارسطو در باره همسر» لندن ۱۹۴۷

عبدالرحمن دهی «ارسطو و عبدالرب» مجله ۱۹۴۷

محمود سهیلی استاد دانشگاه تهران «رهبر حرد» ۱۳۲۸ تهران

پ - تاریخ ریاضیات

- A E Taylor Plato etc, London 1955
 H P Michel De Pythagore a Euclide, ed B L 1950
 I Thomas Greek Mathematical Works 2 vol I oeb
 CI Libri

عمواں کما ہی کہ در فہرست کتاب اول آورد سد در اجا کبار سد اسب